نام كتاب : جُنگ جوان

نام مؤلف : محمود اكبرى

# مقدمه

كشكول در بين ادب دوستان و كتاب خوان ها، نام آشنا و شناخته شده اى است كه در اصطلاح ادبى مى توان آن را «جُنگ» دانست .

جنگ ها يا كشكول ها بر اساس ذوق و سليقه گردآورندگان ، داراى مطالب متنوعى است كه از كتاب هاى مختلف جمع آورى مى شود. و در اين زمينه ده ها كتاب به سبكها و زبان هاى مختلف نوشته شده است و اين دفتر، مجموعه اى است از پندها، نكته ها، داستان ها، خواندنى ها، گفته ها، مقايسه ها، حاضر جوابى ها، شعرها و مطالب خواندنى ديگر براى جوانان و ره توشه اى است براى مربيان كه در رابطه با نوجوانان و جوانان هستند، به اميد اينكه اين مجموعه گامى براى انس با كتاب ، مطالعه و آشنايى با معارف دين باشد.

والسلام

محمود اكبرى

# اهميت جوانى

## در وصف جوانى

جوانى دوره شكوفايى زندگى است و هيچ دوره اى به اندازه جوانى خطرناك نيست .

جوانى چشمه اى است كه همه آرزوها از آن سرازير مى گردد.

جوانى گمشده اى است كه پيران به دنبال آن مى گردند.

جوانى آتشفشان عشق و احساسات است .

جوانى گلى است كه جز يك دفعه در بهار عمر شكفته نمى شود.

جوانى آفتابى است كه طلوع آن در آسمان حيات شخص محدود است . (1)

جوانى چون فرشته اى پاك ، چون قهرمانى دلير و بى باك ، چون شاهزاده اى سربلند، چون طاووسى خودپسند است .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جوانى بهار است اى برادر در آسمان عمر جوانى ستاره اى است چون اصل عمر توست بدان قدرو قيمتش |  | همه گلها در آن رويد سراسر يك بار بيشتر نكند در جهان طلوع اصل ار فنا شود نبرى نفع از فروع |

## آيا مى دانيد؟!

آيا مى دانيد كه عمر مفيد انسان در جوانى است ؟!

آيا مى دانيد اكثر پيروان پيامبران جوانان بودند؟!

آيا مى دانيد كه بيشترين توجه پيامبر صلى الله عليه و آله ، به جوانان بوده و مسؤ ولان را از ميان جوانان انتخاب مى كردند؟!

آيا مى دانيد كه امام زمان (عج) جوان است ؟!

آيا مى دانيد كه ياران حضرت مهدى (عج) از جوانان هستند؟!

آيا مى دانيد كه در قيامت از جوانى سؤ ال مى شود؟!

آيا مى دانيد كه همه اهل بهشت جوان هستند؟!

آيا مى دانيد كه استكبار جهانى براى انحراف جوانان ، دامهاى بسيارى گسترده است ؟!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- كشكول طبسى ، ج 2، ص 368.

آيا مى دانيد راه انحراف يك جامعه از طريق انحراف جوانان آن جامعه است؟!

# جوانان و ولايت

## امام خمينى قدس سره و جوانان

من براى آن كه شما جوانان شايسته اى هستيد، علاقه دارم كه جوانى خود را در راه خداوند و اسلام عزيز و جمهورى اسلامى صرف كنيد، تا سعادت هر دو جهان را دريابيد. (2)

وصيت اينجانب به جوانان عزيز و دانشسراها و دبيرستانها و دانشگاه ها اين است كه خودشان شجاعانه در مقابل انحرافات قيام كنند، تا استقلال و آزادى خود و كشور و ملت خودشان مصون باشد. (3)

از مكايد بزرگ شيطان و نفس اماره آن است كه جوانان را وعده صلاح و اصلاح در زمان پيرى مى دهد، تا جوانى با غفلت از دست برود، و به پيران وعده مى دهد به طول عمر و لحظه آخر با وعده هاى پوچ انسان را از ذكر خدا و اخلاص باز مى دارد، تا مرگ فرا برسد و در آن حال ايمان را اگر تا آن وقت نگرفته باشد، مى گيرد. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

2- وصيتنامه امام خمينى رحمه الله .

3- وصيتنامه امام خمينى رحمه الله .

4- وصيتنامه امام خمينى رحمه الله .

## مقام معظم رهبرى و جوانان

من به عنوان كسى كه در طول ساليان دراز، مشاور و همراه و هم نفس و هم زبان نسل جوان ، مخصوصا جوانان محصل و انديشمند بوده ام ، مى توانم برادرانه دو سه مساءله را تذكر دهم .

اولين مساله اى كه براى جوانان بايد مطرح باشد، اين است كه خودشان را از فساد اخلاقى كه به زور بر آنها تحميل مى شود، دور نگاه دارند. جوانان بايد سعى كنند كه به فساد آلوده نشوند.

توصيه دومى را كه دارم اين است كه جوانان سعى كنند كه به دانسته هاى كنونى خود از اسلام اكتفا نكنند، هر چه بيشتر در صدد فهميدن و دانستن و شناختن اسلام باشند. بايد قرآن را بيشتر فهميد، بايد با قرآن بيشتر مانوس شد. بايد مجالس و محافل اسلامى را بيشتر گرم كرد، و سنت بسيار پربركت اجتماع در مساجد را بايد زنده نگه داشت . بايد جوان ها مسجد را كلاس درس و صحنه رزم بدانند و به مساجد رو كنند. (5)

# پندها

## عبرت از تاريخ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن كه ز تاريخ نياندوخت پند |  | باز نسنجيده در افتد به بند |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

5- رسالت انقلابى نسل جوان ، ص 32، حزب جمهورى اسلامى .

## همنشينى با اهل و نااهل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با مردم اصل پاك و عاقل آميز گر زهر دهد تو را خردمند بنوش |  | وز نااهلان هزار فرسنگ گريز ور نوش رسد ز دست نااهل بريز |

## مردانگى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا نگذرى از جمع به فردى نرسى تا در ره دوست بى سر و پا نشوى |  | تا نگذرى از خويش به مردى نرسى بى درد بمانى و به دردى نرسى |

## كار و تلاش

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى برادر روزوشب مشغول اندر كار باش |  | موقع كار آمده مستى مكن هشيار باش |

## يار بد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا توانى مى گريز از يار بد مار بد تنها تو را بر جان زند |  | يار بد بدتر بود از مار بد يار بد بر جان و هم ايمان زند |

## مكافات عمل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گيرم كه خلق را به فريبت فريفتى |  | با دست انتقام طبيعت چه مى كنى |

## دستگيرى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دانى كه خدا چرا تو را داده دو دست يك دست به كار خويشتن بردارى |  | من معتقدم كه اندر آن سرى هست با دست دگر از دگران گيرى دست |

## چند پند كوتاه

جوانى از مرد حكيمى پندى خواست ، حكيم گفت :

هر سخنى كه از خدا خالى است ، لغو است .

هر خموشى كه از فكر خالى است ، سهو است .

و هر نظرى كه از عبرت خالى است ، لهو است .

## قدر جوانى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جوانا بدان قدر روز جوانى همه عمر، نيكى به خلق خدا كن نكو گفت آن كس كه گفت اين سخن را |  | مده نقد عمرت ز كف رايگانى كه در گير و دار جهان در نمانى به هر دست دادى همان را، ستانى |

## حسرت

دو كس مردند و حسرت بردند، يكى آن كه داشت و نخورد و ديگر آن كه دانست و نكرد. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

6- گلستان سعدى

## سه موضع خطير در قيامت

يكى از افراد خانواده پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از آن حضرت پرسيد: آيا در قيامت يادى از دوستان مى شود؟ (كه مثلا افراد به نيكى از آنها ياد كنند و آنها را نجات بخشند)!

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در پاسخ فرمود: در سه مورد هيچ كس از كسى ياد نمى كند.

1- در نزد ميزان و ترازوى اعمال ، كه انسان در آن وقت همه فكرش در اين است كه آيا بار گناهش در ميزان سبك است يا سنگين ؟

2- در نزد پل صراط، كه انسان همه فكرش در اين جهت است كه آيا از آن مى تواند عبور كند يا نه ؟

3- هنگام گرفتن نامه اعمال ، كه انسان همه فكرش در اين است كه آيا نامه عملش به دست راستش داده مى شود (و قبول شده يا نه)، در اين سه مورد كسى به فكر ديگرى نيست .

سپس فرمود: اين است معنى قول خداى متعال : لكل امرء منهم يومئذ شاءن يغنيه (7) ، «در آن روز هر كسى را كارى است كه او را از توجه به ديگران مشغول و غافل نموده است»، پناه مى بريم به خدا در اين سه مورد. (8)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

7- سوره عبس ، آيه 37

8- تفسير برهان ، ج 4، ص 429

## صبر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از رنج تو را اگر چه لب بر جان است بس درد كه صبر بهر آن درمان است |  | گر صبر كنى تحملش آسان است پايان شكيبا خوش ترين پايان است |

## حلم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دانى كه چيست غايت حلم كم مباش از درخت سايه فكن |  | آنكه زهرت دهد، شكر بخشش آنكه سنگش زند ثمر بخشد |

## بى آزار

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ميازارم ز خود هرگز دلى را |  | كه مى ترسم در آن جاى تو باشد |

## دوست خوب

امام صادق (عليه السلام) فرمود: دوست خوب كسى است كه :

الف - در ظاهر و باطن تو را دوست بدارد.

ب - آبروى تو را آبروى خود بداند.

ج - با دست يافتن به مال و مقام ، روش خود را تغيير ندهد.

د - در زمينه رفاقت از آنچه در اختيار دارد، مضايقه نكند.

ه - تو را در سختى ها تنها نگذارد. (9)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

9- جوان فلسفى ، جلد 2، ص 343.

## خودسازى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواهى كه شود دل تو چون آئينه حرص و دغل و بخل و حرام و غيبت |  | ده چيز برون كن ز ميان سينه بغض و حسد و كبر و ريا و كينه |

## دوست عزيز

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همچو يوسف ترك نفس خويش كن پاك دار از شهوت ، ملك وجود همچو سلمان در مسلمانى بكوش ترك كن آزار مردم اى جوان |  | تا عزيز مصر و كنعانت كنند تا ز حكمت همچو لقمانت كنند اى مسلمان تا كه سلمانت كنند تا كه رحمى بر جوانانت كنند |

## چگونه نفس سركش را كنترل نماييم

يكى از سوال هاى جوانان اين است كه چگونه نفس خود را كنترل نماييم ؛ در اين زمينه راه هايى وجود دارد.

1- توجه به فوايد كنترل نفس و زيان هاى پيروى از هوى و هوس .

2 - مصاحبت و همنشينى با صالحان .

3 - استمداد از خداوند به وسيله دعا و مناجات و قرائت قرآن .

4 - تمرين مبارزه با هوى و هوس .

## ستون دين

اگر چند لحظه نمازت بيشتر طول مى كشيد، مزه آن را بهتر مى چشيدى .

اگر قدرى بهتر قرائت مى كردى ، صداى زيباى نمازت را مى شنيدى .

اگر كمى آرامتر نمازت را مى خواندى ، بيشتر آرامش پيدا مى كردى .

اگر به موقع براى خواندن نماز اقدام مى كردى ، بهتر لذت بندگى را مى فهميدى .

اگر هنگام نماز، بيشتر در درونت سكوت برقرار مى شد، نجواى دلرباى خدايت را مى شنيدى .

اگر بهتر وضو مى گرفتى ، نماز بهتر روحت را شستشو مى داد.

اگر كمتر از نماز فرارى بودى ، رحمت نماز فرا مى گرفتت و ديگر از آن جدا نمى شدى .

اگر در نماز تنها بودى ، حضور خدايت را در مقابلت احساس مى كردى .

اگر كمى در نماز مى انديشيدى ، چشمه هاى معرفت در دلت مى جوشيد.

اگر يك بار در نماز اشك مى ريختى ، صد بار در نماز نوازش مى شدى .

اگر گاهى با شوق به سوى سجاده مى آمدى ، خدا هميشه با اشتياق به تو نگاه مى كرد.

اگر با نماز سخن مى گفتى ، نماز تو را بى پاسخ نمى گذاشت .

اگر...

اينها همه اگرهايى است كه انسان در شب طولانى قبر در آن تنهايى هميشگى و بيكارى دائم با خود زمزمه مى كند. (10)

## هشدار

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى خلق به هوش تا كه خامت نكنند |  | با وسوسه رخنه در مرامت نكنند |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

10- اويس

## خودخواهى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نردبان اين جهان ما و منى است لاجرم آن كس كه بالاتر نشست |  | عاقبت اين نردبان افتادنى است استخوانش سخت تر خواهد شكست (11) |

## ارزش عمر

شخصى نزد منصور دوانيقى رفت و گفت : هنرى دارم .

منصور دوانيقى گفت : هنرت چيست ؟

گفت : نشانه گيرى من خوب است . من سوزن را از فاصله چند مترى به هدف مى زنم و بار دوم و سوم مى توانم به همان هدف نشانه گيرى كنم .

منصور تا هنر او را ديد گفت : صد دينار براى هنرنمايى او بدهيد. و صد تازيانه هم به او بزنيد.

هنرمند با تعجب پرسيد: چرا دستور تازيانه !

منصور گفت : براى اينكه تو عمرت را اين چنين هدر ندهى .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

11- مولوى

## جوانان و پاكى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى كه آراسته از بهر زنان ، پيكر توست دست بردار، ز دنبال زن و دختر خلق نظر بد به رخ دختر مردم مفكن در همان حال كه دنبال كنى خواهر كس تو به دنبال زنانى و نمى دانى هيچ تو شوى باعث بدبختى ناموس كسان باخبر باش كه دوران بكشد در همه حال |  | اى كه اندام نواميس كسان ، منظر توست اين يكى خواهرتو وان دگرى مادرتوست انتقام نظر بد، به رخ دختر توست يك نفر نيز به دنبال سر خواهر توست بزم افروز كسان دگران ، همسر توست اى بسا خانه دل شعله ور ازخانه توست انتقامش ز تو بيچاره كه آن كيفر توست |

## نگهدارى خود

تقوى به معناى حفظ و نگهدارى است .

نگهدارى غرايز از طغيان .

نگهدارى نفس ، از عصيان .

نگهدارى زبان ، از دروغ و تهمت .

نگهدارى چشم ، از ديدنى هاى حرام .

نگهدارى دست ، از ستم و تجاوز.

نگهدارى دل ، از هوس .

نگهدارى مغز، از انديشه هاى شيطانى .

## رازدارى

بازرگانى را هزار دينار خسارت افتاد. به پسرش گفت : نبايد اين سخن با كسى در ميان نهى ، پسر گفت : اى پدر فرمان تو را اطاعت مى كنم ،

وليكن دليل آن چيست ؟ گفت : تا مصيبت دو نشود يك نقصان مايه و ديگرى شماتت همسايه . (12)

## نماز كلاغ

رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در مسجد نشسته بود، ديد مردى وارد مسجد شد و نماز خواند، ولى ركوع و سجود آن را به طور كامل انجام نداد.

حضرت فرمود: نماز او مثل نوك زدن كلاغ مى ماند، او اگر بميرد و نمازش چنين باشد، به دين من نمرده است . (13)

## نقش نماز

جوانى از انصار با رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نماز مى خواند و مرتكب گناه هم مى شد. اين موضوع براى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بيان شد. پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: نمازش ‍ روزى او را از گناه باز خواهد داشت ، سپس طولى نكشيد كه توبه كرد. (14)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

12- گلستان سعدى ، ص 120

13- محجه البيضاء، ج 1، ص 340.

14- بحار الانوار، ج 82، ص 198.

## تواضع و تكبر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر ديديد از اهل تواضع وگر اهل تكبر را ببينيد تواضع بايد از بهر خدا كرد تواضع از براى اهل ثروت تواضع آنكه از اهل غنى كرد تو از بهر غنى از بى نيازان |  | كنيد از مهر بر ايشان تخاشع بر ايشان كبر و رفعت را گزينيد نه بهر مال و ارباب غنا كرد نباشد خوى ارباب مروت نصيب خويش از جنت فنا كرد مكن تكريم گر هستى مسلمان |

## از پندهاى پيامبر صلى الله عليه و آله

مردى خدمت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم رسيد. عرض كرد: يا رسول الله ! بر من عملى بياموز كه خدا مرا دوست داشته باشد، و مردم نيز مرا دوست داشته باشند، و مال من زياد گردد، و بدن من سالم باشد و عمر من طولانى شود و با شما در قيامت محشور گردم .

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در جواب فرمودند: اين شش خصلت است و احتياج به شش خصلت نيز دارد.

1- هرگاه بخواهى خداوند تو را دوست بدارد، از غير او پروا كن و تقوا پيشه ساز.

2- هرگاه بخواهى مردم تو را دوست بدارند، به آنان نيكى كن و چشم طمع به دارايى آنان نداشته باش .

3- هر گاه بخواهى خداوند ثروتت را افزون كند، آن را پاك گردان (واجبات مالى خود را اداء كن).

4- هرگاه بخواهى خداوند بدنت را سلامت بدارد، بسيار صدقه بده .

5- هرگاه بخواهى خداوند عمرت را طولانى كند، صله رحم كن .

6 - هرگاه بخواهى خداوند تو را با من محشور گرداند سجده هايت را طولانى كن . (15)

## گفتار بى عمل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر حرف كه پشتوانه آن عمل است بر گفته خشك اعتبارى نبود |  | هنگام حساب محكم و بى خلل است گفتار بلا عمل چك بى محل است (16) |

## عبرت

اى جوان قرآن بخوان قبل از آن كه براى تو قرآن بخوانند.

نماز بخوان قبل از آن كه براى تو نماز بخوانند.

به حساب خود رسيدگى كن قبل از آن كه به حساب تو برسند.

از ديگران عبرت بگير قبل از آن كه ديگران از تو عبرت بگيرند.

## پرهيز از دوستى سه دسته !

امام صادق (عليه السلام) فرمود:

از دوستى سه كس بپرهيز، خيانت پيشه ، ستمكار، و سخن چين زيرا كسى كه به تو خيانت ورزيد، روز ديگر نيز به تو خيانت خواهد نمود؛ و آن كس كه به تو ستمى كرد، در آينده نيز به تو ستم خواهد نمود؛ و كسى كه نزد تو سخن چينى كرد، به زيان تو نيز سخن چينى خواهد كرد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

15- سفينه البحار، ج 1، ص 599.

16- جواد محدثى

## از پندهاى بهلول

بهلول را پرسيدند: تلخ ‌ترين چيزها كدام است ؟ گفت : حقيقت ! پرسيدند: چگونه مى توان اين تلخى را تحمل كرد؟ گفت : با شيرينى انديشه .

## يك سؤال

آيا اگر ساعت شما مرتب عقب بماند و كار نكند ناراحت مى شوى ؟

اگر چنين است چرا خودت با كم همتى و كوتاهى عقب مانده اى !

## امروز غنيمت است

گذشته فقط يك خيال است و آينده هم رؤ يايى بيش نيست . پس قدر امروز را بايد دانست . بياييد هر صبح و شام با خود تصميم بگيريم ، عمر خود را به رايگان از دست ندهيم ، و كار امروز را به فردا واگذار نكنيم .

## دوستان واقعى

به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم گفته شد؛ كدام همنشينان بهترين هستند؟ حضرت فرمود: هركس كه ديدنش شما را به ياد خدا بيندازد، و گفتارش بر دانشتان بيفزايد و رفتارش شما را به ياد آخرت بيندازد. (17)

## سه وظيفه عمومى

امام باقر (عليه السلام) فرمود: سه چيز است كه خداوند به احدى اجازه تخلف از آنها را نداده است ، اول اداء امانت چه صاحب امانت نيكوكار باشد، چه گناهكار.

دوم وفاى به عهد، خواه با نيكوكار باشد خواه با بدكار.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

17- بحار الانوار، ج 74، ص 176.

سوم احترام و نيكى به پدر و مادر خواه خوب باشند و خواه بد. (18)

## راه بهشت

مردى به حضور پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم شرفياب شد، و عرض كرد: يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم به من چيزى بياموزيد كه به وسيله آن داخل بهشت شوم . حضرت فرمود: آنچه را كه دوست دارى مردم نسبت به تو رفتار كنند، تو نيز درباره مردم آن گونه رفتار كن ، و آنچه را كه ميل ندارى درباره تو عمل كنند، تو هم نسبت به مردم آن طور رفتار مكن . (19)

## برنامه هفتگى

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: اف بر مردى كه در هر هفته ، يك روز (جمعه) براى امر دينش قرار ندهد، تا با آن تجديد عهد كند و از مسائل دينش سؤ ال كند. (20)

## پندهاى كوتاه

چيزى بخور چيزى بده ، چيزى بنه .

در جوانى مستى در پيرى سستى ، پس كى خداپرستى !

در جوانى كارى به دست آر، تا به هنگام پيرى به كار آيد.

در عيب نظر مكن كه بى عيب خداست .

در صبر بكوش تا ظفر بينى .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

18- اصول كافى ، ج 2، ص 162.

19- وسائل الشيعه ، ج 11، ص 39.

20- اصول كافى ، ج 1، ص 40.

دنيا نيرزد آن كه پريشان كنى دلى .

اگر خواهى راز تو را دشمن نداند، به دوست خود هم مگو.

آن چيز كه خود نمى پسندى ، براى ديگران هم مپسند.

## پندهاى شعرى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مگو مؤ من زياد است اى برادر |  | خدا خوان با خدا دان فرق دارد |
| در جوانى پاك بودن شيوه پيغمبرى است |  | ورنه هرگبرى به پيرى میشود پرهيزكار | |
| از مكافات عمل غافل مشو |  | گندم از گندم برويد جو، ز جو | |

## تعادل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اندازه نگه دار كه اندازه نكوست |  | هم لايق دشمن است و هم لايق دوست |

## دل بستگى به خداوند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جهان اى برادر نماند به كس |  | دلت ، بر جهان آفرين بند و بس |

## در حسرت عمر

عمر بگذشت به بى حاصلى و مسخرگى .

چه توانى كه ز كف دادم مفت .

من ندانستم و كس نيز مرا هيچ نگفت .

قدرت عهد شباب مى توانست مرا تا به خدا پيش برد، ليك بيهوده تلف گشت جوانى ، هيهات !

آن كسانى كه نمى دانستند، زندگى يعنى چه ، رهنمايم بودند. كس مرا هيچ نگفت .

زندگى ثروت نيست ، زندگى لذت نيست .

فكر خود بودن و غافل ز جهان بودن نيست ، من نفهميدم و كس نيز مرا هيچ نگفت .

و صد افسوس كه چون عمر گذشت ، معنى اش مى فهمم .

## نقش تفكر

فكر در عاقبت گناه ، عامل توبه و مصونيت است .

فكر در فناى دنيا، عامل زهد و بى رغبتى به دنيا است .

فكر در مرگ ، عامل كنترل هوسهاى نفسانى است .

فكر در احوال بزرگان ، عامل مقايسه و رشد است .

فكر در ضعف ها، عامل توكل است .

فكر در عذابهاى الهى ، عامل خوف از خداست .

فكر در تاريخ ، عامل عبرت است .

فكر در مصنوعات و آفريده ها، عامل ايمان به خداست .

فكر در سختى هاى ديگران ، عامل استقامت است .

فكر در نيكى ها و مهربانى هاى پدر و مادر، عامل احسان به آنها است . (21)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

21- گناه شناسى ، استاد قرائتى ، ص 254.

## دوست واقعى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوست ، بايد كه جمله عيب مرا نه كه چون شانه با هزار زبان |  | همچو آئينه روبرو گويد پشت سر رفته مو به مو گويد |

## رحمت حق

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محتاج به رحمت تو ماييم همه لطف تو مگر دست بگيرد ما را |  | سر تا به قدم ، غرق گناهيم همه ور نه به عمل ، نامه سياهيم همه |

## توقع نيكى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سالها بر تو بگذرد كه گذر تو براى پدر چه كردى خير |  | نكنى سوى تربت پدرت كه همان چشم دارى از پسرت |

## اسير نفس

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا چند اسير نفس و شيطان باشى ترسم كه چو پرده از ميان بردارند |  | افتاده به دام فسق و عصيان باشى خوار و خجل و زار و پشيمان باشى |

## بنده نواز

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا خدا بنده نواز است ، به خلقم چه نياز |  | مى كشم ناز يكى ، تا به همه ناز كنم |

# حاضر جوابى ها

## حاضر جوابى حضرت على (عليه السلام)

يكى از يهوديان ، از روى غرض ورزى به امير مؤ منان على (عليه السلام) گفت :

«شما هنوز جنازه پيامبرتان را دفن نكرده بوديد كه درباره اش اختلاف نموديد!»

حضرت على (عليه السلام) در پاسخ فرمود: «ما درباره وصى پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم اختلاف كرديم نه درباره خودش . اما شما (اجداد شما) يهوديان ، پس از آن كه به همراه موسى (عليه السلام) از دريا گذشتيد و فرعونيان غرق شدند، به پيامبر خود گفتيد: براى ما معبودى (بتى) قرار بده ، همان گونه كه بت پرستان معبودانى از بت دارند. موسى (عليه السلام) در جواب فرمود: شما جمعيتى نادان هستيد.» (22)

## حاضر جوابى عقيل

روزى معاويه در مجلسى بود، كه عقيل (برادر حضرت على (عليه السلام» نيز حضور داشت ، به مردم گفت : «آيا شما ابولهب را مى شناسيد؟ كه خداوند سوره «مسد» را درباره او نازل كرده است ؟»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

22- داستانها و پندها، ص 137.

اهل شام گفتند: «نه نمى شناسيم.»

معاويه گفت : ابولهب عموى اين شخص (اشاره به عقيل) است .

عقيل بى درنگ به مردم گفت : آيا شما زن ابولهب را كه خداوند در قرآن در مورد او مى فرمايد: همسر او هيزم حمل مى كرد و در گردنش ريسمانى از ليف خرما آويزان بود، مى شناسيد؟ مردم شام گفتند: «نه».

عقيل گفت : «اين زن ، عمه معاويه است ، زيرا نام او «ام جميل» دختر حرب بن اميه ، خواهر ابوسفيان بود.» اين پاسخ عقيل ، معاويه را سر افكنده كرد و ديگر زبان بازى ننمود. (23)

## حاضر جوابى مدرس

آورده اند كه ، آيه الله شهيد مدرس در حاضر جوابى بى نظير بود؛ از جمله نوشته اند: در يكى دو مورد كه مدرس نسبت به فرمانفرما انتقاد كرده و ايراد گرفته بود، به مدرس پيغام داد. خواهش مى كنم كه حضرت آيه الله اين قدر پا روى دم من نگذارند. مدرس جواب مى دهد: به فرمانفرما بگوييد، حدود دم حضرت والا بايد معلوم شود، زيرا من هر كجا پا مى گذارم دم حضرت والاست.(24)

## حاضر جوابى داراب ميرزا

مظفر الدين شاه قاجار از شاهزاده داراب ميرزا، كه ريش بلندى داشت ، پرسيد: آيا در زمان فتحعلى شاه به تو بيشتر خوش مى گذشت يا در عهد سلطنت من ؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

23- داستانها و پندها، ج 9، ص 88

24- گلشن لطايف ، ص 311

داراب ميرزا گفت : قربان هيچكدام ! براى اين كه در زمان فتحعلى شاه ريش دار مى پسنديدند و من آن وقت بى ريش بودم و در زمان شما بى ريش مى پسندند و من ريش به اين بلندى دارم . (25)

## حاضر جوابى فقير در برابر توانگر

شخص فقيرى وارد مجلسى شد و نزديك توانگرى نشست . توانگر كه از نشستن او در نزديكش ناراحت شده بود با ترش رويى خطاب به فقير گفت : ميان تو و خر چقدر فرق است ؟ فقير فورا گفت : يك وجب (اشاره به آن كه فاصله اش با توانگر بيش از يك وجب نبود) توانگر از اين جواب سكوت كرد و سر افكنده شد. (26)

## حاضر جوابى طفل

يكى از حكما از طفلى پرسيد: اگر به من بگويى كه خدا كجا است ، يك عدد پرتقال به تو مى دهم . آن پسر در جواب گفت : من دو عدد پرتقال به شما مى دهم ، كه بگويى خدا كجا نيست . (27)

## حاضر جوابى حسن بن فضل

در مجلس يكى از خلفا جمعى از دانشمندان حضور داشتند، كه حسن بن فضل وارد شد؛ همين كه خواست شروع به سخن گفتن نمايد، خليفه وى را مورد عتاب قرار داد و گفت :

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

25- كشكول طبسى ، ج 1، ص 131

26- كشكول طبسى ، ج 1، ص 131

27- كشكول مختار، ص 121

اى بچه ! تا بزرگتر از تو در مجلس مى باشد تو حرف مزن . فورا حسن بن فضل در جواب گفت : اى خليفه ، نه من از هدهد كوچكترم و نه شما از حضرت سليمان بزرگتريد. مگر هدهد نبود كه به سليمان گفت : (... احطت بما لم تحط به ...) يعنى : پى برده ام به چيزى كه تو به آن پى نبرده اى ! (28)

## حاضر جوابى توسن خان

روزى فتحعلى شاه به توسن خان تركمن گفت : روزى كه ريش تقسيم مى كردند، تو كجا بودى كه سهمت را بگيرى . فورا توسن خان در جواب گفت : قربان در آن وقت به طلب عقل رفته بودم . (29)

## حاضر جوابى شاگرد

معلم كمونيستى در سر كلاس درس ، به بچه ها گفت : بچه ها مرا مى بينيد؟ همه گفتند: بلى ، دوباره سؤ ال كرد: اين ميز و تابلو و... را مى بينيد؟ همه در پاسخ گفتند: بلى ، معلم ادامه داد، حال بچه ها خدا را مى بينيد؟ گفتند: خير. معلم گفت : پس حالا نتيجه مى گيريم كه خدايى وجود ندارد!

فورا يكى از شاگردان گفت : بچه ها شما تابلو را مى بينيد؟ گفتند: بلى ، شاگرد دوباره سؤ ال كرد: بچه ها آقا معلم را مى بينيد؟ گفتند: بلى ، شاگرد گفت : اما آخرين سؤ ال بچه ها عقل آقا معلم را هم مى بينيد؟ گفتند: خير، شاگرد گفت : پس حالا كه عقل معلم را نمى بينيم ، نتيجه مى گيريم كه آقا معلم عقل ندارد!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

28- مستطرف ، ج 1، ص 45

29- كشكول طبسى ، ج 1، ص 138

## حاضر جوابى كودك

روزى ابوحنيفه از محلى مى گذشت ، ديد طفلى از جاى گل آلودى راه مى رود. او را صدا زد و گفت : بچه جان مواظب باش نلغزى ، طفل بى درنگ در جواب گفت : لغزش من سهل است . تو مواظب خودت باش كه نلغزى چون از لغزش تو پيروانت هم مى لغزند. ابو حنيفه از هوش و زكاوت آن طفل تعجب كرد! (30)

## حاضر جوابى مؤ من طاق

پس از شهادت امام صادق (عليه السلام)، يكى از مخالفان آن حضرت به مؤ من طاق كه از شاگردان آن حضرت بود، به عنوان طعنه گفت : امام تو از دنيا رفت . مؤ من طاق فورا در پاسخ گفت : اما پيشواى تو «شيطان» تا قيامت زنده است . (31)

## حاضر جوابى سبط بن جوزى

سبط بن جوزى مدت مديدى در ميان شيعه و سنى زندگى مى كرد. هر كدام از طرفداران دو مذهب شيعه و سنى او را به خود نسبت مى دادند. روزى براى روشن شدن اين كه او شيعه است يا سنى ؟ در ميان جمعى از او سؤ ال كردند، على (عليه السلام) افضل است يا ابابكر؟ فورا گفت : «من كانت بنته فى بيته» كسى كه دخترش در خانه اوست . كسى از پاسخ او نفهميد كه او واقعا شيعه است يا سنى زيرا هم دختر پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در خانه على (عليه السلام) بوده و هم دختر ابوبكر در خانه پيامبر صلى الله عليه و آله .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

30- انيس الادباء، ص 96

31- كشكول طبسى ، ج 1، ص 147

باز در مجلسى ديگر از او سؤ ال كردند كه خلفاى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم چند نفر بودند.

او با حالت عصبانيت جواب داد: چند بار بگويم ؟! چهارتا، چهارتا، چهارتا. باز معلوم نشد او سنى است يا شيعه ، چون سه بار تكرار كرده بود شيعيان فكر كردند كه او با اين تعبير مقصودش خلفاى دوازده گانه است كه سه چهارتا مى شود دوازده تا. و اهل سنت هم فكر كردند، او سنى است و چند بار تاكيد كرده كه خلفاى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم چهارتا هستند. (32)

## حاضر جوابى بهلول

روزى وزير دربار هارون الرشيد به بهلول گفت : خوش به حال تو، زيرا خليفه ، تو را رئيس خوك ها و گرگ ها نموده است !

بهلول بى درنگ گفت : اكنون كه تو از اين مطلب آگاه شدى ، اينك از طاعت و فرمان من خارج مشو. (33)

## آيه الله حكيم و بن باز

مرحوم آيه الله العظمى سيد محسن حكيم قدس سره كه مرجع شيعيان و زعيم حوزه علميه نجف بود، در سفرى كه به عربستان داشت ، در جلسه اى با «بن باز» مفتى آن روز آن كشور (كه نابينا بود) مواجه شد.

بن باز، ظاهرا به ديدن آقاى حكيم رفته بود ولى در واقع قصد داشت با ايشان جدال كند و افكار وهابيگرى خود را مطرح نمايد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

32- مردان علم در ميدان عمل ، ج 1، ص 438

33- صد و يك مناظره جالب و خواندنى ، محمدى اشتهاردى

در اين جلسه ، بن باز، از آيه الله حكيم پرسيد: شما شيعيان چرا به ظواهر قرآن عمل نمى كنيد؟ آيه الله حكيم در جواب گفتند: اين ديدار جاى چنين صحبت هايى نيست ، بگذاريد به احوالپرسى برگزار شود. بن باز، سماجت كرده و خواستار دريافت جواب شد. آيه الله حكيم ، ناچار به بن باز گفتند: اگر قرار باشد به ظاهر قرآن تكيه كنيم و همان را معيار عمل به آن قرار دهيم ، بايد معتقد شويم كه شما به جهنم خواهيد رفت ! بن باز، با تعجب پرسيد چرا؟ آيه الله حكيم گفتند: چون قرآن مى فرمايد: و من كان فى هذه اعمى فهو فى الاخره اعمى و اضل سبيلا (34) ؛ «كسى كه در اين جهان (از ديدن چهره حق) نابينا باشد، در جهان آخرت هم نابينا و گمراه تر خواهد بود». و شما كه از دو چشم نابينا هستيد، طبق ظاهر اين آيه بايد در آخرت هم نابينا باشيد و در زمره گمراهان كه اهل جهنمند، قرار بگيريد. بنابراين ظاهر بسيارى از آيات قرآن مقصود نيست ! (35)

# لطيفه ها

## مشورت

مردى با يكى از دوستان خود مشورت كرد، كه فلانى ، از من پول قرض مى خواهد، آيا صلاح مى دانى به او پول قرض بدهم ؟

گفت : بلى ، خيلى بجاست . آن مرد پرسيد چرا؟ دوستش گفت : چون اگر شما به او پول قرض ندهى ، سراغ من مى آيد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

34- سوره اسراء، آيه 72

35- روزنامه جمهورى اسلامى ، 3/12/76

## سرقت

قاضى از دزدى پرسيد: اين همه سرقت ها را تنها انجام مى دادى يا شريك هم داشتى ؟ گفت : تنها بودم ، مگر در اين زمانه آدم درستكار هم پيدا مى شود كه شريك انتخاب كنم !

## شريك

گروهى در راه مكه ديگى بار گذاشته بودند كه عربى رسيد، موشى در آن انداخت و گفت : انا شريك .

## مؤ ذن

از كسى پرسيدند: چرا مؤ ذن هنگام اذان گفتن دست خود را بيخ گوش خود مى گذارد؟ گفت : چون اگر دستش را جلوى دهانش بگذارد صدايش بيرون نمى آيد.

## حى على الصلوه

مؤ ذنى تكبير گفت و مردم با عجله به مسجد روى آوردند و براى صف نماز از همديگر سبقت مى گرفتند، ظريفى حاضر بود، گفت : والله ! اگر مؤ ذنى به جاى حى على الصلوه ، حى على الزكاه مى گفت ، مردم در فرار از مسجد از هم ديگر سبقت مى گرفتند.

## عادت به نماز

ناصحى به تارك الصلوه گفت : اگر چهل روز پشت سر هم نماز بخوانى عادت مى كنى و ترك نمى كنى . او جواب داد كه اگر عادت چهل روزه را ترك نمى توان كرد، چگونه عادت چهل ساله را ترك مى توانم كرد؟!

## مسجد و پيرمرد

پيرمردى خواست پسرش را تنبيه كند؛ پسر از پيش او فرار كرد و به مسجد رفت . پيرمرد نزديك در مسجد آمد و سرش را درون مسجد كرد و به پسرش خطاب كرد: كه فلان فلان شده ، بيا بيرون و بعد از هفتاد سال ، پاى مرا به مسجد باز نكن .

## سود سفر

تاجرى بسيار به سفر مى رفت ، از او سؤ ال شد آيا سودى هم از اين مسافرتها به دست مى آورى ؟ او گفت : بلى ، نمازهاى چهار ركعتى را نصفه مى خوانم .

## چرا نماز نمى خوانى

به شخصى كه نماز نمى خواند گفته شد: چرا نماز نمى خوانى ؟ او گفت : به دليل قرآن كه مى گويد: نزديك نماز نشويد «...لا تقربوا الصلاه ...» (36) و بقيه آيه را نمى خواند كه مى فرمايد: در حال مستى نماز نخوانيد.

## رسيدن به آرزو

مردى از دوست خود پرسيد: آيا تا به حال كه شصت سال از عمرت گذشته است به يكى از آرزوهاى جوانيت رسيده اى ؟ گفت : آرى به يكى از آنها. باز پرسيد كدام آرزويت ؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

36- سوره نساء، آيه 43

او جواب داد: هنگامى كه پدرم موهاى سرم را مى كشيد و مرا تنبيه مى كرد، آرزو مى كردم كه هيچ مويى نداشته باشم ؛ امروز الحمد لله به اين آرزو رسيده ام .

## نشانه هاى دزد!

ساده لوح ترسويى در كتابى خواند كه از روش دزدان اين است كه وقتى شبها به دزدى مى روند، در خانه طورى آهسته حركت مى كنند كه صداى پاى آنها شنيده نشود و با همديگر آهسته حرف مى زنند.

در دل شب ناگهان از ترس و اضطراب و فكر و خيال بيهوده از خواب بيدار شد و هر چه گوش داد صدايى نشنيد و حركتى را نديد و در خانه را هم بسته ديد. با خود گفت : حتما دزد آمده به خانه ، بى اختيار نعره اى كشيد. همسايه ها بيدار شدند و گفتند: مگر چه شده ؟ گفت : دزد آمده ! گفتند: كجاست ؟ گفت : من نديدم ، اما از نشانه هايش مى گويم ، پرسيدند: نشانه هاى دزد چيست ؟

گفت : در تاريكى كارهاى خود را انجام مى دهد. آهسته حركت مى كند. صداى پايش نمى آيد. با همراه خود آهسته حرف مى زند، و من با بودن اين نشانه ها فرياد زدم !

## سجده سقف

شخصى خانه اى كرايه كرده بود، چوب هاى سقفش بسيار صدا مى كرد. با صاحبخانه از بهر مرمت آن سخن گفت . صاحبخانه گفت : چوب هاى سقف ذكر خدا مى گويند. او گفت : مى ترسم اين ذكر منجر به سجده شود.

## مهمان بدخواب

شخصى مهمانى را در پايين خانه خوابانيد. نيمه شب صداى خنده وى را در بالاى خانه شنيد، از او پرسيد: اينجا چه مى كنى ؟ گفت : در خواب غلطيدم ! گفت : مردم از بالا به پايين مى غلطند و تو از پايين به بالا، او گفت : من هم از همين مى خندم .

## ندايى به پيش نماز

مرد عربى كه سخت عجله داشت ، صبح به مسجد آمد تا نماز گذارد، پيش نماز بعد از سوره فاتحه ، سوره نوح را شروع كرد. تا آيه اول «انا ارسلنا نوحا...» را شروع كرد، بقيه آيه از يادش رفت و سكوت او طول كشيد. عرب گفت : ايها القارى ، اگر نوح نمى رود، ديگرى را بفرست و ما را رها كن .

## رياكار

رياكارى مشغول نماز بود، احساس كرد كسى وارد مسجد شده ، نمازش را با كيفيت بهترى خواند و بعد از نماز نگاه به عقب كرد ديد سگى است كه در مسجد را باز كرده است .

## دزد باغ

دزدى به باغ رفته بود، صاحب باغ گفت : تو كيستى و چه مى كنى ؟ گفت : دست خدا از درخت خدا، از ميوه خدا مى خورد! او هم آن دزد را به درختى بست و شروع به كتك زدن كرد. همين كه خواست از خود دفاع و داد و فريادى كند، صاحب باغ گفت : چرا ناراحتى ؟ اين دست خدا و چوب خداست كه به بدن بنده خدا مى خورد.

## دزدى ميوه

دزدى به باغى رفت و دامنش را پر از ميوه كرد، صاحب باغ او را ديد، به او گفت : چرا به باغ من آمده اى ؟ گفت : باد تندى آمد و مرا به داخل انداخت . صاحب باغ پرسيد: چرا اين ميوه ها را چيده اى ؟ گفت : از ميوه ها مى گرفتم تا خودم را نجات بدهم و آنها كنده مى شدند! صاحب باغ پرسيد چرا دامنت را پر از ميوه كرده اى ؟ گفت : من هم متحير بودم كه چرا چنين شده است و اين سؤ ال را شما پاسخ بدهيد. (37)

## المفلس فى امان الله

جماعتى ، بدهكار خود را نزد قاضى بردند و شكايت كردند، كه اين شخص از ما، پولى قرض نموده و نمى دهد. شخص مقروض اقرار كرد كه آنها راست مى گويند و دعوى ايشان بجاست ، اما مقرر فرماييد مهلتم بدهند تا ملك و مال خود را بفروشم يا گرو بگذارم ، وجه آنها را ادا نمايم . هنوز مرد بدهكار كلامش تمام نشده بود كه طلبكاران فرياد بر آوردند كه اى قاضى ! اين مرد، بى پول و مال و املاك است و يك وجب ملك در هيچ سرزمينى ندارد. پس آن شخص بدهكار روى به قاضى كرد و گفت : جناب قاضى ، در صورتى كه طلبكاران من همه به زبان خود اقرار و اعتراف بر بى چيزى من مى كنند، اينك آنچه اقتضاى عدالت است به جاى آور. قاضى گفت : ديگر هيچ حق سؤ ال و جواب با تو را ندارند. المفلس فى امان الله .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

37- كشكول منتظرى ، ص 513

## بر طفل شش ماهه نماز واجب نيست

يك نصرانى مسلمان شد و قاضى به او گفت : الان مثل كودكى هستى كه تازه متولد شده است . شش ماه بعد اهالى محل ، او را نزد قاضى بردند و گفتند: اين تازه مسلمان ، در اين مدت شش ماهه هيچ نماز نخوانده . او هم گفت : جناب قاضى ، مگر شش ماه قبل به من نگفتيد، گويا تازه متولد شده اى و الان كودك شش ماهه هستم و آيا بر طفل شش ماهه نماز واجب است ؟ قاضى خنديد و به او اعتراض ‍ نكرد. (38)

## نيت حلال و حرام

شخصى به باغ ديگرى رفته بود و مشغول خوردن ميوه بود كه صاحب باغ آمد و گفت : چرا به باغ من آمده اى و ميوه مى خورى ؟ اين حرام است . او گفت : من به خاطر حرام بودنش نمى خورم ، بلكه به خاطر خاصيتش مى خورم .

## غسل ميت

از فقيهى پرسيدند: در فصل زمستان شخصى به صحرا رفته و جنازه اى را ديده كه در زير برف است ، چگونه او را بايد غسل و كفن كند؟

او گفت : شخصى را كه به صحرا رفته و جنازه را ديده بايد تنبيه كرد كه در فصل زمستان در صحرا چكار داشته كه چنين تكليفى بر ذمه اش آمده باشد!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

38- كشكول طبسى ، ج 2، ص 333

## نماز بخوان

خواننده اى كه آواز مى خواند شعرش تمام شد، رو به جمعيت كرد و پرسيد: حالا چه بخوانم ؟ ظريفى در مجلس بود، گفت : حالا نمازت را بخوان .

## امانت

آورده اند كه شخصى از همسايه اش طنابى به امانت خواست . او گفت : بر روى آن ارزن گسترده ام . آن مرد گفت : مگر بر طناب ارزن مى گسترند؟

او گفت : اگر بهانه است ، همين بس است .

## علت سحرى خوردن

مى گويند: كسى روزه نمى گرفت ولى سحرى مى خورد. گفتند: تو كه روزه نمى گيرى ، ديگر چرا در سحرى خوردن خود را اذيت مى كنى ؟ گفته بود نماز كه نمى خوانم ، روزه كه نمى گيرم ، اگر سحرى هم نخورم كه ديگر كافر مطلق مى شوم .

## رؤيت هلال ماه رمضان

شخصى پس از يك ماه گرسنگى كه سخت ناتوان و لاغر شده بود، براى رؤ يت ماه در شب عيد فطر به بام رفته بود. وقتى پس از زحمت ، رؤ يت ماه نصيبش شد و هلال ماه را به صورت نازك و باريك چون ابروى دلدار ديد، خطاب به او چنين گفت : مگر لازم بود خودت و مردم بيچاره را بدين صورت در آورى !

## كى بايد اول سلام كند

ژنرال مغرورى در خيابان ، سرباز ساده اى را ديد كه خونسرد و آرام از كنار او گذشت و سلام نداد.

ژنرال برگشت و با عصبانيت از سرباز پرسيد: به من بگو وقتى يك ژنرال و يك سرباز در خيابان يكديگر را مى بينند، كدام يك بايد اول سلام بدهند؟ سرباز فكرى كرد و گفت : هر كدام كه با ادب تر باشند.

## حلال ، حلالش به آسمان رفت

پدرى كه عمرى از حرام امرار معاش مى كرد، در آخر عمر به فرزندش گفت : يك كفن حلال براى من به دست بياور.

فرزندش به سراغ كفن فروش رفت و كفنى را برداشت و گفت : اين را بر من حلال كن . او گفت : حلال نمى كنم ! آن قدر او را زد تا اين كه فرياد حلال ، حلالش به آسمان رفت .

## مسابقه تنبلى

گويند زمانى شاه عباس تصميم گرفت ، تنبل ترين افراد پايتخت را بشناسد، جارچيان شاه در كوچه و بازار اعلام كردند، تنبل ها در مجلس شاه جمع شوند. عده زيادى به اميد گرفتن انعام جمع شدند، شاه عباس ‍ دستور داد كه آنها را در اتاقى كه زير كف آن خالى بود بردند و در زير زمين اتاق مقدار زيادى هيزم روشن كردند تا اتاق سخت داغ شد. تنبل ها هر كدام به ميزان تنبلى خود مدتى دوام آوردند و گرما را تحمل نمودند ولى سرانجام يكى پس از ديگرى از معركه گريختند. تنها دو نفر باقى ماندند يكى از آن دو در حالى كه سخت مى سوخت ، از جاى خود تكان نمى خورد تنها فرياد مى زد آى سوختم ؛ ديگرى به او گفت : رفيق ! حالا كه داد مى زنى به جاى من هم داد بزن . چون اين خبر به شاه عباس رسيد، گفت : او الحق تنبل ترين مردمان اين شهر است .

## تعارف

در يكى از مجالس شب نشينى ، صاحب خانه از خوش آوازى خواهش كرد آواز بخواند، او عذر آورد و گفت : همسايه ها خوابيده اند و نبايد سبب ناراحتى آنها شد. صاحب خانه در كمال ادب ولى بدون توجه گفت : اين حرفها چيه آقا، سگ آنها از سر شب تا صبح واق واق مى كند، ما ابدا اعتراضى نمى كنيم ، آن وقت شما اگر پنج دقيقه بخوانيد، بايد آنها اعتراض كنند.

## بخيل

بخيلى پسرش را صدا زد و گفت : پسرم برو در خانه همسايه ، قند شكنشان را براى يك ساعت امانت بگير. پسر رفت و پس از لحظه اى باز گشت و گفت : ندادند بابا.

مرد گفت : مى خواستى خواهش كنى .

خواهش كردم ، ندادند.

مى خواستى التماس كنى .

التماس كردم ، ندادند.

مى خواستى گريه زارى كنى .

گريه كردم ، ندادند.

مى خواستى فرياد بزنى .

فرياد زدم ، ندادند.

عجب مردمان بخيلى هستند، برو قندشكن خودمان را از توى انبار بياور!

## نكته هاى مزاح گونه

از بس در حرف ديگران پريده بود، در مسابقه پرش اول شد!

براى اين كه سر زده وارد خانه نشود، هيچگاه به سلمانى نمى رفت !

هميشه در خواب غفلت بود، چون براى خوابيدن احتياج به مكان و زمان مخصوصى نداشت !

از بس پا در كفش ديگران كرده بود، از كفش زده شده بود و دمپايى مى پوشيد!

چون سيگارش خاموش شد، آن را در سر پايينى انداخت و هل داد تا شايد دوباره روشن شود!

بيشتر با رؤ يا سفر مى كرد، چون خرجى برايش نداشت !

تا وقتى پياده بود، چشم ديدن راننده ها را نداشت ، وقتى ماشين خريد چشم ديدن پياده ها را نداشت !

## آشنايى

شخصى به عروسى مى رفت . در ميان راه به رفيقش برخورد كرد. رفيقش به او گفت : كجا مى روى ؟ گفت : به عروسى . اين هم دعوت نامه من است ، رفيقش گفت : مرا هم با خود ببر، گفت : به صاحبخانه چه بگويم ؟ گفت : بگو طفيلى است . طرف قبول كرده قدرى كه جلوتر رفتند، رفيق ديگرش را ديد او پرسيد، كجا مى روى ؟ گفت : به عروسى ، اين هم دعوت نامه من است و اين هم طفيلى است . گفت : مرا هم ببر. گفت : به صاحبخانه چه بگويم ؟ گفت : بگو قفيلى است . طرف قبول كرد. چند قدم ديگر كه راه رفتند، رفيق ديگرى پيدا شد. پرسيد: كجا مى رويد؟ مرد گفت : به عروسى ، گفت : مرا هم با خود ببر. مرد گفت : ترا چه بنامم ؟ دو نفر اضافه همراه دارم ! رفيق گفت : ناراحت نباش صاحبخانه خودش مرا مى شناسد.

خلاصه چهار نفر همراه يكديگر به عروسى وارد شدند. صاحبخانه ديد به جاى يك نفر چهار نفر آمده اند، به مهمان اصلى گفت : اين كيست ؟ گفت : طفيلى است . صاحبخانه گفت : آن يكى كيست ؟ گفت : قفيلى است . صاحبخانه عصبانى شده ، رو به سومى كرد و گفت : اين پدرسوخته را چرا با خود آورده اى ؟ آن مرد رو به مهمان اصلى كرد و گفت : ديدى گفتم صاحبخانه نام مرا مى داند!

## درد دل يك پير با تصوير جوانى خود

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى عكس ، نشان روى ماهى بودى من پير شدم ولى ، جوانى تو هنوز |  | بر تازه جوانيم گواهى بودى حقا كه رفيق نيمه راهى بودى |

## مضرات پرحرفى

روزى ، دو دوست به هم رسيدند. اولى گفت : «ديشب مهمانى داشتيم كه تا صبح حرف زد و خواب را بر ما حرام كرد».

دومى گفت : «درباره چه موضوعاتى صحبت مى كرد».

اولى گفت : «درباره مضرات پرحرفى و فوايد خواب».

## برو به جهنم

در زمان آغا محمد خان قاجار، شخصى از حاكم شهر خود كه با صدر اعظم نسبت داشت ، نزد صدر اعظم شكايت برد، صدر اعظم دانست حق با شاكى است . گفت : اشكالى ندارد، مى توانى به اصفهان بروى ، مرد گفت : اصفهان در اختيار پسر برادر شماست . گفت : پس به شيراز برو. او گفت : شيراز هم در اختيار خواهر زاده شماست .

گفت : پس به تبريز برو. گفت : آنجا هم در دست نوه شماست . صدر اعظم بلند شد و با عصبانيت فرياد زد: چه مى دانم برو به جهنم . مرد با خونسردى گفت : متاسفانه آنجا هم مرحوم پدر شما حضور دارد.

## بخيل و مهمانى

شخصى ، بخيلى را گفت : كه سبب چيست با اين همه دوستى و رفاقت ، يك مرتبه مرا به مهمانى دعوت نمى كنى ؟ بخيل گفت : چون از قوه اشتهاى تو باخبرم ، و تو هنوز يك لقمه به دهانت نرسيده ، لقمه ديگر را بر مى دارى . دوستش گفت : مرا مهمان كن ، قول مى دهم كه در ميان هر لقمه ، دو ركعت نماز به جاى آورم .

## در خانه ديوانگان

ديوانه اولى : دوست دارى از اين تيمارستان فرار كنيم ؟

ديوانه دومى : نه مگر ديوانه شده ام .

## تركيب خون

استادى از شاگردش پرسيد: على آقا بگو ببينم ، اگر خون تو را با خون نقى كه از همه لحاظ با هم تفاوت دارند، مخلوط كنيم ، تشكيل چه خونى خواهند داد. دانش آموز گفت : تشكيل خون علينقى !

## استكان بى سر و ته

ديوانه اى وارد قهوه خانه اى شد، ديد استكانى را وارونه روى ميز گذاشته اند. گفت : اين چه جور استكانى است كه سر ندارد، بعد با دستش آن را برداشت و برگرداند گفت : اصلا به درد نمى خورد، چون ته هم ندارد!

## داماد و پدر زن

شخصى كه زن بداخلاقى گرفته بود، بالاخره مجبور شد كه آن زن را كتك بزند. زن شكايت را نزد پدر خود برد، پدر نيز به نوبه خويش او را كتك زده گفت : حالا برو به داماد بگو كه اگر تو دختر مرا كتك زدى ، من هم تلافى نمودم ، در عوض زن تو را كتك زدم .

## تكليف تو چيست ؟

شخصى گرفتار پير زن هشتاد ساله اى شده بود و مى خواست كه عيال جوانى بگيرد ولى از ترس آن زن جراءت نمى كرد. تا اين كه پير زن بيمار شد، در حال بيمارى از شوهر پرسيد، اگر خداى نخواسته من از دنيا بروم ، نمى دانم تكليف تو بيچاره چه خواهد شد. شوهر گفت : اگر شما زود برويد، تكليف روشن است ولى اگر باز بخواهيد بمانيد، نمى دانم چه بايد بكنم .

## خيالبافى

نوكرى يك نعل اسب پيدا كرده بود، به اميد اين كه بتواند سه نعل ديگر پيدا كند و بعد اسبى بخرد، به همين اميد يك آخور براى اسبش درست كرده بود، اما عمر او وفا نكرد تا به آرزويش برسد. بعد از مرگ او همسرش گريه مى كرد و مى گفت : همسرم مرد و اسبهاى او بى صاحب ماند. به او گفتند: همسر تو اسبى نداشت كه بى صاحب شده باشد. او گفت : چرا دو اسب داشت ، يكى را مى خواست بخرد و يكى ديگر را هم ارباب مى خواست به او بدهد.

## علت سفيد شدن موى سر

از كسى كه موى سرش بسيار سفيد ولى موى ريشش سياه بود، پرسيدند: چرا موى سرت از موى ريشت زودتر سفيد شده است ؟

گفت : علتش معلوم است ، چون موى سرم بيست سال از موى ريشم بزرگ تر است .

## امام جماعت

مرد عربى كه نامش موسى بود، كيسه زرى يافت ، در زير عباى خود به دست گرفته و به مسجد رفت تا نماز بخواند و در صف جماعت ايستاد، كيسه زر را همچنان در زير عبا پنهان كرده بود. اتفاقا امام جماعت اين آيه از قرآن را تلاوت نمود «و ما تلك بيمينك يا موسى» (39) در دستت چيست اى موسى ؟! مرد عرب فورا گفت : «والله انت ساحر»، كيسه زر را انداخت و فرار كرد تا به اتهام سرقت دستگيرش نسازند.

## مزد كارگر

بخيلى به كارگرى گفت : چقدر مى گيرى كه براى ما كار كنى ، كارگر گفت : اگر فقط نهار و شام مرا بدهى برايت كار مى كنم . بخيل گفت : كمى با ما ارزان تر حساب كن . كارگر گفت : بسيار خوب در هر هفته دو روزش ‍ را هم روزه مى گيرم ، بخيل پذيرفت و او را به خدمت گرفت .

## علت فرار

مادر زنى كه به ديدن دخترش رفته بود، ديد دخترش گريه مى كند، پرسيد: عزيزم ! چرا گريه مى كنى ؟ جواب داد: شوهرم از خانه فرار كرده و نمى دانم كجا رفته . مادر زن گفت : حتما پاى زنى در كار است . دخترش جواب داد: بله مادر، همين طور است ، پاى يك زن در ميان است !

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

39- سوره طه ، آيه 17

مادر كه عصبانى شده بود، فرياد زد اين زن كيست ؟ دختر گفت : مامان جان خودت هستى ؛ پريروز تا شنيد شما به اينجا مى آييد از خانه فرار كرد. (40)

## محتاط

يك نفر وارد داروخانه اى شد و پرسيد، آقا شما صاحب داروخانه هستيد؟ آن مرد گفت : بله ، پرسيد: چند سال است كه در اين داروخانه هستيد؟ گفت : 30 سال . پرسيد: تحصيلات دانشگاهى داريد؟ گفت : بله ، من دكتر داروساز هستم . پرسيد: تاكنون هيچ اشتباهى در كارتان كرده ايد؟ گفت : خير، گفت : حال كه چنين است يك عدد قوطى روغن وازلين به من بدهيد! (41)

## به كجا مى رويد

مرد ديوانه عرب زبانى در نماز جماعت شركت كرد، امام جماعت در نماز سوره تكوير را خواند، تا به اين آيه رسيد «فاين تذهبون» مرد عرب گفت : من كه به منزل مى روم ، اما اينها را نمى دانم به كجا مى روند.

## آخرين اخبار ورزشى

دروازه بانى به خاطر خوردن گل زياد، رو دل كرد!

در حين بازى راكت از دست بازيكن افتاد و منفجر شد!

ركورد جهان از دست يكى از بازى كنان افتاد و شكست !

كشتى آزاد بزودى كوپنى خواهد شد!

## شنا

اولى : شنا بلدى .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

40- كشكول مبشرى ، ص 510

41- كشكول مبشرى ، ص 511

دومى : نصفش را بلدم .

اولى : چطورى ؟

دومى : مى تونم توى آب بروم ولى نمى تونم بيرون بيايم .

## اطلاعيه مهم ورزشى

به اطلاع كليه علاقمندان فوتبال مى رساند كه فردا يك دوره مسابقات كشتى ، در استخر سر پوشيده برگزار مى شود.

دوستداران حاكى روى يخ مى توانند، بيايند و از بازى تنيس روى ميز لذت ببرند. و سواركارهاى قهرمان را تشويق كنند.

## لاف زنى

نوچه پهلوانى از قدرت و توان خود تعريف مى كرد و مى گفت : ديروز با يك نفر به نام قدرت كشتى گرفتم ، به محض اين كه دست به كمرش بردم و كمرش را گرفتم ، در همين حال ، ناگهان چشمش به قدرت افتاد كه در وسط جمعيت بود. بدون اينكه خودش را ببازد ادامه داد به محض اين كه كمرش را گرفتم ، ديدم حريفش نمى شوم . با التماس گفتم : ببين من زن و بچه دارم ، اگر به من رحم نمى كنى ! به آنها رحم كن . يا با من كشتى نگير يا اگر مى گيرى يواش زمين بزن كه استخوانم خرد نشود.

## خرما با هسته

روزى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم با حضرت على (عليه السلام) خرما مى خوردند. پيامبر از روى مزاح ، هسته هاى خرماهايى را كه مى خورد پيش روى على (عليه السلام) مى نهاد. وقتى كه از خوردن خرما فارغ شدند، همه هسته ها در نزد حضرت على (عليه السلام) جمع شده بود.

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم به حضرت على (عليه السلام) فرمود: اى على ! تو پرخور هستى ؟

حضرت على (عليه السلام) در پاسخ (از روى مزاح) عرض كرد: پر خور كسى است كه خرما را با هسته اش بخورد. (42)

# خاطره ها

## چند خاطره از معلم و شاگرد

1- شهيد مطهرى وقتى نام اساتيد خود را مى برد، با احترام و تعظيم بسيار زياد همراه مى ساخت . مثلا وقتى به نام علامه طباطبايى مى رسيد، مى گفت : «روحى له الفداء» جانم فدايش باد.

در مورد استاد ديگرش ميرزا على آقا شيرازى مى فرمود: شب و روزى نيست كه خاطره اش در نظرم مجسم نگردد و از وى ياد نكنم .

2- سيد رضى قدس سره گرد آورنده نهج البلاغه ، استادى داشت غير مسلمان . وقتى اين استاد از دنيا رفت هر وقت از قبرستان عبور مى كرد از اسب پياده مى شد و تا آخر قبرستان به احترام استاد پياده مى رفت . بعد سوار مى شد. علت اين كار را پرسيدند، فرمود: آخر معلم من در اين قبرستان خوابيده است .

3- شخصى به خدمت امام سجاد (عليه السلام) رسيد و گفت : اين مرد پدرم را كشته و من مى خواهم قصاص كنم . قاتل هم به قتل اعتراف كرد. حضرت فرمود: مى توانى قصاص كنى ، اما بگو ببينم آيا اين مرد تا به حال به تو خدمتى نكرده ، كه به جاى قصاص ديه بگيرى .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

42- زهر الربيع ، ص 7

عرض كرد: فقط چند روزى به من درس داده ، حضرت فرمود: چه مى گويى ؟ حق ارشاد بيش از خون ارزش دارد. او هم از قصاص گذشت و نوبت ديه رسيد. قاتل توانايى نداشت صد شتر بدهد. امام فرمود: حاضرى ثواب هدايت و ارشاد را به من بدهى و من صد شتر به جاى تو بدهم ، او گفت : اگر فرداى قيامت مقتول جلوى مرا بگيرد هيچ توشه اى غير از اين درس دادن ندارم . امام به خانواده مقتول فرمود: اگر از او بگذرى روايتى از پيامبر برايتان مى خوانم كه از همه دنيا براى هر دو شما باارزش تر باشد. او هم از حق خود گذشت .

4- به اسكندر گفتند: چرا معلم را بيش از پدرت تعظيم مى كنى ؟

گفت : چون پدر مرا از عالم ملكوت به زمين آورد و معلم مرا از زمين به آسمان مى برد.

5- ابن سينا در 20 سالگى تمام علوم زمان خود را فرا گرفته بود. روزى به مجلس درس ابن مسكويه حاضر شد و با كمال غرور گردويى را جلوى استاد گذاشت و گفت : مساحت اين گردو را حساب كن . استاد جزوه اى در علم اخلاق جلوى ابن سينا گذاشت و گفت : تو اول اخلاق خود را اصلاح كن تا من مساحت گردو را حساب كنم . (43)

6- آخوند خراسانى قدس سره 1200 شاگرد داشت ، كه 50 نفر از آنان مجتهد بودند. يكى از شاگردان جوانش آيت الله بروجردى بود. روزى اين شاگرد جوان به حرف استاد اشكال كرد. استاد گفت : يك بار ديگر بگو. آقاى بروجردى حرف خود را تكرار كرد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

43- همراه با نماز، استاد قرائتى ، ص 59

استاد فهميد كه حرف شاگرد درست است ، گفت ، الحمد لله كه از شاگرد خود استفاده كردم . (44)

## تماشاى فوتبال

شخصى مى گفت : مسابقات فوتبال را تماشا مى كردم ، تيم مورد علاقه من گل خورد. از روى ناراحتى متكايى كه در دستم بود به طرف تلويزيون پرتاب كردم ، ناگهان به سر پدرم خورد.

## حواس پرتى

شخصى مى گفت : مشغول ديدن فوتبال از تلويزيون بودم ، پدرم گفت : برو قندان را پر از قند كن بياور. من كه مات ديدن فوتبال شده بودم حواسم پرت بود به جاى اين كه قندان را پر از قند كنم ، پر از ماست كردم و آوردم و از خنده پدر و مادرم فهميدم كه چه اشتباهى كرده ام !

## گزارش ورزشى

اول بار بود كه مى خواستم يك مسابقه ورزشى را گزارش كنم و اين گزارش از طريق بلندگو در سرتاسر ورزشگاه پخش مى شد. همين كه داور سوت زد، در حالى كه حول شده بودم ، ميكروفون را در دست گرفتم و گفتم : ورزش دوستان عزيز قبل از اعلام اسامى بازيكنان ، بايد خدمتى را به مطلبتان برسانم . ناگهان با صداى خنده تماشاچيان به خود آمدم .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

44- حماسه حسينى ، ج 1، ص 289

# خاطرات سربازى

## سوت دژبان

در اواخر دوران سربازى ، روزى مى خواستم وارد پادگان بشوم ؛ اما دژبان جلوى در نبود تا اجازه بگيرم و وارد شوم . مقدارى ايستادم ديدم نيامد، خود سره وارد پادگان شدم ، ديدم دژبان از دور مرا صدا مى زند و با حالت توهين آميز مى گويد: آهاى يابو همين طور سرت را به زير انداخته اى و مى روى و من هم شروع كردم با او دهن به دهن شدن ، كم كم كار به دعوا كشيد، ناگهان او يك سوتى كشيد، طولى نكشيد كه عده اى از سربازان به كمك او شتافتند، مرا حسابى زدند و سپس بردند سرم را از چهار طرف تراشيدند و من كه مى خواستم ، كسى از وضعيت من باخبر نشود، كلاهم را سرم كشيدم و خود را به يك سلمانى در بيرون پادگان رساندم و سرم را از ته تراشيدم .

## اسمت چيست ؟

فرمانده سربازان را به صف كرده بود و اسم هاى آنها را مى پرسيد. به يك سرباز تهرانى كه اسمش فريدون بود، گفت : اسمت چيه ؟ پاسخ داد: فرى ! جناب سروان ! فرمانده با عصبانيت گفت : ما اينجا ننربازى نداريم . درست بگو فريدون . نفر بعدى كه نامش قلى بود، وقتى فرمانده اسمش را پرسيد. او از روى ترس و دستپاچگى گفت : قربان قليدون .

## نمره تفنگ

گروهبان از سرباز پرسيد: بگو ببينم يك سرباز قبل از اينكه تفنگ خود را پاك كند چه مى كند؟ سرباز جواب داد: قبلا نمره تفنگ را مى خواند.

گروهبان پرسيد: براى چى ؟ سرباز گفت : براى اين كه اشتباها تفنگ ديگران را پاك نكند.

## در مخابرات

آن روزها كه دوران آموزشى سربازى را در تهران مى گذرانديم ، هر روز حضور و غياب مى كردند و نام هر سربازى كه برده مى شد، بايد با صداى بلند مى گفت ؛ «من».

ابتدا سخت بود، اما كم كم عادت كرده بوديم يك روز كه براى مرخصى داخل شهر رفته بودم ، تصميم گرفتم به خانواده ام تلفن بزنم . رفتم مخابرات و شماره را دادم تا برايم شماره بگيرد. چند دقيقه اى كه گذشت آقايى كه شماره ها را مى گرفت ، با صداى بلند نام مرا برد، تا من با تلفن صحبت كنم . من كه از شنيدن اسمم دست و پايم را گم كرده بودم به تصور اينكه در پادگان هستم ، بلند گفتم من !

ناگهان افراد حاضر در سالن زدند زير خنده .

## بهانه اى براى معافيت

مشمولى به خدمت سربازى آمده بود، هر سؤ الى را از او مى كردند، مى گفت : خودش نيست .

مسئولين گفتند: او ديوانه است ، معافش كنيد. لذا او را معاف كردند.

او گفت : حالا خودشه .

## هر دو را قربان

مى گويند ناپلئون در نظارت بر ارتش بسيار دقيق بود و به طور مرتب از سربازان سان مى ديد و از وضعيت آنان سؤ ال مى كرد.

يكى از سربازان كه گوشش سنگين بود، از روبرو شدن با ناپلئون وحشت داشت و مى ترسيد چيزى بپرسد كه او نفهمد. دوستش چون از نگرانى او مطلع شد، گفت : غمگين مباش . ناپلئون از هر سرباز سه سؤ ال مى كند. ابتدا مى پرسد: سرباز، چند سال دارى ؟ تو بگو 22 سال قربان ؛ بعد مى پرسد: چند سال است كه خدمت مى كنى ؟ بگو دو سال ؛ بعد مى پرسد: فرانسه را بيشتر دوست دارى يا مرا؟ بگو هر دو را قربان .

سرباز خود را جمع و جور كرده مهياى پاسخ گويى شد، اما اين بار بر خلاف هميشه ناپلئون ابتدا سؤ ال كرد: سرباز، چند سال است كه خدمت مى كنى ؟ گفت : بيست و دو سال قربان . ناپلئون نگاهى به قيافه او انداخت و پرسيد؟ پس چند سال سن دارى ؟ گفت : دو سال قربان . ناپلئون از مهمل گويى او عصبانى شد و داد زد:

اى سرباز احمق خودت را مسخره مى كنى يا مرا. سرباز با صداى بلند جواب داد: هر دو را قربان .

البته چون كار به اينجا رسيد، بلافاصله فرمانده جلو آمد و وضعيت او را به اطلاع ناپلئون رساند و ناپلئون پوزخندى زده و از آنجا دور شد.

## از من دور شو

فرمانده به سربازى گفت : برو از من دور شو!

او رفت از بندرعباس زنگ زد، گفت : قربان آيا بيشتر از اين دور شوم ؟

## «اَك - عو - اِ»

در ايام سربازى ، يك روز داشتم گروهان را با قدم رو (دويدن آهسته) از جايى به جايى مى بردم و

بلند بلند براى آنها مى شمردم : اك ، عو، ا، آر (يك ، دو، سه). در بين راه ناگهان ، فرمانده گروهان از پشت يك ساختمان پيدايش شد. گروهان با قدم «رو» داشت از جلوى فرمانده رد مى شد، يك لحظه قاتى كردم . ابتدا «دو» را به حالت رفتن در آوردم بعد ديدم قاعده سلام دادن گروهى را در حال راه رفتن ، به ارشد مافوق بلد نيستم . لذا بهتر ديدم كه اصلا گروهان را متوقف كنم ، بعد به گروهان ايستاده ، رو به فرمانده خبردار بدهم . لذا به گروهان ايست دادم ، اما ديدم كه روى افراد به طرف فرمانده نيست . لذا گفتم : به چپ چپ . ديدم از حالتى كه بود، بدتر شده و تقريبا رو به نقطه مخالف شد. با دستپاچگى فرمان جديدى دادم . «عقب گرد» گروهان مثل كاميونى كه توى گل و لاى بكس و باد كند، مثل قشون شكست خورده عقب گرد كرد. ديدم صد درجه بدتر شد و همه پشت به فرمانده كردند. مذبوحانه فرياد زدم : «به راست راست» باز هم مشكل حل نشد. و در اين هنگام فرمانده كه به اين آسانى ها دل از يك سلام دست جمعى نمى كند، دخالت كرد و خطاب به ما گفت : «از نو از نو» يعنى نخواستيم : مرده شوى سلامتان را ببرند، صداى كركر خنده بچه ها بلند شد و من سراپا شرمنده بودم .

## تصميم قطعى

فرمانده پس از اين كه سربازان جديد را به خط كرد. گفت به راست راست ، به چپ چپ . و چند بار آن را تكرار كرد، يكى از سربازان از صف خارج شد و گفت : من در جايى كه فرمانده تصميم قطعى نداشته باشد، نمى مانم . (زيرا تصميم او مشخص نيست ، كه بايد سربازان به راست باشند يا به چپ).

## سرباز بدخواب

سرباز بدخوابى بود كه هر از چند گاهى از روى تخت به زمين مى افتاد و صداى ناله اش همه را از خواب بيدار مى كرد، ناچار سربازان جاى او را در كف آسايشگاه انداختند. در عين حال نيمه شب با صداى ناله اش همه سربازان آسايشگاه از خواب بيدار شدند. معلوم شد كه اين بار سرباز بدخواب ديگرى ، از بالاى تخت بر روى او افتاده است .

## بى خيال سركار

در يكى از پادگان هاى آموزشى : ديدم سربازان رژه مى رفتند و فرمانده آنها را تشويق مى كرد و مى گفت : خيلى خوب خيلى خوب و سربازان در پاسخ مى گفتند: سپاس سركار. از يكى از سربازان پرسيدم : اگر رژه به خوبى انجام نشود فرمانده چه مى گويد؟ در پاسخ گفت : فرمانده مى گويد: خيلى بد خيلى بد! پرسيدم شما در پاسخ چه مى گوييد؟ او گفت ما هم مى گوييم : بى خيال سركار.

## دفتر افسر نگهبان

تازه به سربازى رفته بودم و جواب گويى تلفن هاى افسر نگهبانمان بر عهده من بود. تا اين كه پس از گذشت سه ماه براى اولين بار به مرخصى آمدم ، در خانه اتفاقا تلفن خانه به صدا در آمد، گوشى را برداشتم ، گفتم : دفتر افسر نگهبان بفرماييد! ناگهان متوجه خنده اطرافيان شدم .

## سر گروهبان

تازه به خدمت سربازى اعزام شده بودم و در پادگان يك گروهبان فرمانده ما بود. كه او را سر گروهبان صدا مى زديم و اين كلمه ورد زبانمان شده بود،

روزى به علت درد شديد دندان به دندانپزشكى مراجعه كردم ، آقاى دكتر مشغول خالى كردن دندانم بود و در حين انجام كار، پرسيد: درد كه نداريد، من كه به شدت ترسيده بودم ، گفتم : نه ، سر گروهبان .

## تعريف وطن

از ارتشبد آريانا كه زمانى رئيس ستاد ارتش در زمان طاغوت بود، نقل شده كه مى گفت : روزى در لشكر گارد از سربازان مى پرسيدم وطن چيست ؟

سربازى به نام آقام على كه جواب را قبلا از معلم خود شنيده بود، طوطى وار گفت : گوربان ، وطن يعنى جايى كه ما در آنجا متولد شده ايم ، يعنى خانه پدرى و اجداد ما، يعنى خانه من يعنى مادر من .

سپس از نفر بعدى كه برات على نام داشت پرسيدم ، وطن چيست ؟

او فكرى كرد، سپس به سادگى جواب داد، وطن يعنى مادر آقام على . (45)

## خبردار

شخصى مى گفت : در زمان سربازى به ما گفته بودند، هر وقت صداى سوت در پادگان شنيديد، به حالت آماده و خبردار بايستيد. ما هم طبق فرمان هر وقت صداى سوت مى شنيديم به حالت خبردار مى ايستاديم . روزى در زمان مرخصى داخل شهر از چهار راهى عبور مى كردم ، صداى سوت پليس را شنيدم ، ناخودآگاه به حالت خبردار ايستادم .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

45- كوتاه و خواندنى از تاريخ ، على توانا، ص 208

## سرباز بيات

سربازى نقل مى كرد در دوران سربازى ، سربازى بود به نام شمسعلى بيات ، فرمانده از او خواست كه بلند شود و خود را معرفى نمايد.

او از جا برخاست به جاى اينكه بگويد: من سرباز وظيفه ، شمسعلى بيات هستم .

گفت : من شمسعلى وظيفه ، سرباز بيات هستم در اين حين صداى انفجار خنده بچه ها محوطه را فرا گرفت .

# مردم و ارزشها

## ياران

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دلا ياران سه قسمند، ار بدانى به نانى ، نان بده از در برانش وليكن يار جانى را به دست آر |  | زبانى اند و نانى اند و جانى نوازش كن به ياران زبانى به جانش جان بده ، گر مى توانى |

## اقسام جوانان

آيا مى دانيد جوانان سه دسته اند:

1- آبكى : گروهى همچون آب مى مانند كه از خود شكلى ندارند و در هر ظرفى ، به شكلى در مى آيند و در هر محيطى ، رنگ آن محيط را مى گيرند. اگر مردم بخندند آنها نيز مى خندند، اگر چيزى را بد بدانند، آنها هم بد مى دانند و اگر كارى را خوب بدانند، آنها هم خوب مى دانند.

2- آهنى : گروهى همچون آهن سرسخت و مقاوم هستند، ولى باز شكل و رنگ به خود مى گيرند و ممكن است زنگ بزنند و مقاومت خود را از دست بدهند.

3- طلايى : گروهى همچون طلا هستند كه در هيچ حال عوض نمى شوند و هيچ حادثه و مشكلى نمى تواند آنها را تغيير بدهد و هميشه اصالت خود را حفظ مى كنند.

راستى شما از كدامين گروه هستيد؟

## اقسام مردم

چه بسا جوانى كه دنياى او فراوان است ، ولى پس از دنيا آخرتى نخواهد داشت و چه بسا جوانى كه دنيايش ناپسند است ، ولى به دنبال آن آخرت خوبى خواهد داشت و جوانى كه هم دنيا را دارد و هم آخرت را و جوانى كه از هر دو محروم است ، نه دنيا دارد و نه آخرت . (46)

## اقسام ايمان

ايمان چند نوع است . «هلى»، «قلى»، «پفى»، «فصلى»، «ريشه اى».

ايمان هلى ايمان اجبارى است ، همچون افرادى كه در شرايط خاصى به مسايل مذهبى توجه مى كنند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رب فتى دنياه موفوره و آخر دنياه مذمومه و آخره فاز بكلتيهما و آخره يحرم كلتيهما |  | ليس له من بعدها آخره يتبعها آخره فاخره قد جمع الدنيا مع الاخره ليس له الدنيا و لا الاخره |

گوناگون ، فضل الله كمپانى ، ص 111

ايمان قلى يا قولى ، ايمانى است كه فقط در حد ادعا و زبان مطرح است و در عمل تعهدى در كار نيست .

ايمان پفى ، ايمان ضعيفى است همچون نور شمع كه با كوچك ترين بادى خاموش مى شود.

ايمان فصلى ، ايمانى است كه در زمان خاصى همچون محرم و رمضان مطرح است و زمان ديگر وجود ندارد.

ايمان ريشه اى ايمانى است كه هميشه و در هر شرايطى وجود دارد. همچون درخت ريشه دارى كه در برابر باد و طوفان مقاوم است و برترين ايمان ، ايمان ريشه اى است .

## مردم پس از جنگ

شهيد والا مقام و بزرگوار، سردار «حميد باكرى» جانشين فرماندهى لشكر 21 عاشورا در سال 61 قبل از عمليات والفجر گفته بود: دعا كنيد كه خداوند شهادت را نصيب شما كند در غير اين صورت زمانى فرا مى رسد كه جنگ تمام مى شود و رزمندگان امروز سه دسته مى شوند.

1- دسته اى به مخالفت با گذشته خود برمى خيزند و از گذشته خود پشيمان مى شوند.

2- دسته اى راه بى تفاوتى را برمى گزينند و در زندگى مادى غرق مى شوند...

3- دسته اى به گذشته خود وفادار مى مانند و احساس مسؤ وليت مى كنند كه از شدت مصائب و غصه ها دق خواهند كرد.

پس از خدا بخواهيد كه با وصال شهادت از عواقب زندگى بعد از جنگ در امان بمانيد، چون عاقبت دو دسته اول ختم به خير نخواهد شد و جزو دسته سوم ماندن هم بسيار سخت و دشوار خواهد بود. (47)

## مردم و رشد

بعضى از مردم سنتشان هماهنگ با رشد فكريشان است .

بعضى از مردم سنتشان زياد و رشد فكريشان كم است .

بعضى از مردم سنتشان كم و رشد فكريشان بسيار است .

و تو كدام را مى پسندى ؟

## مردم و عيوب ديگران

مردم نسبت به عيب و كمال يكديگر سه دسته اند:

گروهى همچون مگس فقط نقاط منفى را مى بينند.

گروهى همچون پروانه فقط نقاط مثبت را مى بينند.

گروهى همچون آينه صفتند كه هم مثبتها را نشان مى دهند و هم نقاط منفى را. تو هم يك آيينه باش .

## مردم و نقشها

بعضى از مردم همچون عود، فضا را معطر مى سازند.

و بعضى از مردم همچون شمع مى سوزند، تا ديگران از روشنايى وجودشان بهره ببرند.

و بعضى از مردم همچون مرغ سحر از حق دفاع مى كنند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

47- روزنامه اطلاعات ، 16/4/73، ش 20235

و تو همچون على (عليه السلام) حامى حق باش .

## مردم از نظر سازگارى و ناسازگارى

سه دسته اند.

بعضى مردم ستيزند. بعضى مردم گريزند. بعضى مردم دارند.

و تو سعى كن از مردم داران باشى .

## سنجيده گويى

بعضى فكر مى كنند و بعد حرف مى زنند.

و بعضى حرف مى زنند كه فكر از سرشان بپرد.

و بعضى هم فكر نكرده حرف مى زنند.

شما كدام را مى پسنديد؟

## مردم و ديگران

عده اى فقط به خود فكر مى كنند و به ديگران كارى ندارند.

عده اى همچون سيم رابط فقط به ديگران فكر مى كنند.

عده اى هم به خود فكر مى كنند و هم به ديگران .

## مردم و اطعام

بعضى مى خورند و مى خورانند.

بعضى نه مى خورند و نه مى خورانند.

بعضى نمى خورند ولى مى خورانند.

آيا مى دانى كدام بهتر است ؟

## مردم و منكرات

مردم در رابطه با منكرات چند دسته اند:

گروهى بى تفاوتند و كارى به فساد و صلاح جامعه ندارند.

گروهى مروج فساد و منكراتند.

گروهى چون خورشيد جهان را روشن و آفتها را از بين مى برند.

يا رب ! ما را نيز از اين دسته اخير قرار بده .

## مردم و درختان

بعضى همچون درختان سرسبز و بانشاط هستند.

بعضى همچون درختان بى ثمر و پرآفت هستند.

بعضى همچون سنجد پيچيده اند.

تو هم درخت وجودت را پرثمر ساز!

## مردم و كار خير

گروهى اهل خيرند و دائما به فكر گره گشايى از مشكلات ديگران هستند.

گروهى بى خيرند و كوچكترين كارى براى رفع مشكلات ديگران انجام نمى دهند.

گروهى نه تنها بى خيرند كه مانع خيرند و مرتب در برابر كسانى كه كار خير انجام مى دهند، مشكل ايجاد مى كنند.

تو نيز گره گشاى ديگران باش .

## مردم و گناه

مى توان عموم مردم را از نظر تقوى و پاكى ، عبادت و درستى ، گناه و بى بند و بارى ، به سه دسته تقسيم نمود.

دسته اى از افراد پيوسته به فكر عبادت و بندگى خدا مى باشند. و خيلى كم به فكر گناه مى افتند و اگر كار خلافى از آنها سر بزند، فورا پشيمان گشته و توبه مى كنند.

دسته اى از افراد نسبت به عبادات و واجبات پايبند هستند، اما از گناه و معصيت هم پرهيزى ندارند و چندان بر هواى نفس خود مسلط نيستند. و چه بسا در هر شبانه روز، بارها مرتكب گناه مى شوند و گاه و بيگاه هم استغفار مى كنند.

دسته سوم اشخاصى هستند كه گذشته از آنكه هرگز به فكر عبادت و تقوى نيستند. دائما در وادى معصيت سير مى كنند و هميشه در حال عصيان به سر مى برند و هيچگاه در مقام عذر خواهى و توبه برنمى آيند.

خدايا! ما را لحظه اى به خودمان وا مگذار.

## مردم و دانش

حضرت على (عليه السلام) فرمود: مردم نسبت به علم و دانش سه گروهند:

1- علماى الهى .

2- دانش طلبانى كه در راه نجات ، دنبال تحصيل علمند.

3- جاهلان و احمقان بى سر و پا كه دنبال هر صدايى مى روند و با هر بادى حركت مى كنند، همانها كه با نور علم روشن نشده اند و به ستون محكمى پناه نبرده اند. (48)

## مردم و دانايى

حكيمى را گفتند: «پندى ما را بياموز».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

48- نهج البلاغه ، ترجمه آيه الله مكارم ، ج 3، قصار 147.

گفت : مردم دنيا بر چهار گروهند:

يكى آن است كه داند و داند كه دانا است ، از وى دانش بياموزيد.

ديگر آن است كه داند و نداند كه دانا است ؛ او فراموشكار است ، يادش دهيد.

و سوم آن است كه نداند و داند كه نداند، بياموزيدش .

و آخر آن است كه نداند و نداند كه نداند، او جاهل است ، از وى دورى كنيد.

## مردم و قرآن

مردم در برخورد با قرآن چند دسته اند.

1- دسته اى سر و كارى با قرآن ندارند.

2- دسته اى فقط توجه سطحى و ظاهرى به قرآن دارند. در حد قرائت و تجويد.

3- دسته اى قرآن را به عنوان كتاب زندگى مى دانند و اعمال و رفتار خود را با آن تنظيم مى كنند.

خدايا! ما را از عاملان به قرآن قرار بده .

## مردم و گذشته

بعضى از مردم دائم افسوس گذشته را مى خورند.

بعضى از مردم همه توجه خود را معطوف به آينده كرده اند و هم افسوس گذشته را مى خورند.

و بعضى از مردم ، هم نقد عمرشان را غنيمت مى شمرند و هم به فكر آينده خود هستند. عاقل كسى است كه از ديروز پند گيرد، در زمان حال زندگى كند و به آينده بينديشد.

# داستانها

## ارتباط با امام زمان «عج»

يكى از علما مى فرمود:

روزى با اتوبوس عازم مسجد جمكران بودم ، عده زيادى از جوانها در اتوبوس بودند. يكى از جوانها كه از نظر اخلاق و ادب وضعيت خوبى نداشت ، گفت : من چهل شب چهارشنبه به جمكران رفته ام ، اما چيزى نديده ام ؟! من به آن جوان گفتم :

پاك كن ديده و آنگاه سوى آن پاك نگر

چشم ناپاك كجا، ديدن آن پاك كجا

بعد از مدتى آن جوان پيش من آمد و گفت : چشمم را پاك كردم و آن رفتارهاى ناشايست را ترك كردم و با قلب پاك و اخلاص عمل ، از عنايت آقا امام زمان «عج» حاجتم را گرفتم . (49)

## نامه اعمال

امام على (عليه السلام) در حال عبور از محلى ، چشمش به عده اى از جوانان افتاد، كه سخنان لغو و بيهوده مى گفتند و مى خنديدند. حضرت فرمودند: آيا نامه عملتان را با اين چيزها سياه مى كنيد؟ گفتند: يا على (عليه السلام) آيا اينها را هم مى نويسند؟

حضرت فرمود: آرى ! حتى دميدن نفس را هم مى نويسند. (50)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

49- مجله بشارت ، ش 9، ص 80

50- داستانهاى شهيد دستغيب ، ج 1، ص 47

## حل مشكل ازدواج

جوانى مى گفت : مدت سه سال بود كه قصد ازدواج داشتم ، اما همسر دلخواهم را پيدا نمى كردم . از اين موضوع پيش دوستانم خجالت مى كشيدم و احساس ناراحتى مى كردم تا اينكه يكى از شبها خوابيده بودم ، گويى كسى به من گفت : اگر حاجت دارى بلند شو به مسجد جمكران برو. بلافاصله از جا بلند شدم و بدون آنكه به كسى حرفى بزنم به مسجد مشرف شدم ، نماز خواندم . همان جا احساس كردم كارم حل شده و اضطرابم برطرف شده است .

مدتى بعد همسر مورد نظر را انتخاب كردم و ازدواج كردم و اولين فرزندم پسر بود كه روز نيمه شعبان ، مصادف با سالروز ولادت امام زمان «عج» به دنيا آمد. گويى نشانه اى بود از اينكه متوجه باشم كه اين الطاف از جانب امام زمان «عج» بر ما شده است . (51)

## اهميت قرآن

رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم مى خواست گروهى را به جهاد بفرستد، خواست از بين آنان شخصى را امير لشكر قرار دهد، از يكايك آنان پرسيد: كه از قرآن چقدر مى دانيد؟

هر كدام مقدارى را گفتند: تا نوبت به جوانى كه از همه كم سن و سال تر بود رسيد. گفت : اى رسول خدا من سوره بقره را مى دانم . حضرت فرمود: تو را امير لشكر قرار دادم .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

51- مسجد جمكران ، تجليگاه صاحب الزمان ، على معماريان ، ص 127

گفتند: يا رسول الله صلى الله عليه و آله ، اين جوان را بر ما، پير مردها، امير مى كنى ؟ حضرت فرمود: «معه سوره البقره» او سوره بقره را مى داند و شما نمى دانيد. (52)

و جاى بسى تعجب است ، كه اگر جوانى سوره اى از قرآن را بداند و پيران آن را ندانند، استحقاق فرماندهى بر آنان را پيدا مى كند! اما اگر جوانمردى چون على (عليه السلام) همه علم قرآن و تورات و انجيل و زبور را داشته باشد و به فرموده رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم «انا مدينه العلم و على بابها». چنين شخصى را به جرم اين كه جوان است ، از حق مسلم و خدادادى اش محروم كنند! و زير بار امامتش نروند.

## جوانمردى

امام على (عليه السلام) با يكى از مشركان جنگ مى كرد، او گفت : اى پسر ابوطالب ، شمشيرت را به من ببخش ، امام شمشيرش را به طرف دشمن انداخت، آن مشرك گفت : عجبا! اى پسر ابوطالب ، در چنين وقتى ، شمشيرت را به من دادى .

امام فرمود: تو از من كمك خواستى و از جوانمردى به دور بود كه سائل رد شود. در اين جا آن كافر خود را به زمين زد، دست و پاى امام را بوسيد و گفت: اين سيره اهل دين است و اسلام آورد. (53)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

52- تفسير ابوالفتوح رازى ، ج 1، ص 52

53- بحار الانوار، ج 41، ص 69

## داستان جوانمردى يك غلام

عبدالله بن جعفر طيار مى گويد: روزى در هواى گرم به باغى در خارج از شهر رفتم و زير سايه نخلستان هاى بيرون شهر نشستم و سپس نزديك ظهر خواستم برگردم ، كه غلامى سياه چهره را ديدم زير سايه سفره اى پهن كرده و قصد غذا خوردن دارد. سادگى او مرا وادار كرد كه پشت درختى كارهاى او را زير نظر بگيرم و غذا خوردنش را تماشا كنم . غلام روى خاك نشست و سفره اش را پهن كرد و سه گرده نان را داخل سفره قرار داد. همين كه مشغول خوردن نان شد. ديد سگى گرسنه ، دوان دوان نزد او آمد در حالى كه استخوان بدنش نمايان بود. غلام يك قرص نان را به سگ داد. بعد از چند لحظه ، ديد باز نگاه آن سگ به سفره است . پس قرص نان ديگرى به او داد.

آن سگ در حالى كه با تكان دادن دمش تشكر مى كرد. باز با نگاهش ميل داشت كه قرص نان ديگرى بگيرد. او قرص نان سوم را به سگ داد. ولى باز آن سگ نگاه كرد، وى سفره نان را هم جلو آن سگ تكان داد تا سگ بفهمد غذا تمام شده است ؛ در اين حال نزديك غلام رفتم و گفتم : مگر جيره تو در روز چند قرص نان است .

گفت : سه قرص ، گفتم : پس با اين حساب چرا همه نان هاى خود را به آن سگ دادى ، پس خودت چى ؟ آيا بهتر نبود كه نصف نان ها را مى دادى ؟ او گفت : من هر روز غذا مى خورم و روا نبود كه او گرسنه بماند، با اين كه به من پناه آورده . من ترجيح دادم ، كه يك روز گرسنه باشم و مخلوق خدا را نااميد نكنم .

عبدالله به همت والاى غلام آفرين گفت ، سپس غلام را از صاحبش خريد و نخلستان را نيز خريد و به غلام داد، آنگاه غلام را آزاد كرد. (54)

## دلقك و امام سجاد (عليه السلام)

در زمان امام سجاد (عليه السلام) مرد ياوه گويى بود، كه مردم را با حركات خنده آور مى خنداند و همه او را به عنوان يك دلقك مى شناختند.

روزى از كنار امام سجاد (عليه السلام) رد شد و گفت : اين مرد مرا خسته كرد، هر كارى مى كنم نمى خندد. او براى اين كه بتواند ايشان را بخنداند، عباى آن حضرت را از دوشش برداشت و فرار كرد، حضرت اعتنايى به او نكرد ديگران او را دنبال كرده و عبا را از او گرفتند و به حضور امام آوردند.

امام فرمود: اين چه كسى بود، گفتند: اين شخص ، مرد دلقكى است كه مردم مدينه را با كارهاى خود مى خنداند.

امام سجاد (عليه السلام) فرمود: به او بگوييد «ان لله يوما يخسر فيه المبطلون»؛ «براى خدا روزى وجود دارد كه در آن روز باطل گويان در خسران و زيان مى باشند». (55)

## هم جوان بود و هم جوانمرد

پورياى ولى يكى از جوانان پهلوان معروف ايران است و ورزشكاران او را مظهر فتوت و مردانگى و عرفان مى دانند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

54- مستطرف ، ج 2، ص 26

55- نور الثقلين ، ج 4، ص 537

نقل مى كنند كه او روزى به كشورى سفر كرد تا با پهلوانان درجه اول آنجا مسابقه بدهد. به پيرزنى برخورد كرد كه حلوا خيرات مى كرد و از مردم التماس دعا مى كرد.

پيرزن «پورياى ولى» را نمى شناخت ، لذا جلو آمد و به او حلوا داد و گفت : دعا كن خدا حاجتم را بدهد. پوريا گفت : چه حاجتى دارى ؟ پيرزن گفت : پسر من قهرمان كشور است ولى هم اكنون قهرمان ديگرى از خارج آمده تا در همين روزها با پسرم مسابقه دهد و چون تمام زندگى ما با همين حقوق قهرمانى فرزندم اداره مى شود. اگر پسر من زمين بخورد، نه تنها آبروى او رفته ، بلكه تمام زندگى ما تباه مى شود و من پيرزن هم از بين مى روم ، لذا از شما مى خواهم كه دعا كنيد.

پوريا گفت : مطمئن باش من دعا مى كنم ، پس از آن با خود فكر كرد كه فردا چه بايد بكند، آيا اگر قوى ترى از آن پهلوان بود او را بر زمين بزند يا نزند، بعد از مدتى فكر و خيال به اين نتيجه رسيد كه قهرمان كسى است كه با نفس خود مبارزه كند، لذا تصميم خودش را گرفت .

وقتى كه روز موعود فرا رسيد و پنجه در پنجه حريف افكند خويشتن را بسيار قوى و حريف را بسيار ضعيف يافت ، تا جايى كه به آسانى مى توانست پشت او را به خاك برساند، ولى براى آن كه كسى متوجه نشود، مدتى با او زور آزمايى كرد و بعد هم به نحوى خود را سست كرد تا اين كه حريف وى را به آسانى بر زمين زد.

نوشته اند: در همان ساعت قلبش از جانب خداوند متعال روشن شد، گويى ملكوت را با قلب خود مى ديد،

براى آن كه يك لحظه با نفس خود مبارزه كرده بود.

اينجاست كه گفته اند: «المجاهد من جاهد نفسه» (56) ؛ «مجاهد كسى است كه با نفس خود مجاهده و مبارزه كند».

و به مصداق «اشجع الناس من غلب هواه»؛ «پهلوان ترين مردم كسى است كه بر هواى نفس خود غلبه كند». (57)

## ارزش جوانى

مرد غريبى در زمان انوشيروان ، پولى از وزير انوشيروان طلب داشت و او نمى داد. تا اينكه نامه اى براى انوشيروان نوشت . انوشيروان او را خواست و از احوال او پرس و جو كرد و دستور داد تا حق او را از خزانه بدهند و آن وزير را تنبيه كنند. او از اين كار انوشيروان خشنود شد و تصميم گرفت كه از آن ديار مراجعت كند. انوشيروان اجازه رفتن به او نداد و گفت : اگر چنين باشد كه هر كسى اموالى از مملكت ما جمع كند و به خارج از كشور ببرد، دشمنان ما تقويت مى شوند و ما تضعيف مى شويم . شما وقتى مى توانيد از كشور خارج شويد، كه فقط آنچه را كه با خود آورده بوديد، ببريد. بازرگان گفت : حال كه چنين است ، بدانيد كه اگر شما دو برابر اموالى را كه من جمع كرده ام بدهيد، نمى توانم عوض آنچه را كه من آورده بودم و در اين ديار از بين رفته ، بدهيد.

انوشيروان گفت : در اين ديار چه آورده بودى ؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

56- وسائل الشيعه ، ج 15، ب 1، ص 163

57- گفتارهاى معنوى ، ص 230

بازرگان گفت : جوانى را! اين مال عوض جوانيم است كه در اين ديار از بين رفته ، تو جوانيم را به من باز گردان و اموالم را بستان . انوشيروان از اين جواب لطيف متحير شد و به او اجازه داد تا به سلامت برود. (58)

## عيادت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم از جوان بيمار

حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم به عيادت جوانى رفت كه در حال مرگ بود، حضرت فرمود: چگونه اى ؟ عرض كرد: اى رسول خدا! به خدا اميدوارم و از گناهانم بيمناك هستم . حضرت فرمود: اين حالت در قلب هر مومنى جمع مى شود، آنچه كه اميدوار است ، خدا به او مى دهد و او را از هر چه كه مى ترسد حفظ مى كند. (59)

## جوان هجده ساله فرمانده لشكر

از مطالبى كه در تاريخ جهان اگر بى نظير نباشد، قطعا كم نظير است ، اين است كه حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم جوان هجده ساله اى را به نام «اسامه بن زيد» فرمانده سپاه مسلمين قرار داد. حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم در روزهاى آخر زندگى خود براى مبارزه و جنگ با كشور روم مسلمين را بسيج كرد. شخصيت هاى بزرگ عرب و رجال نامى مسلمين از مهاجر و انصار در اين لشكر بودند. روزى از روزها حضرت به خارج از مدينه آمد و همه لشكر را مهيا ديد، شكى نيست كه فرمانده چنين سپاهى بايد از افسران لايق و شايسته باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

58- كيمياى سعادت

59- مجموعه ورام ، ج 1، ص 4

با اين حال رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم در بين آن همه افراد كه سابقه فرماندهى سپاه را داشتند، جوان هجده ساله اى به نام «اسامه بن زيد» را انتخاب كرد و پرچم فرماندهى را با دست خود به او داد. (60)

## داستانى در اهميت جوانى

گويند: اسكندر در حمله اى كه به يكى از شهرها داشت به روستايى رسيد كه اهالى آن فرار كردند، به جز يك پيرمرد، اسكندر به آن پيرمرد گفت : تو، به من توهين كرده اى ، چون فرار نكردى ! پير مرد گفت : آنها كه فرار كردند به تو توهين كردند؛ نه من ، زيرا من تو را فرد عادلى مى دانستم و فرار نكردم .

اسكندر گفت : حال از من چيزى بخواه ، گفت : چيزى نمى خواهم ، او اصرار كرد. پير مرد گفت : حال كه چنين است ، چهار چيز از تو مى خواهم .

1- جوانى كه زوال ناپذير باشد.

2- ثروتى كه فناناپذير باشد.

3- حياتى كه در آن مرگ نباشد.

4- سلامتى كه مرض در آن نباشد.

اسكندر گفت : نمى توانم چنين كارهايى را انجام دهم .

پيرمرد گفت : حال كه چنين است ، بايد از كسى بخواهم كه اگر بخواهد، بتواند انجام دهد و آن خداست !

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

60- بحار الانوار، ج 21، ص 410

## امشب حجله ، فردا جبهه

حنظله بن ابى عامر جوانى از اهل مدينه بود، كه با دختر عبدالله بن ابى سلول ازدواج كرد. شب عروسى و زفافشان ، وقتى اتفاق افتاد كه فردايش آغاز جنگ احد بود. لذا تازه داماد از محضر حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم اجازه خواست كه فقط همان يك شب را به وى اجازه دهد، تا در حجله عروس به سر برد.

حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم به او اجازه داد، صبحگاهان اين جوان برومند به اندازه اى براى رسانيدن خود به لشكرگاه عجله داشت كه با حال جنابت «غسل نكرده» خواست از منزل خارج شود، نو عروس از او خواست كمى صبر كند. سپس چهار نفر از مردان انصار را خواست ، وقتى آمدند، آنها را در حضور حنظله گواه گرفت كه بين او و شوهرش عمل زناشويى انجام شده است . پس از آن حنظله رفت .

مردم از نو عروس پرسيدند: چرا اين عمل را انجام دادى و شاهد گرفتى ؟ گفت : ديشب در خواب ديدم آسمان شكافته شده و حنظله داخل آن شكاف گرديد و شكاف به هم آمد، از اين خواب دانستم كه شوهرم شهيد مى شود. لذا خواستم در حضور خودش گواه بر وقوع زناشويى داشته باشم . حنظله تازه داماد داخل سپاه شد، ابوسفيان را ديد كه سوار بر اسبى شده و ميان دو سپاه جولان مى دهد، حمله اى جوانمردانه كرد و شمشيرى بر پشت اسبش زد و در نتيجه ابوسفيان بر زمين افتاد، در اين هنگام ابوسفيان فرياد كرد، قريش به دادم برسيد. اينك حنظله مرا كشت و پا به فرار نهاد. حنظله او را تعقيب كرد. يكى از سپاهيان با او روبرو گرديد و نيزه اى به حنظله وارد نمود.

آن جوان دلير با همان زخم كارى كه منجر به شهادتش گرديد، صاحب نيزه را تعقيب كرد و او را به وسيله شمشيرش از پاى در آورد. پس از شهادتش ‍ پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: حنظله را ملائكه در آسمانها غسل دادند، به اين جهت نام او را حنظله غسيل الملائكه ناميدند. (61)

## دهان مردم را نمى توان بست

گويند لقمان به فرزندش نصيحت مى كرد كه دهان مردم را نمى توان بست و هر كارى انجام بدهى انتقاد مى كنند و معيار در تصميم گيرى ها بايد خشنودى خداوند باشد و بعد دست فرزندش را گرفت و با هم راهى سفر شدند. هر دو سوار يك اسب شدند. همين كه به اولين روستا رسيدند، گروهى از مردم كه در كنار راه ايستاده بودند، با هم شروع كردند به طعنه زدن كه اينها چقدر بى رحم هستند و دو نفرى بر روى يك اسب نشسته اند و فكر نمى كنند كه اين اسب هم خسته مى شود!

از اين روستا كه گذشتند، لقمان از اسب پياده شد و فرزندش تنها بر روى اسب نشست و به سفرشان ادامه دادند. تا اين كه به روستاى ديگرى رسيدند. تا اهالى آن روستا ديدند كه پدر پياده و فرزندش سواره است ، باز زبان انتقاد گشودند كه اين فرزند چقدر بى ادب است ، خود سوار بر اسب شده و پدر پيرش بايد پياده برود.

لقمان به فرزندش گفت : از اين جا به بعد من سوار اسب مى شوم و تو پياده بيا، همين كه به روستاى ديگر رسيدند، باز گروهى شروع كردند به سرزنش كردن آنها، چرا اين پدر خود سوار بر اسب شده ، فرزندش پياده است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

61- بحارالانوار، ج 21، ص 235 و ج 17، ص 26

لقمان كه سرزنش آنها را شنيد، به فرزندش گفت : خوب است كه مقدارى از سفر را هر دو پياده برويم و اسب هم نفسى تازه كند. مقدارى از مسير را طى كردند؛ تا به روستاى ديگرى رسيدند و مردم آن محل شروع كردند به طعنه زدن كه چرا اينها پياده مى آيند و بر اسب سوار نمى شوند.

لقمان به فرزندش گفت : پسرم ، آيا ديدى كه هر كارى كرديم ، دهان مردم بسته نشد و نمى توان زبان مردم را بست . حال كه چنين است ، بايد كارى كنيم تا خداوند خشنود شود.

## ترازوى قهرمانى

حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم از كنار عده اى مى گذشت كه در ميان آنها، كسى سنگ بزرگى را از زمين بر مى داشت و مردم آن را زورمند مى گفتند. حضرت پرسيد: اين جمعيت براى چه جمع شده اند؟ حاضران موضوع را به عرض پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم رساندند، حضرت فرمودند: مى خواهيد من به شما بگويم قوى تر از اين مرد كيست ؟ عرض كردند: بفرماييد. حضرت فرمودند: قوى تر از او كسى است كه اگر به وى دشنام گويند او تحمل نمايد و بر نفس سركش و انتقام جوى خود غلبه كند و بر شيطان نفس پيروز گردد. (62)

## جوان ايرانى در جنگ احد

در جنگ احد جوانى ايرانى در ميان مسلمين بود، اين جوان مسلمان ايرانى پس از آن كه ضربتى به يكى از افراد دشمن وارد آورد، از روى غرور گفت :

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

62- مجموعه ورام ، ج 2، ص 10

اين ضربت را از من تحويل بگير كه منم يكى از جوانان ايرانى ، پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم احساس كرد كه هم اكنون اين سخن ، تعصبات ديگران را بر خواهد انگيخت . فورى به آن جوان فرمود: چرا نگفتى منم يك جوان انصارى ؟ يعنى چرا به چيزى كه به آيين و مسلك مربوط است افتخار نكردى و پاى تفاخر قومى و نژادى را به ميان كشيدى . (63)

## جوان 21 ساله كه استاندار مكه شد

بزرگترين آرزويى كه آن روز مسلمين در دل داشتند، اين بود كه مكه را فتح كنند و كعبه مقدس را از دست مشركين خارج و از لوث وجود بت هاى گوناگون تطهير نمايند، زيرا مى دانستند، با فتح مكه يعنى مركز جزيره العرب ، راه پيشرفت اسلام از هر نظر هموار خواهد شد و تعاليم آسمانى رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم ، همه جا با سرعت پيش خواهد رفت .

به خواست خداوند اين آرزوى بزرگ جامه عمل پوشيد و پيشواى عالى قدر اسلام با سربازان سلحشور و با ايمان خود مشركين را غافلگير كردند و بدون احتياج به زد و خوردهاى خونين به مكه قدم گذاردند، بت ها را شكستند و آن لكه هاى ننگ را نابود كردند و حرم خدا از پليدى و شرك پاك شد و بانگ الله اكبر از بام كعبه مقدس ، بر تمام شهر مكه طنين انداخت .

پس از فتح مكه طولى نكشيد كه جنگ حنين پيش آمد، ناچار بايد رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم و سربازانش از مكه خارج مى شدند و به جبهه جنگ مى رفتند. لازم بود براى تنظيم امور ادارى آن شهر كه به تازگى از دست مشركين خارج شده بود،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

63- سنن ابن داود، ج 2، ص 625

فرماندار لايق و مدبرى تعيين شود كه در كمال شايستگى به كارهاى مردم رسيدگى كند و به علاوه از بى نظمى هايى كه ممكن است دشمنان به وجود آورند، جلوگيرى نمايد. پيشواى اسلام از ميان مسلمانان ، جوان بيست و يك ساله اى را به نام «عتاب بن اسيد» براى تصدى آن مقام بزرگ برگزيد و به نام وى فرمان صادر كرد و به او امر كرد كه با مردم نماز بگذارد، او نخستين فرماندهى بود كه پس از فتح در مكه اقامه نماز جماعت كرد. سپس به او فرمود: آيا مى دانى تو را به چه مقامى گمارده و بر چه قومى فرمانروا كرده ام ، تو را حاكم و امير اهل حرم خدا و ساكنين مكه معظمه نموده ام ، اگر بين مسلمين كسى را از تو شايسته تر مى شناختم ، حتما اين مقام را به وى مى سپردم . عتاب بن اسيد روزى كه از طرف پيشواى بزرگ اسلام به مقام فرماندارى مكه برگزيده شد، سنش ‍ در حدود بيست و يك سال بود، لذا انتصاب آن جوان به چنين مقامى ، باعث رنجش خاطر و آزردگى شديد رجال عرب و بزرگان مكه شد و آنها زبان به شكايت و اعتراض گشوده ، و گفتند: رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم دوست دارد كه ما همواره حقير و پست باشيم ، به همين علت جوان نورسى را به مشايخ عرب و بزرگان حرم ، امير و فرمانروا كرده است .

سخنان گله آميز مردم به آن حضرت رسيد. نامه مفصلى خطاب به مردم مكه نوشت و در كمال صراحت مراتب شايستگى و لياقت عتاب بن اسيد را خاطر نشان ساخت و تاكيد نمود كه تمام مردم موظفند، اوامر وى را اطاعت نمايند و دستورات او را به كار ببندند.

حضرت در پايان نامه ، با جمله كوتاهى اعتراض نابجاى مردم را چنين پاسخ دادند: هيچ يك از شما جوانى عتاب را اساس اعتراض قرار ندهد، زيرا ملاك فضيلت انسان ، بزرگى سن نيست ، بلكه بر عكس ميزان بزرگى انسان فضيلت و كمال معنوى او است . (64)

## جوان مؤ من در بازار آهنگران

حضرت سلمان فارسى از بازار آهنگران كوفه عبور مى كرد، ديد مردم دور جوانى را گرفته اند و آن جوان بى هوش روى زمين افتاده است . چون مردم سلمان را ديدند، از او درخواست كردند كه دعايى بخواند تا جوان از حالت بى هوشى نجات يابد.

سلمان نزديك جوان آمد و او برخاست و گفت : مرا كسالت و عارضه اى نيست ، از اين بازار عبور مى كردم ، ديدم آهنگران چكش هاى آهنين مى زنند. يادم آمد كه خداوند متعال در قرآن مجيد مى فرمايد: «و لهم مقامع من حديد»(65) ؛ «براى اهل جهنم چكش هايى از آتش است»، تا اين آيه را به ياد آوردم بى اختيار اين حالت به من دست داد.

سلمان به آن جوان علاقه مند شد و محبت او در دلش جاى گرفته و او را برادر خود خواند و پيوسته با همديگر معاشر بودند، تا اينكه آن جوان مريض شد و در حالت احتضار بود، سلمان به بالين وى آمد و بالاى سر او نشست .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

64- جوان فلسفى ، ج 1، ص 18

65- سوره حج ، آيه 21

در اين حال حضرت سلمان به ملك الموت توجه پيدا كرد و گفت : اى ملك الموت ، با برادر من مدارا كن و نسبت به وى مهربان و رؤ وف باش .

ملك الموت در جواب گفت : يا ابا عبدالله ، من نسبت به همه افراد مؤ من رؤ وف و مهربان و با آنها رفيق مى باشم . (66)

## اهميت احترام مادر

حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم به عيادت جوان بيمارى رفت . حال جوان را منقلب ديد و دانست كه آخر عمر را مى گذراند. به او فرمود: بگو «لا اله الا الله». آن جوان ياراى تكلم نداشت و هر چه سعى كرد، نتوانست بگويد. حضرت دوباره و سه باره به او امر كرد كه «لا اله الا الله» بگويد، ولى جوان نتوانست .

رسول خدا به زنى كه در آنجا حضور داشت فرمود: اين جوان مادر دارد؟ گفت : بلى يا رسول الله ، من مادر وى هستم . فرمود: مگر تو نسبت به فرزندت خشمناكى ؟ گفت : بلى ! اكنون شش سال است كه با فرزندم حرف نزده ام ، فرمود: من از تو مى خواهم از وى راضى شوى . پس از اظهار رضايت مادر، زبان آن جوان باز شد و گفت : «لا اله الا الله» و مرد. (67)

## جوان فقير

جوان فقيرى روزى نزد پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم آمد تا چيزى بخواهد. چون وارد مسجد شد، سلام كرد و نشست .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

66- رجال كشى ، ج 1، ص 72

67- بحار الانوار، ج 81، ص 232

حضرت فرمود: هر كس از ما چيزى بخواهد به او مى دهيم و اگر نخواهد خداوند او را غنى مى سازد. جوان شنيد و چيزى نخواست و به منزل خود رفت . روز بعد باز هم به مجلس پيامبر رفت و همان كلام را از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم شنيد و برگشت .

روز سوم چون وارد مجلس شد، حضرت باز همان جمله را فرمود: جوان فقير بيرون آمد و تبرى قرض كرد و هيزم از صحرا آورد و فروخت . چند روزى اين كار را كرد تا سرمايه اى به دست آورد. روزى حضرت او را ديدند و فرمودند: ديدى خدا تو را بى نياز كرد! اگر از من سؤال مى كردى ، من چيزى به تو مى دادم ولى غنى نمى شدى ، اما حالا كسب كردى و خداوند تو را بى نياز كرد. (68)

## جوان و نفرين والدين

جوانى به پدر و مادرش احترام نمى گذاشت ، بلكه آنها را آزرده خاطر مى ساخت . پدر و مادر هر چه او را نصيحت مى كردند، اصلا در او اثر نداشت . چون والدينش از اصلاح او نااميد شدند و از رفتار او به ستوه آمدند، ناچار لب به نفرين گشودند.

اتفاقا طولى نكشيد، آن جوان با دوستان خود به عزم شكار به صحرا رفت . در چنين وقتى هوا منقلب شد و لكه ابرى پديدار شد و صداى رعد و برق زمين را لرزاند. ناگهان برقى زد و در ميان همه سواران آن جوان هدف صاعقه قرار گرفت و از بين رفت ،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

68- بحار الانوار، ج 22، ص 128

ولى رفقاى همراه او از اين بلاى ناگهانى محفوظ ماندند و همه دانستند كه اين نتيجه عاق والدين است كه فرزند را از نصيب دنيا و آخرت ، بى بهره مى گرداند. (69)

## شكنجه جوان به جرم مسلمان بودن

سعيد بن زيد در سن بيست و يك سالگى به همراه عيالش اسلام را قبول كردند و در محيط وحشت و خطر به محضر رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم شرفياب شدند و آيات قرآن و تعاليم دينى فرا گرفتند.

همسرش برادرى داشت نيرومند و تندخو كه به شدت با اسلام مخالف بود، در يكى از روزهاى گرم ، مردى قريشى در ميان راه با او برخورد كرد و گفت : اسلام در خاندانت نفوذ كرده و خواهرت آيين جديد را پذيرفته است . او از شنيدن اين سخن به سختى خشمگين شد و به طرف خانه خواهرش رفت .

وقتى به در خانه خواهرش رسيد، در را كوبيد. خواهرش در خانه را گشود. برادر خشمگين وارد منزل شد و به وى گفت : اى دشمن جان خود. شنيده ام مسلمان شده اى ! سپس سيلى محكمى بر روى خواهر خود زد كه خون از صورت خواهرش جارى شد. خواهر جوان كه وضع خود را چنين ديد، با كمال صراحت و رشادت به برادر گفت : هر كارى از دستت مى آيد بكن ، بلى من مسلمان شده ام . (70)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

69- نخبه الحكايات ، ص 2

70- جوان فلسفى ، ج 2، ص 162

## جوانى كه از شنيدن آيه عذاب جان داد

در حالات منصور بن عمار نقل شده كه مى گويد: هنگام مسافرت به مسجدى وارد شدم تا نمازم را بخوانم ، جوانى را ديدم كه مشغول نماز است . از طرز نماز خواندنش فهميدم كه جوان بانشاطى است . پس از تمام شدن نماز به نزدش رفتم و گفتم : اى جوان ، با قرآن چطورى ؟ گفت : بسيار دوست دارم كه صداى قرآن را بشنوم .

من هم برايش خواندم «كلا انها لظى . نزاعه للشوى» (71) ؛ «هرگز نجات نمى يابد، زيرا آتش دوزخ به سوى او شعله ور شده است ، تا اين كه سر و صورت و اندامش بسوزد».

جوان با شنيدن اين آيه ، ناگهان صيحه اى زد و بيهوش افتاد. زيرا دلش پاك و هنوز قساوت پيدا نكرده بود.

او را به هوش آوردم . به من گفت : «اى مرد، اگر آيه ديگرى نيز راجع به عذاب جهنم مى دانى برايم بخوان .» من هم اين طور خواندم : يا ايها الذين آمنوا قوا انفسكم و اهليكم نارا وقودها الناس و الحجاره ... (72) ؛ «اى كسانى كه ايمان آورده ايد، خود و خانواده تان را از آتشى دور نگه داريد كه آتشگيره آن مردمان و سنگ است .»

آيه دوم را خواندم دوباره به زمين افتاد، نفسش قطع گرديد و كارش تمام شد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

71- سوره معارج ، آيات 15 و 16

72- تحريم ، آيه 6.

بستگان ، دوستان و مؤ منين ، براى دفن او حاضر شدند. من از آنها خواهش كردم كه غسل دادن او را به من واگذارند. هنگامى كه او را غسل مى دادم ، ديدم روى سينه اش به قلم قدرت الهى ، اين آيه نوشته شده بود.

فهو فى عيشه راضيه . فى جنه عاليه (73) ؛ «اين چنين كسى در زندگى خوش خواهد بود در بهشت عالى رتبه (ابدى»).

پس از غسل ، او را به خاك سپردم ، شب در عالم رؤ يا او را ديدم كه تاج كرامت بر سر، و جلال و شكوه فوق العاده اى دارد. از او پرسيدم : خدا چگونه با تو معامله كرد؟

گفت : خدا به من درجه اى بالاتر از شهيدان عنايت فرمود و فرشتگان به من گفتند: شهيدان ، كشته شمشير كفارند ولى تو كشته آيه قهر خدا هستى . (74)

## جوان تائب

روزى معاذ بن جبل به خدمت حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم شرفياب شد و عرض كرد: رسول خدا جوانى خوش سيما بر در سراى شما ايستاده و مانند زنى كه فرزندش مرده باشد، گريه مى كند و اجازه مى خواهد كه به خدمت شما شرفياب شود.

حضرت اجازه ورود داد. وقتى كه وارد منزل پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم شد، سلام كرد. جواب شنيد. حضرت علت گريه اش را پرسيد. گفت : گناهان بسيارى كرده ام و مى دانم كه خدا مرا نخواهد آمرزيد، حضرت فرمود: مگر به خدا شرك آورده اى ؟ گفت : نه ، فرمود: مگر كسى را بناحق كشته اى ؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

73- سوره حاقه ، آيات 21 و 22

74- سراى ديگر، ص 35

گفت : نه ، حضرت به وى مژده آمرزش داد. او گفت : اى رسول خدا! گناهم از كوه ها و زمين و دريا و درختان بزرگ تر است ! حضرت فرمود: اگر چه به قدر آسمان ها باشد، خدا مى آمرزد. گفت : اى رسول خدا! گناهم از كوه ها و زمين و دريا و درختان بزرگتر است ! حضرت فرمود: اى جوان ، گناهت عظيم تر است يا پروردگارت ؟ او به زمين افتاد و گفت : منزه است پروردگارم . هيچ چيز به عظمت پروردگار نمى رسد، او از همه چيز بزرگ تر است . حضرت فرمود: مگر گناه عظيم را به غير از خداى عظيم كسى مى آمرزد؟

آنگاه حضرت فرمود: گناهت چيست ؟ گفت : يا رسول الله من هفت سال است كه كفن مرده ها را بعد از نبش قبر مى دزديدم ، اين روزها دخترى از انصار مرد و او را دفن كردند. بر طبق معمول قبرش را شكافتم و كفن وى را دزديدم ولى معصيتى از من سر زد كه از گفتن آن شرم دارم ...

رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: دور شو! چه بسيار نزديكى به جهنم . آن جوان بيرون رفت ، با برداشتن توشه اى به يكى از كوههاى مدينه پناهنده گرديد و دستهايش را به گردنش بست و فرياد مى زد: يا رب هذا عبدك بهلول بين يديك مغلول ؛ «اى خداى من ، اين بنده تو بهلول است كه دو دست خود را به گردن بسته و در پيشگاهت ايستاده است».

خدايا تو هم از گناهم خبر دارى و هم از پشيمانيم . خدايا! پيغمبرت مرا بيرون كرده ! تو را به نام هاى بزرگوارت قسم مى دهم ، مرا ماءيوس مكن . او چهل شبانه روز اين گونه عبادت و گريه مى نمود. پس از چهل روز گفت : خدايا، اگر توبه ام قبول شده و مرا آمرزيده اى به پيامبرت وحى فرما كه بدانم وگرنه آتشى بفرست كه مرا بسوزاند تا از عذاب روز قيامت مصون باشم ،

آنگاه بود كه خداوند متعال اين آيه را فرستاد.

و الذين اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من يغفر الذنوب الا الله ... (75)

وقتى كه اين آيه نازل شد، حضرت بيرون آمد و آيه را مى خواند در حالى كه تبسم مى كرد، احوال بهلول را پرسيد. معاذ گفت : او در فلان كوه است . حضرت به همراه اصحاب به بالاى آن كوه رفتند، ديدند آن جوان روى سنگى ايستاده و دستهايش را به گردن بسته و رويش از حرارت آفتاب سياه شده و با خدا مناجات مى كند. حضرت به نزديكش رفتند و دستانش را از گردنش گشودند و گرد و غبار صورتش را با دست مباركش پاك كردند و فرمودند: اى بهلول ، بر تو بشارت باد كه آزاد كرده خدايى از آتش جهنم . (76)

## جوانى كه قلبش منور بود

از حضرت امام صادق (عليه السلام) روايت شده ، كه روزى حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم براى نماز صبح به مسجد تشريف بردند، بعد از نماز جوانى را ديدند، به نام «حارثه بن مالك» كه رخسارى زرد و بدنى ضعيف داشت ، آن قدر بى خوابى كشيده و گريه كرده بود كه چشمهايش فرو رفته بود. حضرت به او نزديك شدند و فرمودند: چگونه صبح كرده اى و حالت چگونه است ؟

عرض كرد: اى رسول خدا، صبح كردم در حالتى كه يقين دارم ! حضرت تعجب كردند و فرمودند: هر چيزى علامتى دارد، علامت يقين تو چيست ؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

75- سوره آل عمران ، آيه 135

76- منازل الاخره ، ص 94

عرض كرد: نشانه يقين من بى خوابى شب هاى من است كه بيدار مى مانم و روزهاى گرم روزه مى گيرم و دلم از دنيا رو گردانيده و به متاع دنيا كراهت مى ورزم . يا رسول الله ! يقين من به مرتبه اى رسيده كه گويا مى بينم كه مردم براى حساب در محشر، محشور شده و من هم در ميان آنها هستم . اهل بهشت را مى بينم كه متنعم به انواع نعمت ها هستند و بر كرسى ها نشسته و به هم تعارف مى كنند.

همچنين مى بينم ، اهل جهنم را كه در ميان جهنم معذبند و گويا زفير آتش در گوش من است ! حضرت به اصحاب فرمودند: اين بنده اى است كه خدا دل او را به نور ايمان منور گردانيده است . بعد فرمودند: اى جوان ، به همين حال باش . گفت : اى رسول خدا، دعا كن كه خداوند متعال ، شهادت را نصيب من گرداند.

حضرت دعا كردند و پس از چند روز با جناب جعفر به جهاد رفت و بعد از نه نفر شهيد شد. (77)

## شن و طبقه

در ميان مردمان عرب ، شخصى بود به نام شن ، كه بسيار زيرك و دانا بود و هوش وى فوق العاده بود. هنوز ازدواج نكرده بود و چون خود را فردى هوشمند و تيز فهم مى دانست ، در پى زنى بود كه چون خود او از زيركى و عقل پربهره باشد. بنابراين سوگند ياد كرد كه در شهرها و روستاها گردش مى كنم تا آن كه زنى عاقل و هوشمند، مانند خودم پيدا كنم و با او ازدواج نمايم .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

77- منازل الاخره ، ص 103

تاريخ نويسان نوشته اند: در يكى از مسافرتهاى خود، در ميان راه با مردى مواجه شد.

شن از او پرسيد: كجا مى روى ؟ گفت : به فلان آبادى . شن دانست كه او هم به همان ده كه وى قصد آن را دارد مى رود.

شن در راه با او رفيق شد و در صحبت را باز نمود. شن به او گفت : آيا تو مرا حمل مى كنى يا من تو را حمل كنم ؟ مرد در پاسخ به او گفت : اى نادان ، من و تو سواره هستيم چگونه من تو را حمل كنم يا تو مرا حمل كنى ؟

شن در جواب او سكوت كرد، چيزى نگفت و به حركت و سير خود ادامه دادند تا آنكه به نزديك روستايى رسيدند. زراعت و گندمى را ديدند كه وقت درو كردن آن رسيده بود. شن به او گفت : آيا صاحب اين كشت آن را خورده است يا نه ؟ آن مرد جواب داد: اى نادان ، تو زراعتى را مى بينى كه وقت درو كردن آن رسيده است و سپس مى گويى صاحبش آن را خورده يا نه ! شن باز در جواب او سكوت كرد و چيزى نگفت . تا اينكه وارد روستا شدند. جلوشان جنازه اى آوردند. شن به رفيقش گفت : آيا صاحب اين نعش زنده است يا مرده ؟ رفيقش گفت : من هيچ كس را مانند تو جاهل نديده ام . تو جنازه اى را مى بينى و سپس ‍ مى پرسى آيا صاحب آن مرده است يا زنده ؟! شن اين بار نيز ساكت ماند و چيزى نگفت . در اين هنگام شن خواست از او جدا شود. رفيقش اصرار كرد كه بايد به منزل ما بيايى و مهمان ما باشى . شن به درخواست او پاسخ مساعد داد و به اتفاق همراهش به منزل او رفت . اين مرد دخترى داشت كه او را طبقه مى ناميدند. دختر از پدرش پرسيد: اين مرد كه همراه تو آمده كيست ؟

پدرش ماجرا را نقل كرد و گفتگوى خود را با او بازگو نمود و از نادانيش شكايت كرد.

دختر به پدرش گفت : پدر جان ، اين شخص نادان نيست ، بلكه خردمند است .

پس از آن دختر سخنان مهمان را براى پدرش شرح و تفسير كرده و گفت : اما مقصود او كه مى گفت : آيا تو مرا حمل مى كنى يا من تو را حمل كنم ؟ اين بوده كه مى خواست بگويد، آيا تو برايم داستانى مى گويى يا من برايت بگويم . تا اين كه راه را طى كنيم و سرگرم شويم تا به مقصد برسيم . و اما مراد او كه مى گفت : اين كشت و محصول خورده شده يا نه ؟ قصدش اين بوده كه آيا صاحبش آن را جلوتر فروخته و پولش را خرج نموده يا نفروخته است . و اما گفتار او درباره جنازه ، مى خواست كه بگويد، آيا اين مرده فرزندى دارد كه به وسيله او نامش زنده بماند يا ندارد؟ پدر دختر از نزد دخترش خارج شد و پيش شن آمد و با او نشست و مدتى با او گفتگو نمود. سپس گفت : اى مهمان عزيز، آيا دوست دارى آنچه را در راه گفتى برايت شرح و تفسير كنم . شن گفت : آرى ! و مرد آنچه را دخترش به او گفته بود برايش بازگو كرد.

شن در پاسخ گفت : اينها سخن تو نيست و از افكار و انديشه هاى تو نمى باشد، بگو ببينم اينها را چه كسى به تو آموخته است ؟ در جواب گفت : دخترم اين مطالب را به من آموخت . شن از اين پاسخ ‌ها خيلى لذت برد، بى درنگ آن دختر را از پدرش خواستگارى نمود و پدرش هم به درخواست وى پاسخ مساعد داد و دخترش را به شن تزويج نمود.

شن با همسرش به نزد خانواده خود آمد و مردم هنگامى كه اين چنين ديدند، گفتند: شن با طبقه موافقت كرده است و اين جمله در ميان عرب ضرب المثل شد و براى هر كس كه با ديگرى سازش كند، گفته مى شود. «وافق شن طبقه».(78)

## نيكى به مادر

جوانى به خدمت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم شرفياب شد و عرض كرد: يا رسول الله من در زندگى فراوان گناه كردم ، اما اكنون پشيمانم و مى خواهم توبه كنم ، چه راهى دارم كه خداوند سريع تر گناهان مرا ببخشد.

حضرت صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: برو به مادرت نيكى كن ، او گفت : مادر ندارم ، حضرت فرمود: برو به پدرت خدمت كن تا خدا گناهان تو را ببخشد، وقتى كه آن جوان حركت كرد و رفت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: اگر اين مرد مادر مى داشت و به مادرش خدمت مى كرد، سريع تر گناهان او مورد عفو قرار مى گرفت . (79)

## همنشينى با بدان

سليمان جعفرى مى گويد: «از امام موسى بن جعفر (عليه السلام) شنيدم كه به پدرم فرمود: «چرا تو را با عبدالرحمن بن يعقوب مى بينم ؟» پدرم گفت : «او دايى من است .» حضرت فرمود: «او فرد منحرفى است و عقيده فاسدى دارد، يا با او همنشين باش ، يا با ما». او گفت : «عبدالرحمن هر چه مى خواهد بگويد، وقتى من عقيده او را قبول نداشته باشم ، آيا چيزى بر من است ؟»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

78- سفينه البحار، ج 1، ص 717

79- مستدرك الوسائل ، ج 15، ص 179

حضرت فرمود: «آيا نمى ترسى بلايى بر او نازل شود و دامنگير تو شود؟ آيا نمى دانى كه فردى از اصحاب حضرت موسى (عليه السلام) بود و پدرش از اصحاب فرعون ؛ هنگامى كه لشكر فرعون به دنبال حضرت موسى (عليه السلام) و اصحابش وارد دريا شدند، آن فرد به طرف لشكر فرعون رفت تا پدرش را كه يكى از طرفداران فرعون بود، نصيحت كند و سپس برگردد. ولى نصايح او براى پدرش بى فايده بود، در حالى كه پدرش را نصيحت مى كرد، دو طرف دريا به هم رسيد و او همراه فرعونيان غرق شد». (80)

# گزيده ها

## برگزيده هاى خداوند

از هستى ... بهشت را.

از شب ها... شب قدر را.

از درختان بهشت ... طوبى را.

از انسان ها... پيامبران و ائمه و علما و شهدا را.

از اديان ... اسلام را.

از خانه ها... كعبه را.

از سنگ ها... حجرالاسود را.

از راه ها... صراط مستقيم را.

از كتب آسمانى ... قرآن را.

از واجبات ... نماز را.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

80- بحار الانوار، ج 74، ص 200

از روزها... جمعه را.

از ماه ها... رمضان را.

از زنان ... فاطمه زهرا (عليها السلام) را.

## معناى دوست از نظر درسى

اگر من رياضى دان بودم ، دوستى را در زير راديكال عشق ، در جذر عطوفت و در توان مهربانى به اثبات مى رساندم .

اگر من نقاش بودم ، چشمان قشنگ دوست عزيزم را كه مانند شراره هاى آتش مى درخشد، به تصوير مى كشيدم .

اگر جغرافى دان بودم ، جاى زندگى دوستم را در نقشه زندگى پيدا مى كردم.

و اگر املاء بودم نام زيباى دوست را مى نگاشتم .

و اگر من دستور بودم ، نام قشنگ دوست را صرف مى كردم .

## اقسام سعادت

سعادت سه قسم است ، قسمتى در جان است ؛ يعنى : حكمت ، عفت و شجاعت . قسمتى در جسم است ؛ يعنى : صحت ، زيبايى ، قدرت . قسمتى خارج از جان و تن است ؛ يعنى : مال ، مقام و نسب .

## جمله هاى برگزيده (81)

شخصيت هر كس را با ترازوى اخلاقش وزن كنيد.

قلم مسموم ، آمپول هواست .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

81- شماره هاى 1 الى 39 از كتاب لحظه هاى سبز، حسين ديلمى ، و شماره هاى 40 به بعد از مجلات مختلف نقل شده است .

عمر هوس ، از عمر حباب كوتاه تر است .

محتكر، در انبار آرزوهايش زندانى است .

حرف مفت ، باد مى كند.

بعضى ها، هندسه شخصيت خود را با خطهاى كج ترسيم كرده اند.

دل منافق ، مشق سياه شيطان است .

كسى كه روى پاى خود بايستد، به عصاى ديگران محتاج نمى شود.

هفته اى يك بار، آرزوهاى طولانى خود را قيچى كنيد.

ديوار ندامت ، سايه ندارد.

لذت ، همسايه ذلت است .

كفشى كه ريگ دارد، اول صاحبش را آزار مى دهد.

گناهكار، عروسك كوكى شيطان است .

ظاهرسازى ، بدترين ساخت و ساز است .

اگر مالت را «تقسيم» كنى ، خداوند آن را «جمع» و «ضرب» مى كند.

از «نگاه» تا «گناه» راهى نيست .

بدترين بازى ها، پارتى بازى است .

فرشى ، عرشى نمى شود.

شيطان ، هزار و يك ساز بلد است .

بت سازان ، اول از «خود» بت مى سازند.

شب قدر، زمين بوى آسمان مى گيرد.

مزرعه دلتان را وجين كنيد.

در دنيا، هر كس براى خود پرونده مى سازد.

ريا، چك بى محل است .

تن پرور، پرواز شيطان است .

سجده ، قله عبادت ها است .

قلمى كه پرحرفى كند، عمرش كوتاه است .

غفلت ، موريانه عمر است .

نمازگزارى كه از دنيا دل نكنده است ، مانند، خلبانى است كه هميشه روى زمين زندگى مى كند.

توپ دلت را به هر كس پاس نده .

عرفان ، بلوغ روح است .

وقت كشى ، جزئى از خود كشى است .

هوس ، هووى عشق است .

كتاب خوب آن است كه از نويسنده اش بيشتر عمر كند.

پايان گناه «آه» است .

عاشق خدا باش ، تا معشوق خلق باشى .

آدم بى احتياط، عروس مرگ است .

خوش رويى ، ويزاى ورود به كشور دل است .

سكوت دانا بلندتر از فرياد نادان است .

دنيا به كام كسى خوش است ، كه در كام دنيا نباشد.

دنيا جميله اى ست ، ولى هشدار.

جام دنيا خالى ست و كامش با ناكامى ست ، دل به دنيا بستن خامى ست ، چرا كه حاصلش بد فرجامى ست .

اگر وقت كرديد، به خودتان هم سرى بزنيد.

دل خانه خداست ، به شيطان اجاره اش ندهيد.

شرط زيارت آسمان ، وداع با زمين است .

هر كس به دنيا راضى شود، از آن ناراضى مى رود.

كارى كه با غرور آغاز مى شود، با شكست پايان مى يابد.

چشم ناپاك ، چشم شيطان است .

اولين مرحله دانايى ، آن است كه بدانى كه نمى دانى .

هر چه را نبايد دلبستگى را نشايد.

اگر شب ها همه اش قدر بودى ، شب قدر بى قدر بودى .

هر كه سخن نسنجد، از جوابش برنجد.

هر كه را در زندگى نانش نخورند، چون بميرد نامش نبرند.

هر كه خيانت ورزد، پشتش در حساب بلرزد.

گناهكاران ، طراح رسوايى فرداى خويشند.

وقتى با خدا شروع نكنيم ، با شيطان پايان مى يابيم .

اين همه خود را تحقير نكنيد، خدا از خلقت شما به خود تبريك گفته .

هميشه آن قدر بگوييد، كه مى توانيد بشنويد.

زندگى را چنان بگذرانيد كه به هنگام مرگ ، دچار حسرت نشويد.

آينده متعلق به كسانى است ، كه از گذشته خود غافل نمانده اند.

شكر نعمت ، همان قواى استفاده صحيح از قواى موجود است .

آدم تنبل صفرى ست ، كه بيهوده خويش را عدد مى پندارد.

بوستان وجود دانا، سرشار از عطر عطوفت و آگاهى است .

فرصت فروشان زيان كارترين انسان ها هستند. چرا كه ديگران كالاى خود را مى بازند و ايشان هستى خود را.

شور همراه شعور، يعنى موفقيت ! شور بدون شعور، يعنى خطر.

آرزو بد نيست ، طغيانش بد است .

انسانهاى كوچك با بلوغ به تكليف مى رسند و انسانهاى بزرگ با انجام تكليف به بلوغ مى رسند.

زندگى ، فرصت تدارك مرگى بزرگ است .

غفلت ، آشناى روح هاى شيطان زده است .

روزى كه از پلكان «من» پايين بياييم ، هزاران نردبان تا پشت كهكشانها پيش پايمان نهاده مى شود.

اشتباه نكردن ستودنى نيست ، در اشتباه نماندن ستودنى است .

همه كشفها و اختراعها پس از تجربه ها و اشتباه هاى فراوان به ثمر رسيده اند. پس برخى را به خاطر اشتباه هايشان بايد ستايش كرد.

وقتى ديگران را به ساحل تربيت مى رسانيم كه جزر و مد روح آنها را بشناسيم .

در دستور زبان عرفان ، فعل اين گونه صرف شود: من نيستم ، تو نيستى ، او هست .

وقتى پاها رفتن بشناسند، دستها نيازمند التماس نيستند.

تنها در يك معامله است كه بازماندگان برنده اند: معامله با خدا.

دلهاى شعله ور، گلستان خدا در زمين اند.

دل معبد فرشتگان است ، به شيطان اجاره اش ندهيد.

زمستان را تحقير نكنيد، بهار هر چه دارد از زمستان است .

بهشتيها، بديهاى خود را در همين دنيا به جهنم مى افكنند.

كارها را سخت نگيريد، سرسخت تر از اراده انسان چيزى نيست .

چقدر بيچاره اند آنها كه چاره دردهاى خويش را در خاك مى جويند.

كسى كه لياقت درك آسمان را ندارد، زمين نيز تحويلش نمى گيرد.

وقتى مى توانى با سكوت حرف بزنى ، بر پايه لرزان واژه ها تكيه مكن .

سكوت ، سخن بزرگى است كه خداوند به گوياترين زبانها بخشيده است .

خداوند قرآن را بر قلب پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرو فرستاد، ما نيز آيات قرآن را بر صفحه قلبمان بنويسيم .

از روزنه معنويت ، چشم انداز ابديت تماشايى تر است .

دامن دل عاشقان ، سرشار از مرواريد اشك است .

در كارگاه آفرينش ، آن كه بيشتر خراشيده مى شود، قيمتى تر است .

ضعيف كشى هنر ضعيفانى است كه در دام قدرت افتاده اند.

كمر طاقت انسان ، هم در عرصه زور مى شكند و هم در ميدان محبت .

مرگ مؤ من ، آغاز عشق بازى روح است .

از گل بياموزيم كه لطيف ، دلربا، شكوهمند و باوقار است .

شعله هاى حقير را باد خاموش مى كند، اما شعله هاى بزرگ را برافروخته مى سازد.

شايعه را دشمن سفارش مى دهد، منافق مى سازد، عوام پخش مى كنند.

براى اينكه انسان كمال يابد، صد سال كافى نيست ، ولى براى بدنامى او يك روز كافى است .

انسانها اگر به بهايى بينديشند كه براى رسيدن به آرزوها مى پردازند، بر بسيارى از آرزوهاى خود خط خواهند كشيد.

عالم ناپرهيزكار، كور مشعل دار است .

حريص ، با جهانى گرسنه است و قانع با نانى سير.

هر كه از تجربيات گذشتگان استفاده نمايد، نياز به عمر دوباره ندارد.

از آدم بى نظم ، به اندازه ترس از بدبختى فاصله بگير.

هر گناه ، يك بند شيطان است . با چند بند شيطان ، دست سعادت خويش را بسته ايد؟

آرمانها ذكر دل ماست ، اگر آسمانى باشد ما را آسمانى مى كند و اگر زمينى باشد، ما را زمينى مى كند.

نه چندان درشتى كن كه از تو سير گردند نه چندان نرمى كه بر تو دلير شوند.

خبرى كه مى دانى ، دلى بيازارد تو خاموش باش تا ديگرى بياورد.

## دوستى چيست ؟

دوستى خوب است ،اگر تو ارزشش را فهميده باشى .

دوستى قشنگ است ، اگر تو آن را لمس كرده باشى .

دوستى ترانه است ، اگر تو آن را خوانده باشى .

دوستى شيرين است ، اگر تو آن را چشيده باشى .

دوستى ماندنى است ، اگر تو آن را در قلبت داشته باشى .

دوستى زندگى است ، اگر تو به معنايش پى برده باشى .

دوستى همچون گل است ، اگر تو گل كاشته باشى .

دوستى شمع است ، اگر تو پروانه شده و دور آن گشته باشى .

## علمايى كه در سن نوجوانى به اجتهاد رسيده اند

1- شيخ عبدالكريم حايرى استاد امام خمينى قدس سره در 14 سالگى مجتهد شد.

2- علامه حلى قدس سره در 14 سالگى مجتهد شد.

3- فخر المحققين قدس سره در 10 سالگى مجتهد شد.

4- فاضل هندى در 13 سالگى مجتهد شد.

5- بو على سينا در 18 سالگى مجتهد شد.

6- خواجه نصير در 12 سالگى مجتهد شد. (82)

## خوشبختى از ديدگاه معصومين (عليهم السلام)

خوشبختى يكى از گمشده هاى بشر است و در اين زمينه سخنان بسيار گفته شده و هر كس خوشبختى را در چيزى مى داند. حال مناسب است به سخنان معصومين (عليهم السلام) بنگريم و خوشبختى را از ديدگاه آنها بررسى كنيم .

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: خوشبخت كسى است كه آخرت را بر دنياى فانى مقدم بدارد. (83)

و باز پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: سعادتمندترين مردم كسى است كه همنشين مردان بلند همت باشد. (84)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

82- به نقل از كشكول عطار، ص 18

83- بحار الانوار، ج 77، ص 188

84- بحارالانوار، ج 75، ص 330

امام على (عليه السلام) فرمودند: خوشبخت كسى است كه از آنچه به او زيان مى رساند، دورى جويد.

در جاى ديگر فرمودند: خوشبخت كسى است كه نفس خود را محاسبه كند.

و باز فرمودند: خوشبخت كسى است كه اخلاص در طاعت داشته باشد.

و همچنين فرمودند: خوشبخت كسى است كه در اصلاح مردم تلاش كند. (85)

## حاجت نزد خدا

بايزيد بسطامى به احتضار افتاد، يارانش پرسيدند: از اين جهان بدان جهان چه مى برى ؟

گفت : چيزى مى برم كه خداوند آن را ندارد. گفتند: آن چه چيز است ؟ گفت : حاجت مى برم كه او را به كس حاجت نيست . (86)

## مرد حريص

مرد حريص ، هم طبع ابليس است . هر كجا طمع آمد، جمع آمد و هر كجا جمع آمد، منع آمد، و هر كجا منع آمد، شك آمد و هر كجا شك آمد، قطع آمد و هر كجا كه قطع آمد، كفر آمد و هر كجا كه كفر آمد، آتش دوزخ آمد. (87)

## نمونه هايى از شوخيهاى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم

1- مردى به خدمت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم آمد و عرض كرد: اى رسول خدا! مرا روى شتر سوار كن . پيامبر فرمود: من فقط بر بچه شتر، تو را سوار مى كنم . او گفت : بچه شتر طاقت مرا ندارد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

85- بحارالانوار، ج 75، ص 330

86- مجله تجارت ، ش 40، ص 56

87- مجله تجارت ، ش 40، ص 56

افرادى كه در حضور پيامبر بودند، به او گفتند: مگر نه اين است كه شترى كه تو مى گويى ، بچه شتر ديگرى است ؟!

2- پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم به زنى از انصار فرمود: برو پيش همسرت ، چون در چشمش سفيدى است . او به سرعت و با حال ترس خود را به همسرش رسانيد. شوهرش به او گفت : چه چيزى موجب ترس تو شده است. گفت : پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم به من فرمود: چشم همسرت سفيدى دارد.

شوهرش گفت : بلى هر چشمى هم سياهى دارد و هم سفيدى .

3- پير زنى به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم عرض كرد: اى رسول خدا! دعا كن كه خداوند مرا به بهشت ببرد.

پيامبر به او فرمود: پير زن به بهشت نمى رود. او محزون شد. پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم با تبسمى كه بر لب داشت فرمود: آيا در قرآن نخوانده اى كه مى فرمايد: «انا انشاءناهن انشاء # فجعلناهن ابكارا # عربا اترابا» (88) ؛ «ما آنها را آفرينش نوينى بخشيديم و همه را دوشيزه قرار داديم ، زنانى كه تنها به همسرشان عشق مى ورزند و خوش زبان و فصيح و هم سن و سالند.» (89)

## حمد و استغفار

يكى از بزرگان مى فرمود: حمالى را ديدم كه بار سنگينى را بر پشت خود گرفته و مى رفت و در ميان راه مى گفت : «الحمد لله ، استغفر الله»! به او گفتم : مگر جز اين دو جمله نمى دانى ؟ گفت : مى دانم ، قرآن نيز مى دانم . گفتم :

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

88- سوره واقعه ، آيات 35 تا 37

89- مستطرف ، ج 2، ص 232

پس چرا فقط اين دو جمله را مى گويى ؟

گفت : براى اين كه در هر آن از دو حال خالى نيستم يا نعمتى از خدا به سوى من فرود مى آيد، يا گناهى از من به سوى آسمان بالا مى رود. براى آن نعمت حمد مى گويم و براى جبران آن گناه استغفار. تا اين كه خدا رحمتم كند. گفتم : سبحان الله اين حمال از من عالم تر است . (90)

## افتادگى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكى قطره باران ز ابرى چكيد كه جايى كه درياست من كيستم چو خود را به چشم حقارت بديد بلندى از او يافت كو پست شد |  | خجل شد چو پهناى دريا بديد گر او هست ، حقا كه من نيستم صدف در كنارش به جان پروريد در نيستى كوفت تا هست شد |

## ارزش انسان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ارزش انسان به علم و معرفت پيدا شود سر فرود مى آورد هر شاخه بارآورى در مسير زندگى هرگز نمى افتد به چاه آدمى هرگز نمى بيند ز سنگينى گزند |  | بى هنرچون دعوى بى جا كند رسوا شود مى كند افتادگى انسان ، اگر دانا شود با چراغ دين و دانش ، گر بشر بينا شود ازسبك مغزى بشرچون سنگ پيش پا شود |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

90- سى مقاله ، آيه الله استادى ، ص 416

## عيب جويى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عيب خلق ديدن نه مروت است و مردى ره طالبان عقبى ، كرمست و فضل و احسان توحساب خويشتن كن نه حساب خلق سعدى آدمى هرگز نمى بيند ز سنگينى گزند |  | نگهى به خويشتن كن كه همى گناه دارى تو چه در نشان مردى ، بجز از كلاه دارى با چراغ دين و دانش ، گر بشر بينا شود كه بضاعت قيامت ، عمل تباه دارى (91) |

## ارتباط با خدا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بايد اى دل ، اندكى بهتر شويم از همين امروز هنگام نماز |  | يا نه اصلا آدمى ديگر شويم با خدا قدرى صميمى تر شويم |

## مناعت طبع

هشام بن عبدالملك در زمان زمامداريش به مسجد الحرام وارد شد، چشمش به سالم بن عبدالله افتاد. به او گفت : حاجت خود بخواه ! سالم جواب داد: حيا مى كنم در خانه خدا از غير او چيزى سؤ ال كنم ! اين گذشت ، تا آن كه سالم بن عبدالله از مسجد بيرون رفت . هشام هم به دنبال او روان شد و ديگر بار به او گفت : اين جا كه خانه خدا نيست ، پس از من چيزى بخواه ، سالم گفت : از حاجت دنيوى بخواهم يا حاجت اخروى ؟

هشام گفت : از حاجت دنيوى ، سالم اظهار داشت : كه من حوايج خود را از دست كسى كه در دست اوست نخواستم ،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

91- نزهه النواظر، ص 37

پس چگونه از آن كه در دستش نيست بخواهم ؟ (92)

## هديه به غيبت كننده

به دانشمندى گفتند: فلان كس غيبت تو را كرده است . مرد عالم هديه اى براى آن شخص فرستاد، آن مرد بلافاصله به حضور آن دانشمند رسيد و به حالت تعجب گفت : من غيبت تو را كردم و شما براى من هديه مى فرستى ؟! دانشمند گفت : چون تو حسناتت را به من هديه كردى ، خواستم اين گونه از شما سپاس گزارى كنم . زيرا در روايات آمده كه حسنات غيبت كننده را به حساب كسى كه از او غيبت شده ، مى نويسند. (93)

## بالا نشينى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مايه اصل و نصب در گردش دوران ، زر است من لباس كهنه مى پوشم كه بى درد سر است دود اگر بالا نشيند، كسر شان شعله نيست شست و شاهد هر دو دعوى بزرگى مى كنند كره اسب از نجابت ، در تعاقب مى رود گر كسى از ديگرى بالا نشيند، فخر نيست |  | متصل خون مى خورد، طبعى كه صاحب جوهر است آستين كوته بود، چين و چروكش كمتر است جاى چشم ، ابرو نگيرد گر چه او بالاتر است پس چرا انگشت كوچك ، لايق انگشتر است ؟ كره خر از خريت ، پيش پيش مادر است روى دريا خس نشيند، قعر دريا گوهر است |

## سوال هايى از على (عليه السلام)

شخصى به خدمت امام على (عليه السلام) رسيد و عرض كرد: آمده ام از چهار چيز سوال كنم ؛ و سؤ الهايش را اينگونه شروع كرد،

1- مشكل چيست و مشكل تر كدام است ؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

92- پاسدار اسلام ، تابستان ، سال 74

93- زائر، ش 12، سال 73، ص 49

2- نزديك چيست و نزديك تر كدام است ؟

3- عجيب چيست و عجيب تر كدام است ؟

4- واجب چيست و واجب تر كدام است ؟

ولى حضرت به اين ترتيب سؤ الها را جواب فرمودند:

1- واجب توبه است و واجب تر ترك گناه است .

2- نزديك آينده است و نزديك تر، مرگ است .

3- و عجيب دنيا و عجيب تر، غفلت ما در دنيا است .

4- مشكل معصيت است و مشكل تر، از دست دادن ثواب است . (94)

## دوست باوفا

عبدالله بن جندب از اصحاب امام صادق (عليه السلام) بود. او پير و نابينا شده بود.

مردم مى ديدند كه او هر روز سه بار نمازهاى واجب و سه بار نوافل را مى خواند و هر سال ، سه ماه روزه مى گيرد و سه بار در سال زكات مى دهد. علت را از او پرسيدند، او گفت : من دو رفيق داشتم ، كه از دنيا رفته اند و اقتضاى رفاقت اين است كه براى آنها نيز آنچه كه از دستشان كوتاه شده انجام بدهم . (95)

## نسيه

حضرت على (عليه السلام) از مقابل دكان قصابى عبور مى كرد، مرد قصاب كه گوشت فربهى داشت به امام على (عليه السلام) عرض كرد: از اين گوشت بخر. حضرت فرمود الان پول ندارم . او گفت : من به شما نسيه مى دهم .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

94- بحار الانوار، ج 78، ص 31

95- داستان ها و حكايت ها، ص 180

حضرت فرمود: به جاى اينكه به تو وعده بدهم كه پول گوشت را مى آورم ، به خودم وعده مى دهم كه گوشت مى خرم . (96)

## اهميت نماز

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كليد باب جنت در نماز است نماز، معراج انسان خدا جوست خوشا آن كس كه پوشد ثوب تقوا تو را طاعت به عزت مى رساند در آن روزى كه باشد روز محشر نمازت مانع از هر نوع گناهى |  | چراغ شام ظلمت در نماز است خدا را غم ز غربت در نماز است جمال و عز و زينت در نماز است نشان اين سيادت در نماز است ؟ ز اول چيز، صحبت از نماز است مسلمان را سلامت در نماز است |

## در خزانه انوشيروان

در خزانه انوشيروان لوحى يافتند، كه بر آن پنج سطر نوشته شده بود.

1- كسى كه فرزند ندارد، نور چشم ندارد.

2- كسى كه برادر ندارد، قوت بازو ندارد.

3- كسى كه مال ندارد، جاه ندارد.

4- كسى كه زن ندارد، عيش ندارد.

5- كسى كه هيچ يك از آنها را ندارد، هيچ غم و غصه ندارد. (97)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

96- لئالى الاخبار، ص 127

97- لئالى الاخبار، ص 127.

## علت خنده

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خنده تلخ من از گريه ، غم انگيزتر است |  | كارم از گريه گذشته است ، بدان مى خندم |

## حال دنيا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حال دنيا را بپرسيدم من از فرزانه اى گفتمش احوال عمر ايدل بگو باماكه چيست؟ گفتمش اين پنج روز نحس چون بايد گذشت گفتمش اينان كه مى بينى بدان دل بسته اند |  | گفت يا خوابيست يا وهمى ست ، يا فسانه اى گفت يا برقى ست ، يا شمعى ست ، يا پروانه اى گفت در ديرى ، يا بيتى و يا ويرانه اى گفت يا كورند، يا مستند، يا ديوانه اى (98) |

## رمز پيروزى و موفقيت جوانان

1- ذوق و استعداد.

2- كار و تلاش .

3- ايمان به هدف .

4- استقامت در كار.

5- نظم و انضباط.

6- شور و مشورت .

7- قاطعيت و تصميم .

8- تجربه اندوزى از شكست ها.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

98- كشكول ممتاز، ص 60

# نشانه ها

هر كمال و نقصى نشانه هايى دارد، اگر بخواهيم راه كمال را برويم و از بيماريهاى روحى و روانى خود را حفظ نماييم ، بايد چشم دل بگشاييم و از نشانه ها و علامتها، راه صحيح را بپيماييم .

## نشانه عقل

على (عليه السلام) فرمودند: «اذا تم العقل نقص الكلام» (99) ؛ «از نشانه هاى عقل كامل كم گويى است».

## نشانه عاقل

از على (عليه السلام) سؤ ال شد كه عاقل كيست ؟ فرمود:

«الذى يضع الشى مواضعه» (100) ؛ «عاقل كسى است كه هر چيزى را به جاى خود گذارد».

## نشانه هاى مؤ منان

1- به خدا توكل مى كنند (انفال / 2)

2- نماز برپا مى دارند (مؤ منون / 8)

3- امر به معروف مى كنند (توبه / 71)

4- به وعده خود عمل مى كنند (مؤ منون / 8)

5- بين خود مهربان و با كافران دشمن هستند. (مجادله / 22)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

99- نهج البلاغه ، قصار 68

100- بحار الانوار، ج 1، ص 160

## نشانه هاى پارسايان

على (عليه السلام) در خطبه 192 نهج البلاغه ، در حدود يكصد صفت و نشانه متقين را مطرح نموده ، كه چند نشانه از آنها چنين است :

1- گفتار آنها بهترين است .

2- آنها گوش خود را وقف علم نموده اند.

3- گشاده رويند و غم و غصه خود را در دل پنهان مى دارند.

4- پاكدامن هستند.

5- برنامه آنها ميانه روى در همه كارهاست .

6- نسبت به مؤ منين ، متواضع و فروتن هستند.

7- چشم خود را از حرام مى پوشانند.

## نشانه هاى اهل ايمان

امام صادق (عليه السلام) فرمودند: ان لاهل الايمان اربع علامت ، وجه منبسط و لسان لطيف و قلب رحيم و يد معطيه (101) ؛ اهل ايمان چهار نشانه دارند:

1- روى گشاده .

2- زبان لطيف و نرم .

3- قلب پر از محبت و مهربانى .

4- دست بخشنده».

## نشانه هاى معاد

در چند سوره قرآن سخن از نشانه هاى قيامت به ميان آمده است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

101- وسائل الشيعه ، ج 29، ص 458، حديث 12494

از جمله در سوره هاى تكوير و انفطار و انشقاق .

حال چند نشانه از نشانه هاى قيامت را از سوره تكوير مطرح مى كنيم .

1- خورشيد و ستارگان بى نور مى شوند.

2- كوه ها از جا كنده مى شوند.

3- برخى از حيوانات محشور مى شوند.

4- آسمان شكافته مى شود.

5- نامه هاى اعمال باز مى شود.

6- درياها به هم متصل مى گردند.

7- آتش جهنم افروخته مى شود...

و اى جوان عزيز آيا خود را براى آن روز آماده كرده اى ؟

## نشانه قبولى نماز

امام صادق (عليه السلام) فرمودند: من احب ان يعلم اقبلت صلواته ام لم تقبل فلينظر هل منعته صلاته عن الفحشاء و المنكر، فبقدر ما منعته قبلت منه (102) ؛ «هر كه مى خواهد بداند آيا نمازش ‍ پذيرفته شده ، بايد ببيند آيا نمازش او را از گناه و زشتى باز داشته است يا نه ، به هر مقدار كه نماز او مانع گناه و منكر شود، نمازش قبول شده است».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

102- بحار الانوار، ج 82، ص 204

## نشانه ايمان

على (عليه السلام) فرمودند: علامه الايمان ان تؤ ثر الصدق حيث يضرك على الكذب حيث ينفعك (103) ؛ «نشانه ايمان آن است كه راستى را آنجا كه به ضرر توست ، بر دروغى كه به نفع توست ، ترجيح دهى».

## نشانه هاى ستمكار

على (عليه السلام) فرمودند: للظالم من الرجال ثلاث علامات : يظلم من فوقه بالمعصيه و من دونه بالغلبه و يظاهر القوم الظلمه (104) ؛ «مرد ظالم سه نشانه دارد: با سركشى به مافوق خود ستم مى كند و به زيردست خود با غلبه ظلم مى كند و از ستمكاران پشتيبانى مى كند».

## نشانه هاى انسان مخلص

1- بعد از انجام عمل ، از مردم توقعى ندارد. 2- در صورت ناخدمتى ، پشيمان نمى شود. 3- خلوت و آشكار نمى شناسد.

در نظر انسان مخلص ، بين اعمالى كه در خلوت انجام مى گيرد، با اعمال آشكار، تفاوتى وجود ندارد.

## نشانه عالم

على (عليه السلام) فرمودند: يا طالب العلم ان للعالم ثلاث علامات العلم و الحلم و الصمت (105) ؛ «اى طالب علم نشانه هاى عالم سه چيز است : 1- علم 2- حلم 3- سكوت».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

103- بحارالانوار، ج 2، ص 122

104- بحارالانوار، ج 2، ص 320

105- بحارالانوار، ج 2، ص 59.

## نشانه هاى خودباختگى

1- به ارزشهاى خود بدبين و به ضدارزشهاى بيگانه ، علاقه مند است .

2- كفش و كلاهش و ژست و رفتارش ، همچون بيگانه است .

3- شخصيت و عزت خود را در نزديكى آنها مى داند.

## نشانه دوستى خداوند

گفتيم : از كجا بدانم كه خدا مرا دوست دارد. گفت : از دلت بپرس كه چقدر خدا را دوست دارد؟

## نشانه هاى دينداران

امام صادق (عليه السلام) فرمودند: اهل دين ، داراى علائم و نشانه هايى هستند كه بدين وسيله شناخته مى شوند، اين نشانه ها عبارتند از راستگويى ، امانتدارى ، وفاى به عهد، صله رحم ، مهربانى با ضعيفان ، توسعه اعمال نيك ، خوش خلقى و عمل به آنچه كه موجب تقرب به خدا مى شود. خوشا به حال آنان و آنان چه سرنوشت درخشانى خواهند داشت . (106)

## نشانه غيرت

على (عليه السلام) فرمودند: «نشانه دين دارى بنده خدا، ترس از گناه است و نشانه غيرت مرد، پاكدامنى اوست». (107)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

106- بحارالانوار، ج 66، ص 364

107- غرر الحكم ، ح 235

## نشانه هاى مؤ من

امام سجاد (عليه السلام) فرمودند: «نشانه هاى مؤ من پنج چيز است :

پرهيزكارى در تنهايى ، صدقه دادن در تنگدستى ، صبر و بردبارى به هنگام معصيت ، خويشتن دارى در حين خشم ، راستگويى در وقت ترس (جايى كه صداقت به ضرر انسان باشد»).

## نشانه هاى منافق

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: نشانه هاى منافق سه چيز است : وقتى سخن مى گويد دروغ مى گويد و چون وعده مى دهد، خلف وعده مى كند و هر گاه امانتى به او بسپارند، خيانت مى كند». (108)

## نشانه تيره روزى

على (عليه السلام) فرمودند: من علامات الادبار مقارنه الاراذل (109) ؛ «از نشانه هاى تيره روزى ، همنشينى با فرومايگان است».

## نشانه هاى شيعه

امام صادق (عليه السلام): شيعيان ما را در سه مورد بيازماييد:

1- وقت نماز ببينيد كه آيا مواظبت در نماز اول وقت دارند يا نه ؟

2- اسرار ما را در برابر دشمنان مخفى مى كنند يا نه ؟

3- آيا نيازهاى مادى برادرانشان را برطرف مى كنند يا نه ؟ (110)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

108- ميزان الحكمه ، ج 10، ص 153؛ البته اين نشانه هاى نفاق اخلاقى است و نشانه هاى نفاق اعتقادى در سوره منافقون آمده است .

109- هزار گوهر، ح 842

110- نصايح ، ص 149

## نشانه هاى تائب

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: نشانه هاى تائب چند چيز است :

1- ترك باطل .

2- پذيرش حق .

3- حرص در كارهاى خير. (111)

## نشانه هاى شاكر

پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: شاكر چند نشانه دارد:

1- در برابر نعمتها شكرگزارى مى كند.

2- در برابر بلاها صبر مى كند.

3- به روزى الهى قانع است .

4- ستايش و تعظيم را فقط براى خدا مى داند. (112)

## نشانه هاى اسرافكار

پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: اسرافكار سه نشانه دارد:

1- چيزهاى غير لازم را مى خرد.

2- لباس مافوق شاءنش مى پوشد.

3- غذاى مافوق شاءنش را مى خورد. (113)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

111- بحارالانوار، ج 1، ص 119

112- بحارالانوار، ج 1، ص 119

113- بحارالانوار، ج 1، ص 119

## نشانه هاى رياكار

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: رياكار سه نشانه دارد:

1- در حضور ديگران حريص بر انجام عبادت است .

2- در تنهايى براى عبادت كسل و بى نشاط است .

3- هر چه مى كند، براى آن است كه مردم او را ستايش كنند. (114)

## نشانه هاى دوست واقعى

على (عليه السلام) فرمودند: دوست راستين كسى است كه نسبت به عيبهايت نصيحت و خير خواهى كند و پشت سرت آبرويت را حفظ كند و تو را بر خويش مقدم بدارد و ايثار كند. (115)

## نشانه هاى غافل

على (عليه السلام) فرمودند: در غفلت يك انسان همين بس كه همت و تلاش خود را صرف چيزى كند كه به دردش نمى خورد و به كارش نمى آيد. (116)

# خواندنيها

## ماشه سيگار

هروئين اسلحه اى است كه ماشه آن را ترياك مى كشد. و ترياك اسلحه اى است كه ماشه آن را سيگار مى كشد. و سيگار اسلحه اى است كه ماشه آن را استعمار مى كشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

114- بحارالانوار، ج 1، ص 119

115- ميزان الحكمه ، ج 5، ص 311

116- بحارالانوار، ج 7، ص 267

## نامه بى نقطه

حمد كردگار دادگر را، سرور مكرم على احمدى ، معلم گرامى كودكم ! سلام ، امر كردى كه رسوم معلمى را سوى سرورم درسى دهم . اول اساس كار معلم ، علم «كلام الله» و كمك كردگار عادل آمد كه گر معلم هر سحرگاه دل سوى او آورد، علم و حلم و سلطه هر سه سوى او روى آورد. دوم اسلحه معلم آگاهى و احاطه علوم . و سوم كردار الهى وى و كلام رسا، كه همه در راه مصالح عمومى كودك و مداراى او مى گردد، اما عدم مطالعه معلم همواره هواى كلاس درس را راكد، و روح كودك را كسل كرده ، و در حالى كه احاطه مواد درسى و آمادگى در درس و سعه صدر او، كودك را ساعى و كارى عمل مى آورد. على اى حال كار اساسى و مهم را معلمى كرده ، كه احوال الهى وى در اعمال كودك صلاح آورد. معلم گرامى ! هر گاه در كلاس درس وارد آمدى ، سلام و درود را ادا كرده و در كمال آرامى احوال كودك و عوامل دلگرمى و دلسردى او را آگاه كرده ، حول و هراس در دل او راه مده كه كودك داراى اراده اى محكم گردد. وى همواره سؤ ال دارد. معلم ساعى ، كودك را همراهى و مساله او را درك كرده و راه حل را ارائه مى دهد. (117)

## استعداد

استعداد چيزى است كه در جوانى پيدا مى شود، اگر آن را تقويت كرديد و در صدد تربيت آن بر آمديد. مانند: بذرى كه در زمين مناسب كاشته باشند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

117- مجله معلم ، سال 10، شماره 4، آذر ماه 1371

محصول خواهد داد. و اگر به حال خود گذاشتيد و آن را تربيت نكرديد. مانند: تخمى كه در زمين شوره زار افتاده باشد، از بين مى رود و محصول نمى دهد.(118)

## فقير و غنى

«فقير» و «غنى» هر دو عضو اجتماع هستند. «سرباز» از هر دوى آنها دفاع مى كند. «كشاورز» براى هر سه نفر آنها غذا تهيه مى كند. «كارگر» براى هر چهار نفر آنها تلاش مى كند. «بيكاره» و «ولگرد» سربار هر پنج نفر است . «دلال» و «واسطه» سر هر شش نفر را كلاه مى گذارد. «محتكر» كالاى مورد نياز هر هفت را پنهان مى كند. «گرانفروش» جيب هر هشت نفر را خالى مى كند. «پزشك ناشى» هر نه نفر را مى كشد. «گوركن» هر ده نفر را دفن مى كند.

## فرق ها

فرق دوچرخه و ماشين

دوچرخه را اول حركت مى دهند و بعد سوار مى شوند، ولى ماشين را اول سوار مى شوند و بعد حركت مى كنند.

فرق مو با ديوار

مو را اول مى گذارند بزرگ مى شود و بعد مى چينند، اما ديوار را اول مى چينند و بعد بزرگ مى شود.

فرق پياز و هندوانه كال

با بريدن پياز چشم مى سوزد، ولى با بريدن هندوانه كال ، دل مى سوزد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

118- «دكارت» مجله معرفت ، شماره 2، ص 62.

فرق آب و برق

آب انسان را خيس مى كند ولى برق انسان را خشك مى كند.

فرق پليس و معلم

معلم نمره مى گذارد، ولى پليس نمره ماشين را بر مى دارد.

فرق آمپول و بيل

بيل را اول به زمين مى زنند بعد پر مى كنند، ولى آمپول را اول پر مى كنند و بعد مى زنند.

فرق هواپيما و انسان

هواپيما اول راه مى رود بعد بلند مى شود، اما آدم اول بلند مى شود بعد راه مى رود.

فرق سر و پيمان

سر اول مى شكند بعد مى بندند، ولى پيمان را اول مى بندند بعد مى شكنند.

فرق ترمز و عكس

ترمز را اول مى گيرند بعد ماشين مى ايستد، ولى عكس را اول مى ايستند، بعد مى گيرند.

فرق توپ و كشتى گير

توپ را اول باد مى كنند بعد به زمين مى زنند، ولى كشتى گير اول رقيب خود را به زمين مى زند، بعد باد مى كند.

فرق آهو و عينك

آهو را اول مى بينند آنگاه مى زنند، ولى عينك را اول مى زنند، بعد مى بينند.

## مناطق و محل اسكان انبياء

حضرت آدم : منطقه جزيره العرب (مكه يا جده).

حضرت ادريس : شهر بابل در عراق .

حضرت نوح : در عراق منطقه جنوبى آن .

حضرت هود: پيامبر قوم عاد در احقاف (منطقه اى در جنوب عربستان ، شمال يمن).

حضرت صالح : پيامبر قوم ثمود در منطقه الحجر يا مدائن الصالح تقريبا در شمال غرب عربستان و شمال شرق درياى سرخ .

حضرت ابراهيم : پيامبر قوم كلدانيان در شهر اءور عراق تقريبا در شمال شرقى بصره فعلى .

حضرت لوط: پيامبر قوم لوط در شهر سدوم شام كه الان در اردن در جنوب درياچه لوط واقع شده است .

حضرت اسماعيل : پيامبر عمالقه و قبايل يمن ، مكه و اطراف آن .

حضرت اسحاق : پيامبر قوم كنعانيون ، شهر الخليل در فلسطين كه امروزه به همان نام است .

حضرت يعقوب : پيامبر بنى اسرائيل ، در شام همان منطقه الخليل .

حضرت يوسف : پيامبر بنى اسرائيل ، در مصر.

حضرت شعيب : پيامبر قوم مدين و اصحاب الايكة ، در شهر مدين در منتهى اليه درياى سرخ .

حضرت ايوب : پيامبر قوم العموريون ، شهر حواران در شام در جنوب دمشق.

حضرت ذوالكفل : پيامبر قوم العموريون ، شهر دمشق و اطراف آن .

حضرت الياس : قوم فينيقيون ، شهر بعلبك در شام و لبنان امروزى .

حضرت اليسع : قوم بنى اسرائيل ، شهر بانياس در شام ، تقريبا شمال غربى درياى مديترانه .

حضرت يونس : قوم آشوريون ، شهر نينوا در عراق در غرب موصل .

حضرت سليمان و زكريا و يحيى و عيسى : قوم بنى اسرائيل ، فلسطين . (119)

## حضرت يوسف (عليه السلام)

از ديدگاه خدا = نبى ، از ديدگاه پدرش = نور چشم ، از ديدگاه برادرانش = مزاحم ، از ديدگاه مسافرين = برده ، از ديدگاه شاه = مجرم ، از ديدگاه زندانى ها = تعبير كننده خواب ، از ديدگاه زليخا = معشوق ، از ديدگاه امت = امين ، از ديدگاه قرآن = صديق . (120)

## تكيه كلام

شخصى تكيه كلامش نه چندان بود، روزى دوستى از او پرسيد: حال و احوال چطور است ؟

گفت : خوب است ، اما نه چندان .

پرسيد: چطور مگه ؟

گفت : خوب در اين مدت ، عيالوار شدم و زن گرفتم .

گفت : خوب اين كه خوشى است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

119- مجله بشارت ، ش 9، ص 68، به نقل از كتاب اطلس ، تاريخ الانبيا الرسل .

120- مجله بشارت ، ش 9، ص 65

گفت : بله اما نه چندان ، چون عيالم بد تركيب و زشت است . اگر چه هزار ليره هم با خود جهيزيه آورده .

گفت : خوب ، پس اين پول ، جاى بدى قيافه اش بوده .

گفت : بله اما نه چندان ، چون با آن پول يك گله گوسفند خريدم كه تمامشان مريض شدند و مردند.

گفت : اى بابا! پس اتفاق بدى افتاده .

گفت : بله اما نه چندان ، زيرا پوست همان گوسفندان مرده را فروختم و منفعت زيادى بردم .

گفت : پس بد هم نبوده .

گفت : بله اما نه چندان ، چون پولها تماما اسكناس بود كه در خانه گذاشته بودم ، از قضا حريقى وارد شد و تمام پولها با خانه سوخت .

دوستش گفت : پس اتفاق خيلى ناجورى بود.

گفت : بله اما نه چندان ، چون عيالم هم در آتش سوزى سوخت و خيالم راحت شد.

## شمارش معكوس

1000 جور زحمت كشيدم ،

900 فرسخ دويدم ،

800 پارتى و ضامن تراشيدم ،

700 جفت كفش پاره كردم تا دستم را به دامن

600 نفر بند كردم و

500 رقم حصير خريدم و در

100 كوچه و بازار گرداندم با

90 دور در كوچه به

80 نفر فروختم و

70 مرتبه مطالبه كردم ،

60 دفعه به زبان خوش پولم را خواستم ،

50 روز منتظر شدم ،

40 روز گشتم تا

30 نفر را در

15 منطقه پيدا كردم و با كمك

14 شاهد در

13 دادگسترى اقامه دعوى نمودم و توانستم

12 تومان آن را به گردن

11 نفر از آنها ثابت كنم و حالا

10 روز است كه رفته اند

9 تومان از آن را از

8 نفر جمع كنند و بياورند ولى

7 جور بهانه درست كردند و بالاخره

6 ساعت پيش

5 نفر از آنها آمده و از قول

4 نفر ديگر قسم ياد كردند كه اگر ما را

3 بار بكشيد و هر بار

2 قسمت كنيد

1 تومان هم از ما وصول نخواهيد كرد.

## جلسه غيبت

موضوع جلسه = بردن آبروى مؤ من .

رئيس جلسه = شيطان .

دبير جلسه = نفس اماره .

منشى جلسه = هواى نفس .

زمان جلسه = وقت بيكارى .

مكان جلسه = هر جا خدا فراموش شود.

# گفته ها

## پيرى چيست ؟

پيرى يعنى اعضايت سست ، قوايت پست ، سينه ات تنگ ، پايت لنگ ، كمرت خم ، ضعف بصر، درد كمر، ثقل سامعه ، ضعف هاضمه ، آب مرواريد، پا درد، چروك صورت ، سفيدى موى سر و رو، بعد مى گويد آى ! همه جايم درد مى كند و بعد آرزوى مرگ مى كند.

## مهمترين خواسته ها

بوذرجمهر گفت : از استاد خود پرسيدم : كه در دنيا از خدا چه خواهم كه همه چيز دنيا را خواسته باشم ؟

گفت : سه چيز 1- تندرستى 2- توانگرى 3- ايمنى .

گفتم : چه چيز است كه در همه وقت سزاوارتر است ؟ گفت : به كار خود مشغول بودن .

گفتم : در جوانى و پيرى چه كارى بهتر است ؟

گفت : در جوانى دانش آموختن و در پيرى به كار بستن .

گفتم : سخاوتمندترين مردم كيست ؟

گفت : آن كه چون بخشد شاد شود. (121)

## ملاقات هارون با جوان ديوانه نما

روزى هارون براى تماشاى ديوانگان به ديوانه خانه رفت ، در بين ديوانگان جوان زيبا و باادبى را ديد كه با كمال ادب نشسته است . هارون جلو رفت و كنار او نشست و گفت : اى جوان آيا مرا مى شناسى ؟

جوان گفت : تو كسى هستى كه اگر در هر جاى كشور پهناور اسلام ، (كه تحت قلمرو حكومت تو است) به كسى ظلم شود، تو در گناه آن شريك هستى ، زيرا امروز قدرت جلوگيرى از ظلم در دست توست .

هارون پرسيد: اى جوان آيا خداى خود را مى شناسى ؟

او گفت : آرى چگونه نشناسم ، خدايى را كه شيشه عقلم را به سنگ زده است .

هارون با خود گفت : اين جوان را بى جهت به اينجا آورده اند و به او گفت : اى جوان هم اكنون كه به طبقه بالا رفتم ، دستور مى دهم تو را آزاد كنند.

هارون وقتى كه از پله ها بالا مى رفت ، جوان پريد و دست به هارون زد و گفت : آهاى ! وعده اى كه دادى فراموش نكنى .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

121- از لابلاى گفته ها، ص 37

به هر حال اين جوان به يال و كوپال هارون نگاه كرد و براى او پشيزى ارزش قائل نشد و شايد خود را به ديوانگى زده بود تا ابهت هارون مغرور را در فرصت هاى مناسبى بشكند. (122)

## عمر واقعى

گويند اسكندر در اثناى سفرى از گورستان شهرى عبور كرد، ديد بر روى قبرها عمر آنها (از 5 تا 10 سال) نوشته شده ، از كوتاهى عمر آنها تعجب كرد. از يكى از بزرگان شهر علتش را پرسيد، او گفت : ما زندگى را با نظرى ديگر مى نگريم ، ما زندگى حقيقى و عمر مفيد او را حساب مى كنيم ، نه زندگى حيوانى و نباتى او را.

## سرانجام ها

سرانجام دنيا، زوال است .

سرانجام زندگى ، مرگ است .

سرانجام جمع مال ، حساب است .

سر انجام گناه ، خوارى است .

## جمله هاى حكيمانه

آن كه عقل ندارد، دين ندارد.

آن كه دين ندارد، عمل ندارد.

آن كه علم ندارد، فكر صحيح ندارد.

آن كه قانع نيست ، آسايش ندارد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

122- داستانها و پندها، ج 9، ص 103

آن كه از گناه نپرهيزد، از خدا نمى ترسد.

آن كه نافرمانى نفس نكند، اطاعت عقل نتواند.

آن كه با احتياط قدم بردارد، سالم ماند.

خوار شدن در راه حق ، از عزيز شدن در راه باطل ، به خير نزديك تر است.

هيچ پرهيزى ، سودمندتر از دورى از محرمات نيست .

گوش دادن به (درد دل) ستمديده اندوهگين ، نوعى صدقه به شمار مى آيد.

عاقل با قلبش ، چيزى را مى بيند كه جاهل با چشمش نمى بيند.

ببين گفته چيست ، نبين گوينده كيست !

هر وقت كار خوبى كردى آن را پنهان بدار و هر گاه در حقت نيكى كردند، آن را آشكار ساز.

قبل از پرسش درباره خانه ، از همسايه ها سؤ ال كن .

از خار نمى توان انگور چيد!

خوشبخت كسى است كه از ديگران پند بگيرد و بدبخت كسى است كه از خويشتن پند بگيرد!

دانشمندان چراغ هاى راه هدايتند.

شجاع فقط حق را مى گويد.

عاقل كسى است كه براى آخرتش كار مى كند.

كسى كه لذت نماز را نچشيده باشد، قدر و قيمتش را نمى داند.

## انواع گدايى

گويند: گدايى سه نوع است : زيرى ، زارى ، زورى .

زيرى : نوعى گدايى است كه در زير گوش طرف تقاضاى كمك مى كند، و زارى نوعى گدايى است كه همراه با گريه و ناله ، تمناى كمك مى كند، و زورى نوعى گدايى است كه به زور از افراد تقاضاى كمك مى كند.

## پند كوتاه

مردى از عارفى تقاضاى نصيحتى نمود، عارف گفت : بترس از آن خدايى كه ناگهان جانت را بگيرد و تو آلوده باشى .

## سه پند

ببخش ، تا امير باشى .

بگير، تا اسير باشى .

نگير، تا عزيز باشى .

## وصيت بوذرجمهر

از بوذرجمهر به هنگام مرگ خواسته شد كه وصيتى بكند، او گفت : به دنيايى كه انسان جاهل و تهى مى آيد و با اكراه مى رود نبايد دل بست . (123)

## راه شناخت

سه نفر در سه حالت خاص شناخته مى شوند، خوش رفتار به هنگام خشم ، شجاع به هنگام جنگ و دوست واقعى به هنگام نياز.

## وصايا

نقل شده كسى خواست به سفرى برود، حاتم اصم را گفت : مرا وصيتى كن .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

123- كشكول منتظرى

گفت : اگر يار خواهى ، خدا بس ، اگر همراه خواهى ، كرام الكاتبين بس ، و اگر عبرت خواهى ، دنيا بس و اگر مونس خواهى ، قرآن بس و اگر كار خواهى ، عبادت خدا بس و اگر وعظ خواهى ، مرگ بس و اگر اينها تو را بسنده نيست، دوزخ تو را بس ! (124)

## همسايگان بى آزار

به بهلول گفته شد، سبب چيست كه بيشتر اوقات در گورستان به سر مى برى؟

گفت : نزد قومى به سر مى برم كه مرا آزار نمى رسانند و اگر از پيش ايشان غايب شوم ، مرا غيبت نمى كنند.

به او گفته شد: نان بسيار گران شده ، براى آن كه ارزان شود دعا كن .

گفت : از گرانى نان باك ندارم ، اگر چه يك دانه گندم يا جو، به مثقالى از طلا يا نقره باشد. چون بر من است كه خداى تعالى را بندگى كنم و بر اوست كه روزى مرا برساند. (125)

## بزرگترين

بزرگترين افتخار، ايمان است .

بزرگترين استاد، تجربه است .

بزرگترين هديه ، گذشت است .

بزرگترين سرمايه ، اعتماد به نفس است .

بزرگترين بلا، نااميدى است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

124- مجله زائر، سال 74، ش 17

125- پاسدار اسلام ، سال چهاردهم ، ص 160

بزرگترين شجاعت ، صبر است .

## آه از زبان مردم

شيخ بهايى گويد:

آدمى هرگز از زبان مردم آسوده نيست ، اگر بسيار كار كند، مى گويند احمق است و اگر كم كار كند، مى گويند تنبل است . اگر مال خود را به ديگران ببخشد، مى گويند افراط مى كند.

اگر جمع گر باشد و خيرش به كسى نرسد، مى گويند بخيل است .

اگر ساكت و خاموش بماند، مى گويند لال است و اگر زبان آورى كند، مى گويند پرگوست . لذا هرگز نبايد به مدح و ثناى مردم اعتنا كرد و بايد پيرو حق بود، نه دنباله رو حرفهاى مردم .

## هنر آدميت

از خواجه عبدالله انصارى منقول است : «اگر به هوا روى مگسى ، و اگر روى آب روى خسى ، و اگر آدم شوى كسى».

## زشتى ها

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بى حالى و سستى و جدايى زشت است گر عقل سليم و روح ايمان دارى |  | بى رحمى و بخل و بى وفايى زشت است در امر خدا ناروايى زشت است (126) |

## ايراد از كيست ؟

مردى هندوانه اى خريد و به منزل برد، تا آن را بريد ديد كال است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

126- دولت شاهى

همسرش او را به باد انتقاد گرفت ، كه اين چه هندوانه اى است كه خريده اى ؟ او در مقابل گفت : خانم ، گلايه شما از كيست ؟

آيا از من است ، كه من نخواستم چنين هندوانه اى را بخرم و اگر از فروشنده است كه او داخل هندوانه نبوده و از ميان آن خبر نداشته و اگر از كشاورز است او هم نمى خواسته چنين محصولى داشته باشد و اگر گلايه شما از خداست ، استغفار كن .

## آيه منتخب بخيل

از بخيل پرسيدند: از قرآن كدام آيه را دوست دارى ؟ در جواب گفت : آيه «و لا تؤ توا السفهاء اموالكم ...» (127) ؛ «اموال خود را به بى خردان ندهيد.»

## گفتار حكما كنار جنازه اسكندر

پس از آن كه جنازه اسكندر را با تشريفات خاصى به اسكندريه (128) منتقل ساختند، حكيمانى از ايران و هند و روم و... كه همواره با اسكندر بودند و اسكندر بدون راى آنها، فرمانى صادر نمى كرد؛ به اسكندريه آمده و در اطراف جنازه او اجتماع كردند. «ارسطاليس» به سايرين رو كرد و گفت : به پيش آييد و هر يك سخنى بگوييد تا براى خواص تسلى خاطر بوده و براى عوام مايه پند و اندرز باشد. آنگاه خود به عنوان نخستين نفر برخاست و دستش را به تابوت گذاشت و گفت : آن كس كه اسيركننده اسيران بود، عاقبت خود اسير گشت .

دومى گفت : اين ، همان پادشاهى است كه طلاها را جمع مى كرد و در بر مى گرفت ، اينك طلاها او را در بر گرفته است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

127- سوره نساء، آيه 5

128- يكى از مهمترين بندرها و شهرهاى مصر كه آن را اسكندر بنا نمود.

سومى گفت : از شگفتى ها اين است كه نيرومند مغلوب شد ولى ضعيفان سرگرم دنيا گرديده و به آن مغرور شده اند.

چهارمى گفت : اى كسى كه مرگ را در پشت سر، و آرزويت را در پيش رو قرار داده بودى ، چرا مرگ را از خود دور نكردى تا به بعضى از آرزوهايت برسى .

پنجمى گفت : اى كسى كه همواره در تلاش بودى كه مالى جمع كنى از حلال و حرام ، تا به هنگام نياز به تو كمك كند، اما او به تو كمك نكرد و تنهايت گذارد و مال براى ديگران ماند و گناه براى تو.

ششمى گفت : تو واعظ و پند دهنده ما بودى و اينك هيچ موعظه اى براى ما مؤ ثرتر از مرگ نيست .

هفتمى گفت : چه بسا افرادى كه از نظر تو غايب بودند و از تو وحشت داشتند، اما امروز در حضور تو هستند و ترسى از تو ندارند.

هشتمى گفت : چه بسا افرادى كه علاقه شديدى به سكوت تو داشتند ولى سكوت نمى كردى و همان ها امروز علاقه به شنيدن سخن تو دارند، اما سخن نمى گويى .

نهمى گفت : اين شخص چقدر از اشخاص را كشت ، تا نميرد ولى عاقبت مرد...!

دهمى گفت : اى كسى كه زمين با تمام عرض و طولش بر تو تنگ بود، كاش مى دانستم اينك چند وجب خاك تو را در بر گرفته است ، حال در چه حالى ؟

نفر يازدهم گفت : اى كسانى كه در كنار جنازه اسكندر اجتماع كرده ايد؛ به چيزى كه سرور آن دوام ندارد و لذت آن زودگذر است ، دل نبنديد.

دوازدهمى گفت : كسى كه گوشها براى شنيدن سخنانش خاموش مى شد، خود ساكت شد و اينك همه ساكتان سخن بگويند.

سيزدهمى گفت : ترا چه شده كه مالك هيچ عضوى از اعضاى خود نيستى ، و حال آنكه اگر مالكيت همه زمين را مى گرفتى كم مى شمردى . ترا چه شده كه به اين مكان تنگ قانع شده اى .

چهاردهمى گفت : دنيايى كه پايانش چنين است ، پارسايى در آغازش بهتر است .

و بالاخره آخرى گفت : تو از اين دنياى بزرگ و وسيع به هفت وجب زمين قانع گرديدى ، راستى اگر از آغاز، يقين به اين موضوع مى داشتى ، آن قدر در توسعه طلبى به خود رنج مى دادى ؟ (129)

## علم خداوند

هارون الرشيد به بهلول گفت : «مى خواهم كه روزى تو را مقرر كنم ، تا فكرت آسوده باشد» بهلول گفت : «مانعى ندارد، ولى سه عيب دارد:

اول : نمى دانى به چه چيزى محتاجم ، تا مهيا كنى .

دوم : نمى دانى چه وقت مى خواهم .

سوم : نمى دانى چقدر مى خواهم .

ولى خدا اينها را مى داند؛ با اين تفاوت كه اگر خطايى از من سر بزند، تو حقوقم را قطع خواهى كرد، ولى خداوند هرگز روزى بندگانش را قطع نخواهد كرد.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

129- داستان باستان ، حسين نورى ، ص 21، دار الكتب الاسلاميه

## آخرين سخن پيامبر

جابر بن عبدالله انصارى مى گويد: از حضرت على (عليه السلام) سؤال شد: «آخرين سخنى كه رسول گرامى اسلام صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند چه بود؟» در جواب فرمودند: «آخرين سخن رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم سفارش به نماز بود.» (130)

# ضرب المثل ها

از نوكيسه قرض مكن ، قرض كردى خرج مكن !

خوشبخت آن كه خورد و كشت ، بدبخت آن كه مرد و هشت .

خوش زبان باش ، در امان باش .

دانا داند و پرسد، نادان نداند و نپرسد.

در عفو لذتى است كه در انتقام نيست .

دوست همه كس دوست هيچ كس نيست .

جلو ضرر را از هر جا بگيرى ، منفعت است .

كم بخور، هميشه بخور.

كرم داران عالم را درم نيست

درم داران عالم را كرم نيست

براى يك بى نماز، در مسجد را نمى بندند.

كافر همه را به كيش خود پندارد.

روزه خوردنش را ديده ام اما نماز خواندنش را نديده ام .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

130- المراجعات ، ص 251.

اگر عسل نمى دهى ، نيش هم نزن .

آدم خوش معامله ، شريك مال مردم است .

پشيمان شود مرد بيهوده كوش .

تا ندانى كه سخن عين صواب است ، مگوى .

چراغ دروغ ، بى فروغ است .

جايى كه نمك خوردى ، نمكدان مشكن .

بخشنده باش ، تا گرامى شوى .

چرا عاقل كند كارى كه باز آرد پشيمانى .

نابرده رنج ، گنج ميسر نمى شود.

از اين ستون تا آن ستون فرج است .

چو دخلت نيست ، خرج آهسته تر كن .

چيزى كه عوض دارد، گله ندارد.

چون قضا آيد، طبيب ابله شود.

مال حرام از هر راهى كه آيد، از همان راه مى رود.

حرف حساب ، جواب ندارد.

خرج ، به اندازه دخل بايد كرد.

آبى كه آبرو ببرد، در گلو مريز.

آدمى به سيرت است نه به صورت .

انسانيت به كمال است نه به جمال .

اظهار فضل نزد بزرگان ، ز ابلهى است .

آغاز عشق بيمارى است و انجامش مرگ .

براى كسى بمير كه برايت تب كند.

بد مكُن كه بد افتى ، چَه مَكَن كه خود افتى .

جايى برو كه تو را بخوانند، نه جايى كه از درت برانند.

جوانا، سر متاب از پند پيران .

مشكلى نيست كه آسان نشود.

چيزى كه عيان است ، چه حاجت به بيان است .

آدم دروغگو كم حافظه مى شود.

آدمى را، آدميت لازم است .

آدم گناهكار از صورتش پيداست .

آدم گرسنه خواب نان مى بيند.

آدمى كه شب زياد غذا مى خورد، خواب آشفته مى بيند.

## ضرب المثل هاى ورزشى

با يك گل ، آدم فوتباليست نمى شه .

نمى تونه گل بزنه ، مى گه دروازه كجه .

داور شدن چه مشكل ، كتك خوردن چه آسون .

گل را هر موقعى كه بزنى ، حساب مى شه .

توپ كه از خط دروازه گذشت ، چه يك وجب چه ده وجب .

آب گير نمى آورد والا شناگر قابليه .

با يك مشت ، آدم بكسر نمى شه .

ركورد را هر وقت بشكنى ، تازه است .

هزار تا پنالتى مى زنه ، يكيش گل نمى شه .

كسى كه خطا مى كند، پاى كارت قرمزش هم واميسته .

آسوده كسى كه تيم نداره ، از درد سرش بيم نداره .

داور كه دو تا شد واى به حال بازيكن .

گل زدن از راه دور خوش است .

شوت عالى ، گل خالى .

حساب حسابه ، خطاى داخل هجده قدم ، پنالتى !

پاس نمى بينه وگر نه فروارد ماهريه !

من مى گم نا ندارم ، اون ميگه : مياى وزنه بردارى ؟!

فضول را بردند فوتبال ، گفت : تورش وصله ايه !

خيلى مدافع خوبيه ، خطاى پنالتى هم مى كنه !

جرزن به باختش مى رسه !

يكى نون نداشت بخوره ، مى رفت كوه نوردى !

كسى كه هول هولكى كشتى مى گيره ، پاى باختش هم واميسته !

تو بازى كه حلوا تقسيم نمى كنن !

خدا يه مربى به تو بده ، يه زمين فوتبال به ما!

مربى نجار نيست ولى بازيكنا رو خوب بغل هم مى چينه !

# نكته ها

1- خداوند دو پيامبر را امتحان كرد.

يكى حضرت سليمان (عليه السلام) را در اوج غنا و ديگرى حضرت ايوب (عليه السلام) را در اوج فقر و هر دو در اين امتحان پيروز و موفق شدند.

2- قرآن از دو فرزند پيامبر ياد مى كند، كه يكى حضرت اسماعيل (عليه السلام) كه مظهر تسليم در برابر فرمان خدا بود و ديگرى پسر حضرت نوح (عليه السلام) كه مظهر تمرد و طغيان بود.

3- دو نوع عشق و محبت از دو ملكه در قرآن ياد شده :

يكى زن فرعون و ديگرى زن عزيز مصر.

زن فرعون به خاطر خدا، عاشق راه موسى (عليه السلام) شد و در عاقبت به موجب پايدارى در مسير عقيده اش ، توسط فرعون به سخت ترين وجه به شهادت رسيد.

عشقى هم زليخا (همسر عزيز مصر) به حضرت يوسف (عليه السلام) پيدا كرد، اما چون عشق او از روى هوى و هوس بود و حضرت يوسف زير بار هوس نرفت ، زليخا او را به زندان افكند و به او تهمت و افترا بست . و در عاقبت سر از رسوايى و ندامت در آورد.

آرى ، عشق به خدا پشيمانى ندارد ولى عشق مادى و دنيايى ، هم پشيمانى دارد و هم رسوايى .

## گذشت

... وليعفوا وليصفحوا الا تحبون ان يغفر الله لكم ... (131) ؛

«عفو و گذشت كنيد. آيا دوست نداريد كه خداوند از گناهان شما گذشت كند».

رمز بزرگوارى و عزت مردان الهى ، گذشت بوده است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

131- سوره نور، آيه 22

حضرت يوسف (عليه السلام) در برابر آن همه ظلم و بدى كه از برادرانش ديده بود، همين كه به قدرت رسيد و برادران به او محتاج شدند، فرمود: «... لا تثريب عليكم اليوم ...» (132) ؛ «امروز بر شما سرزنشى نيست».

و پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم نيز در برابر آن همه اذيت قريش فرمودند: امروز من همان كلام حضرت يوسف را مى گويم و همگان را عفو مى كنم .

على (عليه السلام) بعد از جنگ جمل ، همه اسيران دشمن را عفو نمود.

## فريب دوستان

حكيمى گفت : فريب دوستان ، بدتر از آفت دشمنان است كه اين پنهان است و آن آشكار.

## لحظه ها

با لحظه ها مى توان طلا خريد ولى با طلا نمى توان لحظه خريد.

## خواب غفلت

آيا مى دانيد، يك سوم عمر را در خوابيم و دو سوم عمر را در خواب غفلتيم!

## اندازه طعام

از حكيمى پرسيدند: هر روز چه اندازه طعام بايد خورد؟ گفت : به اندازه اى كه تو را نيرو دهد و اگر بيش از آن اندازه باشد، بايد تو حمال آن باشى .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

132- سوره يوسف ، آيه 92

## ناجوانمردى

شخصى سوار تاكسى شد، وقت پياده شدن كرايه نداد و با بى اعتنايى رفت . راننده او را صدا زد و گفت : داداش ، اين كارت را به ديگران نگو؟ براى اين كه روح جوانمردى از بين مى رود، و آنگاه ديگران كارگشايى نمى كنند.

## علامتهاى پيرى

پيرمردى گفت : پيرى را سه علامت باشد، يكى فراموشى است و دو تاى آن را فراموش كردم .

## علامتهاى پيرى

مى گويند: پيرى سه علامت دارد، يكى از آنها را هم خودش و هم ديگران مى فهمند و آن سفيدى موى سر و صورت است و يكى از آنها را فقط خودش مى فهمد و آن ضعف مزاج و بصر است .

و يكى از آنها را فقط ديگران مى فهمند و آن زياد حرف زدن است .

## نيمى از كتاب ها

نيمى از كتاب هايى كه نوشته مى شود، چاپ نمى شود.

نيمى از كتاب هايى كه چاپ مى شود، خريده نمى شود.

نيمى از كتاب هايى كه خريدارى مى شود، خوانده نمى شود.

نيمى از كتاب هايى كه خوانده مى شود، فهميده نمى شود.

نيمى از كتاب هايى كه فهميده مى شود، عمل نمى شود.

## اولين هاى نماز

1- اولين وظيفه حزب الله اقامه نماز است . الذين ان مكناهم فى الارض اقامو الصلاه ... (133)

2- اولين واجب ، بعد از ايمان به خدا نماز است .

3- اولين چيزى كه در قيامت مورد سوال و حساب قرار مى گيرد، نماز است. (134)

4- اولين كلام و آخرين وصيت انبياى الهى ، نماز بوده است . (135)

5- اولين فرمان خداوند به موسى (عليه السلام) فرمان نماز بود. (136)

حضرت موسى (عليه السلام) با همسرش از خانه حضرت شعيب خارج شدند و به طرف مصر حركت كردند. در بين راه هوا سرد شد، حضرت از دور آتشى را ديد، به همسرش فرمود: من مى روم تا آتشى براى گرم شدن بياورم ناگهان خطابى به او رسيد: اننى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى و اقم الصلاه لذكرى(137)

6- اولين واجب در نماز «الله اكبر» است و كسى كه خداوند نزدش بزرگ شد، همه چيز را كوچك خواهد ديد.

7- اولين شرط ايمان ، نماز است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

133- سوره حج ، آيه 41

134- بحار الانوار، ج 7، ص 267

135- 114 نكته نماز، ص 33

136- 114 نكته نماز، ص 33

137- سوره طه ، آيه 14

## اجل

دست و پا بريده اى ، هزار پايى را بكشت ، صاحبدلى بر او گذر كرد و گفت: سبحان الله با هزار پايى كه داشت . چون اجلش فرا رسيد از بى دست و پايى ، گريختن نتوانست .

## جواب منطقى

ابن جوزى ، يكى از خطباى معروف زمان خودش بود، رفته بود بالاى منبرى كه سه پله داشت ، براى مردم صحبت مى كرد، زنى از پايين منبر بلند شد و مساله اى از او پرسيد. ابن جوزى گفت : نمى دانم ، زن گفت : تو كه نمى دانى پس چرا سه پله از ديگران بالاتر نشسته اى ؟ او جواب داد، اين سه پله را كه من بالاتر نشسته ام به اندازه اى است كه من مى دانم و شما نمى دانيد. بنابراين به اندازه معلوماتم بالا رفته ام و اگر به اندازه مجهولاتم مى خواستم بالا بروم ، لازم بود كه منبرى درست كنم كه از فلك الافلاك بالاتر مى رفت . (138)

## منت

توانگرى به حكيمى گفت : صد دينار زر دارم و مى خواهم به تو بدهم ، مصلحت چگونه مى بينى ؟ حكيم گفت : اگر بدهى تو را بهتر و اگر ندهى مرا بهتر (يعنى : اگر بدهى منت بر من دارى و اگر ندهى از زير بار منت تو، رها هستم).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

138- حكايت ها و هدايت هاى شهيد مطهرى ، محمد جواد صاحبى ، ص 109

## خوب بد نما و بد خوش نما

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى بسا كارى كه خوب و بد نماست اى بسا ملك ، خراب آباد شد اى بسا طفل عزيزى ، خوار گشت اى بسا خوارى كه بر بالا نشست اى بسا مرگى كه از جان بهتر است |  | اى بسا جودى كه آن عين وفاست از فشار ظلم بى حد، داد شد از خود و از زندگى بيزار گشت بر بلندى آمد او از جاى پست اى بسا غم كز، نشاط اولى تر است |

## مصيبت و معصيت

پارسايى به وسيله پلنگى زخمى شده بود و به هيچ دارويى خوب نمى شد. مدتها در رنج و تعب بود ولى با اين حال ، خدا را شكر مى گفت ، كه به مصيبتى گرفتارم نه به معصيتى .

## مثل عمر

حضرت نوح 2500 سال عمر كرد، وقتى حضرت عزرائيل براى قبض روح او آمد، او در آفتاب بود، سلام كرد و گفت : من عزرائيل هستم و براى قبض روح تو آمده ام ، حضرت فرمود: اجازه بده بروم سايه ؛ او قبول كرد. حضرت نوح فرمود: مقدار عمر به اندازه رفتن از آفتاب به سايه است . (139)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دست حسرت گزى ار يك درمت فوت شود |  | هيچت از عمر تلف كرده ، پشيمانى نيست |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

139- مجمع البيان ، ج 4، ص 435

## مثل عمر

مثل عمر به خانه اى دو در تشبيه شده كه انسان از درى وارد و از در ديگر خارج شود. (140)

## خدا را كجا ديدى

از عارفى پرسيدند: كه تو خدا را كجا ديدى ؟ گفت : آنجا كه خود را نديدم.

على (عليه السلام) فرمود: «الكامل من غلب جده هزله» (141) ؛ «انسان كامل ، كسى است كه گفتار جدى اش بيش از شوخى اش باشد.»

## آثار شوخى زياد

شوخى زياد، موجب قساوت قلب مى شود.

شوخى زياد، موجب مى شود مردم او را نادان پندارند.

شوخى زياد، موجب كينه و دشمنى مى شود.

شوخى زياد، موجب مى شود تا ديگران بر انسان جرى شوند.

شوخى زياد، موجب از بين رفتن ارزش و هيبت انسان مى شود.

شوخى زياد، قلب را مى ميراند. (142)

## اعتماد مكن

بر سه چيز اعتماد مكن : بر «دل» و بر «وقت» و بر «عمر» كه «دل» رنگ گير است و «وقت» تغييرپذير است و «عمر» همه تقصير است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

140- تفسير ابوالفتوح رازى ، ج 4، ص 71

141- وسائل الشيعه ، ج 8، ص 480

142- بحار الانوار، ج 77، ص 213

## مثل دوستى با مردم دانا و نادان

دوستى با مردم نادان سفالين كوزه اى است ، بشكند ور نشكند بايد به دور انداختن .

دوستى با مردم دانا چو زرين كوزه اى است ، بشكند ور نشكند بتوان كه بهتر ساختن .

## ترك نماز و گرفتارى دوزخ

در قيامت بارها ميان اهل بهشت و دوزخ گفتگو رخ مى دهد، قرآن ترسيمى از آن گفتگوها را بيان فرموده است ، يكى از آن صحنه ها در سوره مدثر است ، اهل بهشت از مجرمان مى پرسند. چه عاملى شما را به دوزخ روانه كرد.

آنها مى گويند: چهار عامل ، كه اولين آنها پايبند نبودن به نماز است «... لم نك من المصلين» (143)

## ترك نماز و آلودگى

بريدن از نماز، زمينه براى برگشتن به همه مفاسد است ؟

قرآن مى فرمايد: فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاه و اتبعوا الشهوات (144) «پس از انبيا گروهى جانشين آنها شدند كه نماز را ضايع كردند و از شهوات پيروى نمودند».

در آيه فوق ، اول ضايع شدن نماز مطرح شده ، سپس در وادى شهوات قرار گرفتن ،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

143- سوره مدثر، آيه 43.

144- سوره مريم ، آيه 59

چون نماز ريسمان ارتباط با خداست ، همين كه پاره شد، افتادن در وادى تباهى حتمى است . (145)

## فراگيرى احكام

مسائلى را كه انسان غالبا به آنها احتياج دارد واجب است ياد بگيرد. (146)

# مقايسه ها

## تشابه دنيا به فوتبال

همان طورى كه فوتبال يك بازى و سرگرمى است ، زندگى دنيا هم يك بازى و سرگرمى است . قرآن مى فرمايد: «و ما الحياه الدنيا الا لعب و لهو...»(147) ؛ «زندگى دنيا چيزى جز بازى و سرگرمى نيست».

دنيا به نمايشنامه اى مى ماند كه بازيگران آن مردمند و به نحوى خود را سرگرم كرده اند.

هر دو وسيله سازندگى است . همان طورى كه فوتبال وسيله اى است براى سازندگى ، دنيا هم وسيله اى است براى سازندگى .

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: «الدنيا مزرعه الاخره» (148) .

هر دو وسيله غفلت است (در صورتى كه به صورت منفى به آنها توجه شود).

در هر دو، لحظه ها مهم و سرنوشت ساز است ، زيرا بسيار مى شود كه در لحظه هاى آخر، سرنوشت مسابقه تغيير مى كند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

145- 114 نكته نماز.

146- رساله امام خمينى ، مساله 11

147- سوره انعام ، آيه 32.

148- بحارالانوار، ج 70، ص 225

در هر دو عاقبت كار مهم است . در زندگى دنيا هم عاقبت بخيرى مهم است، چه بسا افرادى كه با ايمان و مذهبى بودند و در آخر عمر كافر يا فاسد شده اند.

در هر دو دفاع وجود دارد. همان طورى كه هر يك از افراد يك تيم از خود دفاع مى كنند و كسى به تيم خود آسيب نمى رساند. بايد تلاش نمود تا در دنيا از مكتب و ارزش هاى خود دفاع كنيم .

اگر در فوتبال دوپينگ و هر خدعه و فريب ديگرى ممنوع است . در زندگى دنيا نيز براى زندگى شرافتمندانه و انسانى دروغ و مكر و خدعه ممنوع است .

در هر دو كسى به عاقبت كار واقف نيست و به همين دليل بايد تا آخرين لحظه تلاش نمود.

همان طورى كه در فوتبال برنده و بازنده مطرح است ، امام هادى (عليه السلام) فرمود: «الدنيا سوق ربح فيها قوم و خسر آخرون» (149) دنيا يك بازارى است كه گروهى در آن سود مى برند و گروهى زيان .

در هر دو زيان وجود دارد، يكى به گل و ديگرى به گول .

براى موفقيت در هر دو مهارت لازم است .

در هر دو مكانهاى ممنوعه وجود دارد.

همان طورى كه در فوتبال ممكن است از يك بازيكن خطايى سر بزند، در زندگى دنيا هم ممكن است كه از يك انسان خطا و گناهى صورت بگيرد.

همان طورى كه در فوتبال راهى براى جبران يك اشتباه و خطا وجود دارد، در برابر لغزش و گناه نيز راه جبران وجود دارد و آن توبه است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

149- تحف العقول ، ص 483

اگر در فوتبال مسؤول و رهبر تيم مطرح است ، در دنيا نيز براى هر ملتى رهبرى وجود دارد.

در فوتبال داور لازم است و در زندگى اجتماعى هم قاضى لازم است .

در هر دو تشويق ، نقش مهمى دارد.

در هر دو مرز و حريم وجود دارد، و نبايد از حريم تجاوز نمود.

در هر دو نياز به مربى است . همان طورى كه در فوتبال مربى مى خواهد، در دنيا نيز براى آموزش هاى مختلف نياز به مربى هست .

همان طورى كه توپ در فوتبال در دست يك شخص نمى ماند، مال و مقام دنيا هم همين طور.

در فوتبال اگر بازيكن در زمان معين نتواند گل بزند، باخته است . در عمر دنيا هم اگر انسان نتواند تلاش مطلوب بكند، باخته است .

هر دو افتتاحيه و اختتاميه دارد و همان طورى كه در زمان خداحافظى ، افراد برنده با شادى از زمين بيرون مى روند، در دنيا هم افرادى كه سعى و تلاش مطلوب نموده اند، با خشنودى خداحافظى مى كنند. همان طورى كه قرآن مى فرمايد: يا ايتها النفس المطمئنه - ارجعى الى ربك راضيه مرضيه (150) و همچنين بايد در برابر گناه حالت دفاعى داشته باشيم و به قول شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواهى نخورى ز تيم ابليس شكست چون شوت شود به سوى دل توپ گناه |  | بايد به دفاع از دل و ديده نشست دروازه دل به روى آن بايد بست (151) |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

150- سوره فجر، آيات 27 و 28

151- جواد محدثى .

## مقايسه بين تهاجم نظامى و فرهنگى

در هجوم نظامى طمع به خاك و زمين است ، ولى در شبيخون فرهنگى طمع به اخلاق است و دين .

هجوم نظامى با سر و صدا و سرعت است ، ولى تهاجم فرهنگى آهسته و آرام (آن پيداست و اين پنهان).

هجوم نظامى ترسناك است و نفرت آفرين ، ولى تهاجم فرهنگى فريبنده است و جذاب ، لذا آن افراد را به دفاع و مقاومت وا مى دارد و اين به استقبال و پذيرش مى فرستد.

كشته تهاجم نظامى دشمن ، شهيد است و مرده هجوم فرهنگى دشمن ، پليد است .

در هجوم نظامى ، دشمن اعلام جنگ و دشمنى مى كند، در تهاجم فرهنگى اعلام دوستى !

در حمله نظامى ، اولين گلوله ، همه را متوجه خطر مى سازد. اما در تهاجم فرهنگى ، گاهى تا شليك آخرين گلوله دشمن ، هنوز عده اى شبيخون را باور نمى كنند.

در تهاجم نظامى ، درگيرى با دشمن ، در مرزهاست ، ولى در تهاجم فرهنگى آسيب از حمله دشمن ، درون خانه هاست .

در تهاجم نظامى سخن از بمب و موشك است ، ولى در تهاجم فرهنگى سخن از ماهواره و انواع تصويرها و آهنگ هاى مبتذل است .

در تهاجم نظامى ميدان مبارزه محدود است ، بر خلاف تهاجم فرهنگى كه ميدان گسترده است .

اسيران آن ميدان ، آزاده اند ولى گرفتاران اين ميدان معتاد و آلوده .

آنجا شهادت ، خانواده اى را سربلند مى سازد. اينجا اعتياد و ابتذال ، دودمانى را شرمگين مى سازد.

در ميدان نظامى ، مجروح را به عقب برمى گردانند تا مداوا شود و در صحنه فرهنگى ، پس از اولين زخم و تركش به خطوط جلوتر انتقال مى يابد.

در هجوم نظامى ، دشمن از مرزهاى آبى و خاكى وارد مى شود ولى در تهاجم فرهنگى از مرزهاى فكرى و روحى نفوذ مى كند.

هجوم نظامى ، يك ملت را مقاوم تر مى كند، و هجوم فرهنگى ، سست تر مى سازد.

قربانيان آن ، شهيد راه معروفند و قربانيان اين كشته بيراهه منكر. (152)

## تشابه اعتياد به مواد مخدر با گناه

از مهمترين عوامل سقوط و انحطاط انسان گناه و معصيت است .

امام صادق (عليه السلام) فرمودند: ان العمل السيئى اسرع فى صاحبه من السكين فى اللحم (153) ؛ «عمل بد، اثرش سريع تر است در انسان از كارد در گوشت».

نقش گناه و نافرمانى را در انسان ، مى توان به نقش اعتياد به مواد مخدر تشبيه نمود.

همان طورى كه انسان به صورت طبيعى اعتياد به مواد مخدر ندارد و حتى آن را بد مى داند، از گناه و معصيت هم تنفر دارد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

152- از جناب آقاى محدثى

153- بحارالانوار، ج 73، ص 230

همان طورى كه اعتياد چيزى است كه از خانواده و دوستان بد و محيط فاسد بر انسان تحميل مى شود، گناه نيز بر انسان تحميل مى شود.

حضرت على (عليه السلام) فرمودند: الحرص و الكبر و الحسد دواع الى التقحم فى الذنوب (154) ؛ «حرص و تكبر و حسد، سه عامل آلودگى به گناه است».

همان طورى كه اعتياد پناهگاه موقتى است براى شخص معتاد، گناه نيز مى تواند زمان كوتاهى براى گناهكار پناهگاه و كارگشا باشد، مثل دروغ گفتن مجرم براى فرار از مجازات .

نقطه آغاز در اعتياد، گاهى از يك تعارف ساده به كشيدن سيگار آغاز مى شود و تدريجا شخص معتاد مى شود در گناهان نيز انسان تدريجا آلوده مى شود.

حضرت على (عليه السلام) فرمودند: الصغائر من الذنوب طرق الى الكبائر (155)؛ «گناهان كوچك زمينه ساز ورود به گناهان كبيره مى شود».

در ابتدا فرد آلوده به مواد مخدر اعتياد خود را از ديگران پنهان مى كند و كم كم علنى مى شود، در گناهان هم فرد آلوده به گناه ابتدا مخفيانه و كم كم آشكارا «گناه» مى كند.

حضرت على (عليه السلام) فرمودند: اتقوا معاصى الله فى الخلوات فان الشاهد هو الحاكم (156) ؛ «بپرهيزيد از گناهان در پنهانى ، زيرا آن كه گناهان را در خلوت و پنهانى مى بيند، روز قيامت حكم خواهد كرد».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

154- بحارالانوار، ج 69، ص 411

155- بحارالانوار، ج 73، ص 351

156- بحارالانوار، ج 78، ص 70

همان طورى كه فرد معتاد زشتى و بدى عمل خود را آن چنان كه بايد درك نمى كند. شخص گناهكار نيز زشتى گناه را درك نمى كند. مانند: سير خورده اى كه بوى بد سير را متوجه نمى شود.

همان طورى كه فرد معتاد تدريجا از نظر ديگران مى افتد و ذليل مى شود. فرد گناهكار هم در اثر آلودگى ها، عاقبت ذليل و خوار مى شود.

حضرت على (عليه السلام) فرمودند: من تلذذ بمعاصى الله اورثه الله ذلا (157) ؛ «كسى كه از نافرمانى خداوند و گناهان لذت ببرد، خداوند او را ذليل مى كند».

همان طورى كه ترك عادت در اعتياد مشكل است و نياز به رياضت و تمرين و دورى گزيدن از زمينه هاى اعتياد دارد، در ترك عادت به گناه نيز چنين تلاش همه جانبه لازم است .

همان طورى كه فرد معتاد بعد از ترك اعتياد نياز به بازپرورى و تقويت دارد، فرد گناهكار نيز بعد از ندامت و توبه نياز به اصلاح و تقويت دارد. قرآن مى فرمايد: «الا الذين تابو و اصلحوا...» (158) ؛ «مگر آنها كه توبه كردند و اصلاح كردند خود را».

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: «اذا عملت سيئه فاعمل حسنه تمحوها» (159) ؛ «اگر كار بدى كردى ، كار خوبى انجام بده ، تا (اثرات) آن (عمل) را محو و نابود نمايد».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

157- ميزان الحكمه ، ج 3، ص 463

158- سوره بقره ، آيه 160، سوره انبيا، آيه 146

159- ميزان الحكمه ، ج 3، ص 476

## لذت هاى مادى و معنوى

لذت هاى مادى ، جسم را رشد مى دهد و لذت هاى معنوى روح را.

لذت هاى مادى زودگذرند و لذت هاى معنوى ماندگار.

لذت هاى مادى در اكثر موارد توام با پشيمانى است ، بر خلاف لذت هاى معنوى كه پشيمانى ندارد. مثل خدمت به ديگران - عبادت - نيكوكارى .

لذت هاى مادى پر خرج و كم درآمد است ، بر خلاف لذت هاى معنوى كه كم خرج و پر درآمد است .

لذت هاى مادى صرفا خشنودى انسان را تامين مى كند، بر خلاف لذت هاى معنوى كه موجب خشنودى خدا مى شود.

لذت هاى مادى ارزش به حساب نمى آيند، بر خلاف لذت هاى معنوى كه معيارهاى ارزشى اند.

لذت هاى مادى جلوى رشد روح را مى گيرند، بر خلاف لذت هاى معنوى كه موجب رشد روح و شخصيت انسان مى شوند.

## كدام درست است

ما براى دنيا يا دنيا براى ما.

بخوريم تا بمانيم يا بمانيم تا بخوريم .

تفريح براى ما يا ما براى تفريح .

خوب بودن در ميان بدان ، يا خوب بودن در ميان خوبان .

ما براى ورزش يا ورزش براى ما.

ما در خدمت دين باشيم يا دين در خدمت ما باشد.

خشنودى مردم يا خشنودى خداوند.

ما از مردم عبرت بگيريم يا ديگران از ما عبرت بگيرند.

طول عمر يا عرض عمر.

دين دارى يا دين دانى .

مال داشتن يا علم داشتن .

# شعرها

## جوان و هوشيارى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى همه تاريخ مديونت جوان با تو هستم اى جوان مهربان پاى تا سر چشم باش و گوش باش يوسفم ! از گرگها آگاه باش دور تا دورت پر از اهريمن است كافرند اما مسلمان چهره اند خيل صيادان كمينت كرده اند واى ما گر صيد صيادان شويم هوشيارست اهرمن ، هوشيار باش |  | وى هميشه عشق ممنونت جوان با تو هستم اى مسلمان جوان فتنه دورت را گرفته هوش باش با خبر از راه و صدها چاه باش در رهت اى دوست صدها دشمن است گرگهايى در لباس بره اند اشعرى ها قصد دينت كرده اند واى اگر مجذوب شيادان شويم خواب ديده بهر تو، بيدار باش |

## درد دل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در پيش بى دردان چرا گر شكوه دارم من ز دل در دل بسوزم همچو گل من شمع رسوا نيستم |  | فرياد بى حاصل كنم با يار صاحبدل كنم در سينه سوزم همچو مُل تا گريه در محفل كنم |

## قدر جوانى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جوانى بر سر كوچ است درياب اين جوانى را خميده پشت از آن گشتند، پيران جهان ديده |  | كه هرگز كس نمى بيند، دوباره زندگانى را كه اندر خاك مى جويند، ايام جوانى را |

## قدر عمر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تك تك ساعت چه گويد، گوشدار ز تن آسايى و بيكارى بترس عقربك آهسته پندت مى دهد گويدت جانا گذشته در گذشت همچو من پرطاقت و ورزنده باش تنبلى آرد به چشمان تو خواب هر كه او غافل ز آينده شود |  | گويدت بيدار باش اى هوشيار هم مشو يك ثانيه غافل ز درس پند شيرين تر ز قندت مى دهد هيچ عاقل گرد بگذشته نگشت روز تا شب در غم آينده باش مى شود آينده ات يكسر خراب در بر آيندگان بنده شود |

## اهميت جوانى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى نوجوان تو قدر جوانى خود بدان تو درد پيرى خود از امروز چاره كن |  | كن سعى تا كه خرم و خوش برخورى از آن آن روز مى شوى به يقين زار و ناتوان |

## همت جوان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو بايد آسمان پرواز باشى تو بايد آگه و بيدار باشى به كار انداز نيروى اراده به راه علم و ايمان پيش تر تاز |  | درخشان همت و خودساز باشى به دور از دام استعمار باشى مشو از مركب كوشش پياده چو خود كن ملت خود را سرافراز |

## جوان و كمال

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى جوان چشم دل خود باز كن راه پاكان و نياكان پيش گير هست آينده يكى كوه بلند |  | زندگى را با هدف آغاز كن پند از ياران نيك انديش گير تا رسى آنجا، به پستى دل نبند |

## مرغ زيباى جوانى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنين گفت روزى به پيرى جوانى بگفتش ، در اين نامه حرفى است مبهم تو به ، كز توانايى خويش گويى جوانى نگهدار كاين مرغ زيبا متاعى كه من رايگان دادم از كف |  | كه چون است با پيريت زندگانى كه معنيش جز وقت پيرى ندانى چه مى پرسى از دوره ناتوانى نماند در اين خانه استخوانى تو گر مى توانى مده رايگانى |

## جوانى و عفت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در عهد صبا، كرد جهالت پستت چون پير شدى ، رفت نشاط از دستت |  | ايام شباب ، كرد غفلت پستت كى صيد كند مرغ سعادت ، شستت |

## در حسرت جوانى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عمرم در اين جهان بى سود و زيان گذشت يك روز در بهار گذشت و كنار گل دردا كه روزگار جوانى و خوشدلى |  | عمر عزيز بين كه چنان رايگان گذشت روز دگر به ماتم گل ، در خزان گذشت چون باد نوبهار و چو آب روان گذشت |

## جوانمردى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جوانمردى و راستى پيشه كن جوانمردى از كارها بهترى است جوانمرد باش دو گيتى تو راست جوانمرد اگر راست خواهى وليست |  | همه نيكويى اندر انديشه كن جوانمردى از خوى پيغمبرى است دو گيتى بود بر جوانمرد راست كرم پيشه شاه مردان عليست |

## كودكى - جوانى - پيرى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خداوند جهان چون آفريدت به عهد خردسالى نازپرور ز ده تا بيست آغاز جوانى است شب عمر، چون بگذشت از بيست چراغ سى ، گهى افروخته باشى بهره عمر باشد تا چهل سال شمار عمر چون آمد به پنجاه به حد شصت چون آيد شمارت رسد چون نوبت عمرت به هفتاد به هشتادت بود آغاز سستى نود باشى يكى افتاده اى پير پس از صد، گاه رفتن پيش آيد |  | به مهد آفرينش پروريدت تو را گهواره جنبان بود مادر اساس استوار زندگانى است نشايد مر تو را چون كودكان زيست كه از دانش بسى آموخته باشى مبادا بى خبر باشى ز احوال ترا فرزندگان تابند چون ماه ببالد نوجوانى در كنارت رود شور جوانى پاك بر باد زمان سستى و ناتندرستى كه آموزند از تو، راءى و تدبير سفر را، مرد دورانديش بايد |

## نصيحت برادرانه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز من اى دوست بشنو اين نصيحت به دست خود مزن آتش به مالت چو پول آرى به دست از رنج بسيار نمى دانى در ايام جوانى كنى چون روزوشب عادت به اين كار پس از چندى كه از عمر تو بگذشت نفس تنگى كند، پاى تو سستى برايت آنچه صرفش كردى اوقات بخور با پول خود تو پسته خام كه هم لذت برى هم قوه گيرى به جاى بوى سيگار عطر قمصر به فكر جان و مال و دين خود باش اگر رفتى به حكم عقل و ايمان پشيمانى دگر سودى ندارد اگر هستى جوان خوب و باهوش |  | مكن سرپيچى از سير طبيعت چرا ضايع كنى مال حلالت تلف مى سازيش با دود سيگار كه تو عمر را به غفلت مى دوانى شوى شب ها ز خواب خويش بيدار قدم نتوان گذارى در، در و دشت كه با دود سيگار اين تحفه جستى سرطان ريه آرد به سوغات بكن گاهى به جيبت مغز بادام نگردى خوار در ايام پيرى بزن تا روز و شب باشى معطر مرو در مجلس افراد اوباش در آخر زين عمل گردى پشيمان برايت رنج و محنت را بيارد بكن اين پند من آويزه گوش |

## هرگز نكن تعارف !

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل مى رود ز دستم ، صاحبدلان خدا را بيزار گشته عالم ، از دود و بوى سيگار سيگار دود كردن ، بيهوده و مضر است شهرى و روستايى ! از مصرفش حذر كن در جمع اهل خانه ، سيگار دود كردن دانى چرا برادر، قهرند با تو مردم بر جامعه مضر است ، سيگار خانمانسوز هر بوسه اى كه سيگار، بر غنچه لبت زد هرگز نكن تعارف ، سيگار بر لب من يك سال جمع گردد، گر پول مصرف آن آسايش دو گيتى ، تفسير اين دو حرف است حافظ اشاره فرمود، اين شعر را سرودم |  | با بوى زشت سيگار، كى مى توان مدارا زيرا ز دود آن شد، آلودگى هوا را دردا كه دود سيگار، آتش زند بقا را اين دشمن جگرسوز، بيمار كرده ما را بر اهل خانواده ، ظلمى است آشكارا سيگار مى نمايد، بيگانه آشنا را تشويق كن به تركش ، افراد مبتلا را مى چيند از لبانت ، شادابى و صفا را شايستگى ندارد، معذور دار ما را مجموع پول سيگار، قارون كند گدا را از خويشتن برانيم ، سيگار جان ستان را شايد بدين وسيله ، آگه كنم شما را (160) |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

160- مير بهاء الدين صفوى .

## استفاده از فرصت ها

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه بيناتر و هشيارتر است آن كه را عقل و بصيرت باشد زانكه فرصت چو شد از دست به در فرصت از دست گريزان باشد سايه ابر بود فرصت ها اى خوش آن كس كه دل و ديده گشود |  | گوهر وقت نگهدارتر است بهره بردار ز فرصت باشد تا ابد باز نگردد ديگر همچو امواج شتابان باشد سايه باقى نبود در يك جا بهره بردارى از اوقات نمود |

## در حسرت جوانى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خود را به نام و شهرت و عنوان فروختيم عمرى كه بود قيمت هر لحظه اش بهشت با اين كه بود مشترى گنج دل ، خدا داديم نقد عقل و خريديم آز را عمر گران به پاى هوس پاك باختيم جاى رضاى حق بگزيديم رضاى خلق |  | در حسرت جوانى حيات چه ارزان فروختيم آن را به نان و جاه و الوان فروختيم اين گنج را ز جهل به شيطان فروختيم ما باغ گل به خار مغيلان فروختيم مهد گران به ريگ بيابان فروختيم سودى چنان بزرگ به خسران فروختيم |

## اسباب فتنه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جوانى و بيكارى و خواسته |  | بسى فتنه ها زين سه برخواسته |

## وفا و ايثار

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جوانى پاكباز و پاكروى چنين خواندم كه در درياى اعظم چو ملاح آمدش تا دست بگيرد همى گفت : از ميان موج و تشويش |  | كه با پاكيزه رويى در گرو بود به گردابى در افتادند با هم مبادا كاندران حالت بميرد مرا بگذار و دست يار من گير |

## ابزار رشد و كمال

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما تو را بى توشه نفرستاده ايم دست داديمت كه تا كارى كنى پاى داديمت كه باشى پا به جاى چشم داديمت دلت ايمن كند آنكه جان كرده است بى خواهش عطا اين توانايى كه در بازوى توست آنچه گفتى نيست يك يك درتوهست عقل و راءى، عزم، همت گنج توست |  | آنچه مى بايست دادن ، داده ايم درهمى گر هست ، دينارى كنى وارهانى خويش را از تنگناى بر تو راه زندگى روشن كند نان كجا دارد، دريغ از ناشتا شاهد بخت است و در پهلوى توست گنج ها دارى و هستى تنگدست بهترين گنجور سعى و رنج توست |

## آدمى چيست ؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدمى زاده طرفه معجونى است گر كند ميل اين ، شود كم از اين |  | كز فرشته سرشته وز حيوان گر كند ميل آن ، شود به از آن |

## خدا كند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خدا كند كه جوانان ز حق جدا نشوند مقدسات جهان را به زير پا ننهند خدا كند كه جوانان ره هنر پويند به منصبى كه رسيدندخويش گم نكنند پى سياست بدكارگان قدم نزنند به جان ومال وبه ناموس كس طمع نكنند خدا كند كه جوانان عقيده مند شوند سر عقيده خود پاى بفشرند چو كوه |  | به صحبت بد و بدخواه آشنا نشوند شرور و مفسدو بى دين و بى حيا نشوند شكسته بال و پريشان و بى نوا نشوند به نارضايى بيچارگان رضا نشوند وطن فروش و خطاكار بد ادا نشوند در اين معامله هم كيش اشقيا نشوند سبك عيار، تهى مغز و خودنما نشوند بسان كاه ز هر باد جابجا نشوند |

## فضيلت علم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن را كه علم و دانش و تقوى مسلم است در پيشگاه علم مقامى عظيم نيست كس را به مال نيست بر اهل كمال فخر جاهل اگر كه گشت مقدم ، مؤ خر است جاهل به روز فتنه ، ره خانه گم كند |  | هر جا قدم نهد قدمش خير مقدم است از هر مقام و مرتبه اى ، علم اعظم است علم است كه مفخر اولاد آدم است عالم اگر كه گشت مؤ خر، مقدم است عالم چراغ جامعه و چشم عالم است |

## دوستى با نااهلان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترا از برگ گل ، هر چند دامن پاك تر باشد |  | مشو با ناكسان همدم كه صحبت را اثر باشد |

## بدشانسى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هر جا پا نهادم ، پاى اميدم به سنگ آمد به هر كس لاف يكرنگى زدم ، آخر دو رنگ آمد |  | به هر كشتى نشستم ، دامن كشتى نهنگ آمد سر و كارم به دست فرقه بى نام و ننگ آمد |

## مشكل گشا است

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل كه رنجيد از كسى ، خرسند كردن مشكل است كوه ناهموار را، هموار كردن سخت نيست |  | شيشه بشكسته را، پيوند كردن مشكل است زير بار منت نامرد رفتن ، مشكل است |

## آداب مسلمانى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بپرسيدم ز دانشمند معناى مسلمانى مسلمان بايد آميزد به هم ، دنيا و عقبى را مسلمان مرد عزم و همت و كار است و بينايى مسلمان مرد توحيد است و تقوا و نماز اى دل مسلمان مرد عفو و مهر و انصاف و جوان مردى مسلمان با حيا و غيرت و با عفت و عصمت مسلمان مهربان پاكيزه خو، داراى خوش خلقى مسلمان واجد صدق و صفا، مهر و وفا باشد مسلمان و اين اعمال ناشايست ، هيهات است اگر يك روز رود بر باد، عفت ها و غيرت ها به حال نونهالان وطن افسوس مى بايد عزيزم دشمن دين در كمين كار ما باشد چو دين بيرون رود از جامعه ، جايش نمى گيرد بيا يك دم به حال خويشتن ، انديشه كن جانا بيا راضى كن از خود شافع روز قيامت را |  | مسلمان را صفاتى گفت ، آن داناى ربانى نه مستغرق در اين گردد، نه در آن يك شود فانى تو مرد لاابالى را مسلمان كى توان خوانى نخوانى گر نماز هرگز، نزن لاف مسلمانى مسلمان در پى تحصيل هر اخلاق انسانى بپوشاند ز نامحرم خودش از حكم قرآنى به چشمان مسلمان از فراست نور رحمانى مسلمان دور، از ظلم و جفا و جهل و نادانى مگر جانم تو آيين مسلمانى نمى دانى تو هم در اين جهان ، در زندگى خويش درمانى چرا اين قدر بى فكرى و اين اندازه نادانى تو غافل از سرانجامى و مشغول هوسرانى مگر بدبختى و بيچارگى و خوى حيوانى شبى برخيز و بهر توبه خود، تر ساز مژگانى كه هم دنيا و هم عقبى شوى از رستگارانى |

## گيرنده

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمعى شنونده اند و گوينده خداست در كار فرستنده حق ، عيبى نيست |  | يك عده كرند و كور، بيننده خداست هر عيب و نقيصه اى ز گيرنده ماست |

## قرض

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مردم به عيش خوش دل ومن مبتلاى قرض قرض خدا و قرض خلايق به گردنم خرجم فزون ز غايت و قرضم فزون ز حد |  | هر كس به كار و بارى و من مبتلاى قرض آيا اداى قرض كنم ، با اداى قرض فكر از براى خرج كنم يا براى قرض |

# سفارش هاى معصومين عليهم السلام

## سفارش پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم درباره جوانان

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: «اوصيكم بالشبان خيرا» (161) ؛ «به همه شما مسلمانان سفارش مى كنم كه نسبت به جوانان با نيكى رفتار كنيد و شخصيت آنان را گرامى بداريد.»

## جوان و بندگى

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: هر جوانى كه به خاطر خدا از دنياى حرام و سرگرمى بيهوده دست بردارد و جوانى خود را در طاعت و بندگى خدا سپرى كند، خداوند به او اجر 72 شهيد را عنايت مى كند. (162)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

161- الحديث ، ج 1، ص 349.

162- بحارالانوار، ج 77، ص 84

## رازدارى

على (عليه السلام) فرمودند: سرك اسيرك فان تكلمت به صرت اسيره (163) ؛ «راز تو اسير و در اختيار تو است اگر آنرا گفتى (فاش كردى) آن گاه تو اسير آن هستى .»

## پيام فرشته الهى به جوانان

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: ان لله ملكا ينزل فى كل ليله فينادى يا ابناء العشرين جدوا و اجتهدوا (164) ؛ «خداوند فرشته اى دارد، كه هر شب به جوانان بيست ساله ندا مى دهد كه تا مى توانيد (و جوان هستيد) جديت و كوشش كنيد.»

## سفارش اكيد نسبت به ازدواج جوانان

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: يا شاب تزوج و اياك و الزنا فانه ينزع الايمان من قلبك . (165)

«اى جوان ، ازدواج كن و از فحشا و زنا دورى كن ، زيرا اين كار ايمان را از قلبت جدا مى كند.»

## بهترين جوان از ديدگاه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: «خير شبابكم من تشبه بكهولكم.»(166)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

163- ميزان الحكمه ، ج 4، ص 426.

164- مستدرك الوسايل ، ج 2، ص 353.

165- مكارم الاخلاق ، ص 99.

166- ميزان الحكمه ، ج 5، ص 6.

«بهترين جوانان شما، كسى است كه رفتارش مثل بزرگسالان باشد.»

## اهميت عمر

امام سجاد (عليه السلام) فرمودند: كن على عمرك اشح منك على درهمك و دينارك (167)

«بر عمرت بخيل تر باش از درهم و دينارت .»

## پرهيزكارى جوان

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: ان الله يباهى بالشاب العابد يقول الله للملائكه انظروا الى عبدى ترك شهوته من اجلى . (168)

«خداوند به جوان عبادت پيشه مباهات مى كند، خدا به ملائكه مى فرمايد: نگاه كنيد بنده ام را كه به خاطر من شهوت و هوسهايش را ترك كرده است .»

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: ان الله يحب الشاب الذى يفنى شبابه فى طاعه الله .

«خداوند دوست دارد جوانى را كه عمرش را در راه اطاعت خداوند مى گذراند.»

## نيكى به پدر و مادر

على (عليه السلام) فرمودند: «بروا آبائكم يبركم ابنائكم .» (169)

«به پدران خود نيكى كنيد تا فرزندانتان به شما نيكى بكنند.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

167- مكارم الاخلاق ، ص 460.

168- كنز العمال ، ح 43057.

169- وسائل الشيعه ، ج 2، ص 356.

## همنشينى با گناهكاران

امام صادق (عليه السلام) فرمودند: لا ينبغى للمؤ من ان يجلس مجلسا يعصى الله فيه و لا يقدر على تغييره . (170)

«براى مؤ من سزاوار نيست كه در مجلسى بنشيند كه نافرمانى خداوند مى شود و او قدرت بر هم زدن آن مجلس را نداشته باشد.»

## جوان و ادب آموزى

على (عليه السلام) فرمودند: يا معشر الفتيان حصنوا اعراضكم بالادب و دينكم بالعلم . (171)

«اى گروه جوانان ، شرف انسانى و سجاياى اخلاقى خود را با ادب آموزى و تربيت حفظ نماييد و دين خود را با نيروى دانش از دست برد ناپاكان حفظ كنيد.»

## نمى توان زبان مردم را بست

امام صادق (عليه السلام) فرمودند: ان رضا الناس لا يملك و اءلسنتهم لا تضبط. (172)

«خشنودى مردم را نمى توان به دست آورد و زبان مردم را نيز نمى توان بست .»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

170- وسائل الشيعه ، ج 16، ص 260.

171- جوان فلسفى ، ج 1، ص 194.

172- بحارالانوار، ج 70، ص 2.

## نصيحتى كوتاه

شخصى از امام جواد (عليه السلام) تقاضا كرد تا او را در جمله كوتاهى نصيحت جامع نمايد.

امام فرمودند: صن نفسك عن عار العاجله و نار الاجله . (173)

«خود را از كارهايى كه موجب ننگ در دنيا و عذاب آخرت است حفظ كن.»

## كارگشايى

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند: من قضى لمؤ من حاجه الله له حوائج كثيره ادناهن الجنه . (174)

«كسى كه حاجتى از مؤ منى برآورده سازد، خداوند حوايج زيادى را از وى برآورده مى سازد كه كمترين آنها بهشت است .»

## عبرت

على (عليه السلام) فرمودند: اتعظوا لمن كان قبلكم قبل ان يتعظ بكم من بعدكم . (175)

«از پيشينيان خود پند بگيريد قبل از آن كه آيندگان از زندگى شما عبرت گيرند.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

173- امام محمد تقى (عليه السلام )، مؤ سسه در راه حق ، ص 55.

174- بحارالانوار، ج 74، ص 285.

175- نهج البلاغه ، خطبه 31.

## كمى پيروان حق

على (عليه السلام) فرمودند: لا تستوحشوا فى طريق الهدى لقله اهله . (176)

«در راه حق به موجب كم بودن طرفداران آن ، ترس به خود روا مداريد.»

## حالات دل

دل كور شود، آن چنان كه ديده .

دل بيمار مى شود، آن چنان كه تن .

دل كدر مى شود، آن چنان كه آيينه .

دل بسته مى شود، آن چنان كه در.

## هدف از آفرينش

گفتم : هدف از آفرينش انسان چيست ؟

گفت : خور و خواب و خشم و شهوت .

گفتم : يعنى مى گويى همه انسانها حيوانند؟!

گفت : (الا الذين امنوا و عملوا الصالحات ...)

[مقدمه 2](#_Toc361318027)

[اهميت جوانى 2](#_Toc361318028)

[در وصف جوانى 2](#_Toc361318029)

[آيا مى دانيد؟! 3](#_Toc361318030)

[جوانان و ولايت 4](#_Toc361318031)

[امام خمينى قدس سره و جوانان 4](#_Toc361318032)

[مقام معظم رهبرى و جوانان 5](#_Toc361318033)

[پندها 5](#_Toc361318034)

[عبرت از تاريخ 5](#_Toc361318035)

[همنشينى با اهل و نااهل 6](#_Toc361318036)

[مردانگى 6](#_Toc361318037)

[كار و تلاش 6](#_Toc361318038)

[يار بد 6](#_Toc361318039)

[مكافات عمل 6](#_Toc361318040)

[دستگيرى 7](#_Toc361318041)

[چند پند كوتاه 7](#_Toc361318042)

[قدر جوانى 7](#_Toc361318043)

[حسرت 7](#_Toc361318044)

[سه موضع خطير در قيامت 8](#_Toc361318045)

[صبر 9](#_Toc361318046)

[حلم 9](#_Toc361318047)

[بى آزار 9](#_Toc361318048)

[دوست خوب 9](#_Toc361318049)

[خودسازى 10](#_Toc361318050)

[دوست عزيز 10](#_Toc361318051)

[چگونه نفس سركش را كنترل نماييم 10](#_Toc361318052)

[ستون دين 10](#_Toc361318053)

[هشدار 11](#_Toc361318054)

[خودخواهى 12](#_Toc361318055)

[ارزش عمر 12](#_Toc361318056)

[جوانان و پاكى 13](#_Toc361318057)

[نگهدارى خود 13](#_Toc361318058)

[رازدارى 13](#_Toc361318059)

[نماز كلاغ 14](#_Toc361318060)

[نقش نماز 14](#_Toc361318061)

[تواضع و تكبر 15](#_Toc361318062)

[از پندهاى پيامبر صلى الله عليه و آله 15](#_Toc361318063)

[گفتار بى عمل 16](#_Toc361318064)

[عبرت 16](#_Toc361318065)

[پرهيز از دوستى سه دسته ! 16](#_Toc361318066)

[از پندهاى بهلول 17](#_Toc361318067)

[يك سؤال 17](#_Toc361318068)

[امروز غنيمت است 17](#_Toc361318069)

[دوستان واقعى 17](#_Toc361318070)

[سه وظيفه عمومى 17](#_Toc361318071)

[راه بهشت 18](#_Toc361318072)

[برنامه هفتگى 18](#_Toc361318073)

[پندهاى كوتاه 18](#_Toc361318074)

[پندهاى شعرى 19](#_Toc361318075)

[تعادل 19](#_Toc361318076)

[دل بستگى به خداوند 19](#_Toc361318077)

[در حسرت عمر 19](#_Toc361318078)

[نقش تفكر 20](#_Toc361318079)

[دوست واقعى 21](#_Toc361318080)

[رحمت حق 21](#_Toc361318081)

[توقع نيكى 21](#_Toc361318082)

[اسير نفس 21](#_Toc361318083)

[بنده نواز 22](#_Toc361318084)

[حاضر جوابى ها 22](#_Toc361318085)

[حاضر جوابى حضرت على (عليه السلام) 22](#_Toc361318086)

[حاضر جوابى عقيل 22](#_Toc361318087)

[حاضر جوابى مدرس 23](#_Toc361318088)

[حاضر جوابى داراب ميرزا 23](#_Toc361318089)

[حاضر جوابى فقير در برابر توانگر 24](#_Toc361318090)

[حاضر جوابى طفل 24](#_Toc361318091)

[حاضر جوابى حسن بن فضل 24](#_Toc361318092)

[حاضر جوابى توسن خان 25](#_Toc361318093)

[حاضر جوابى شاگرد 25](#_Toc361318094)

[حاضر جوابى كودك 26](#_Toc361318095)

[حاضر جوابى مؤ من طاق 26](#_Toc361318096)

[حاضر جوابى سبط بن جوزى 26](#_Toc361318097)

[حاضر جوابى بهلول 27](#_Toc361318098)

[آيه الله حكيم و بن باز 27](#_Toc361318099)

[لطيفه ها 28](#_Toc361318100)

[مشورت 28](#_Toc361318101)

[سرقت 29](#_Toc361318102)

[شريك 29](#_Toc361318103)

[مؤ ذن 29](#_Toc361318104)

[حى على الصلوه 29](#_Toc361318105)

[عادت به نماز 29](#_Toc361318106)

[مسجد و پيرمرد 30](#_Toc361318107)

[سود سفر 30](#_Toc361318108)

[چرا نماز نمى خوانى 30](#_Toc361318109)

[رسيدن به آرزو 30](#_Toc361318110)

[نشانه هاى دزد! 31](#_Toc361318111)

[سجده سقف 31](#_Toc361318112)

[مهمان بدخواب 32](#_Toc361318113)

[ندايى به پيش نماز 32](#_Toc361318114)

[رياكار 32](#_Toc361318115)

[دزد باغ 32](#_Toc361318116)

[دزدى ميوه 33](#_Toc361318117)

[المفلس فى امان الله 33](#_Toc361318118)

[بر طفل شش ماهه نماز واجب نيست 34](#_Toc361318119)

[نيت حلال و حرام 34](#_Toc361318120)

[غسل ميت 34](#_Toc361318121)

[نماز بخوان 35](#_Toc361318122)

[امانت 35](#_Toc361318123)

[علت سحرى خوردن 35](#_Toc361318124)

[رؤيت هلال ماه رمضان 35](#_Toc361318125)

[كى بايد اول سلام كند 35](#_Toc361318126)

[حلال ، حلالش به آسمان رفت 36](#_Toc361318127)

[مسابقه تنبلى 36](#_Toc361318128)

[تعارف 37](#_Toc361318129)

[بخيل 37](#_Toc361318130)

[نكته هاى مزاح گونه 37](#_Toc361318131)

[آشنايى 38](#_Toc361318132)

[درد دل يك پير با تصوير جوانى خود 39](#_Toc361318133)

[مضرات پرحرفى 39](#_Toc361318134)

[برو به جهنم 39](#_Toc361318135)

[بخيل و مهمانى 40](#_Toc361318136)

[در خانه ديوانگان 40](#_Toc361318137)

[تركيب خون 40](#_Toc361318138)

[استكان بى سر و ته 40](#_Toc361318139)

[داماد و پدر زن 41](#_Toc361318140)

[تكليف تو چيست ؟ 41](#_Toc361318141)

[خيالبافى 41](#_Toc361318142)

[علت سفيد شدن موى سر 41](#_Toc361318143)

[امام جماعت 42](#_Toc361318144)

[مزد كارگر 42](#_Toc361318145)

[علت فرار 42](#_Toc361318146)

[محتاط 43](#_Toc361318147)

[به كجا مى رويد 43](#_Toc361318148)

[آخرين اخبار ورزشى 43](#_Toc361318149)

[شنا 43](#_Toc361318150)

[اطلاعيه مهم ورزشى 44](#_Toc361318151)

[لاف زنى 44](#_Toc361318152)

[خرما با هسته 44](#_Toc361318153)

[خاطره ها 45](#_Toc361318154)

[چند خاطره از معلم و شاگرد 45](#_Toc361318155)

[تماشاى فوتبال 47](#_Toc361318156)

[حواس پرتى 47](#_Toc361318157)

[گزارش ورزشى 47](#_Toc361318158)

[خاطرات سربازى 48](#_Toc361318159)

[سوت دژبان 48](#_Toc361318160)

[اسمت چيست ؟ 48](#_Toc361318161)

[نمره تفنگ 48](#_Toc361318162)

[در مخابرات 49](#_Toc361318163)

[بهانه اى براى معافيت 49](#_Toc361318164)

[هر دو را قربان 49](#_Toc361318165)

[از من دور شو 50](#_Toc361318166)

[«اَك - عو - اِ» 50](#_Toc361318167)

[تصميم قطعى 51](#_Toc361318168)

[سرباز بدخواب 52](#_Toc361318169)

[بى خيال سركار 52](#_Toc361318170)

[دفتر افسر نگهبان 52](#_Toc361318171)

[سر گروهبان 52](#_Toc361318172)

[تعريف وطن 53](#_Toc361318173)

[خبردار 53](#_Toc361318174)

[سرباز بيات 54](#_Toc361318175)

[مردم و ارزشها 54](#_Toc361318176)

[ياران 54](#_Toc361318177)

[اقسام جوانان 54](#_Toc361318178)

[اقسام مردم 55](#_Toc361318179)

[اقسام ايمان 55](#_Toc361318180)

[مردم پس از جنگ 56](#_Toc361318181)

[مردم و رشد 57](#_Toc361318182)

[مردم و عيوب ديگران 57](#_Toc361318183)

[مردم و نقشها 57](#_Toc361318184)

[مردم از نظر سازگارى و ناسازگارى 58](#_Toc361318185)

[سنجيده گويى 58](#_Toc361318186)

[مردم و ديگران 58](#_Toc361318187)

[مردم و اطعام 58](#_Toc361318188)

[مردم و منكرات 59](#_Toc361318189)

[مردم و درختان 59](#_Toc361318190)

[مردم و كار خير 59](#_Toc361318191)

[مردم و گناه 59](#_Toc361318192)

[مردم و دانش 60](#_Toc361318193)

[مردم و دانايى 60](#_Toc361318194)

[مردم و قرآن 61](#_Toc361318195)

[مردم و گذشته 61](#_Toc361318196)

[داستانها 62](#_Toc361318197)

[ارتباط با امام زمان «عج» 62](#_Toc361318198)

[نامه اعمال 62](#_Toc361318199)

[حل مشكل ازدواج 63](#_Toc361318200)

[اهميت قرآن 63](#_Toc361318201)

[جوانمردى 64](#_Toc361318202)

[داستان جوانمردى يك غلام 65](#_Toc361318203)

[دلقك و امام سجاد (عليه السلام) 66](#_Toc361318204)

[هم جوان بود و هم جوانمرد 66](#_Toc361318205)

[ارزش جوانى 68](#_Toc361318206)

[عيادت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم از جوان بيمار 69](#_Toc361318207)

[جوان هجده ساله فرمانده لشكر 69](#_Toc361318208)

[داستانى در اهميت جوانى 70](#_Toc361318209)

[امشب حجله ، فردا جبهه 71](#_Toc361318210)

[دهان مردم را نمى توان بست 72](#_Toc361318211)

[ترازوى قهرمانى 73](#_Toc361318212)

[جوان ايرانى در جنگ احد 73](#_Toc361318213)

[جوان 21 ساله كه استاندار مكه شد 74](#_Toc361318214)

[جوان مؤ من در بازار آهنگران 76](#_Toc361318215)

[اهميت احترام مادر 77](#_Toc361318216)

[جوان فقير 77](#_Toc361318217)

[جوان و نفرين والدين 78](#_Toc361318218)

[شكنجه جوان به جرم مسلمان بودن 79](#_Toc361318219)

[جوانى كه از شنيدن آيه عذاب جان داد 80](#_Toc361318220)

[جوان تائب 81](#_Toc361318221)

[جوانى كه قلبش منور بود 83](#_Toc361318222)

[شن و طبقه 84](#_Toc361318223)

[نيكى به مادر 87](#_Toc361318224)

[همنشينى با بدان 87](#_Toc361318225)

[گزيده ها 88](#_Toc361318226)

[برگزيده هاى خداوند 88](#_Toc361318227)

[معناى دوست از نظر درسى 89](#_Toc361318228)

[اقسام سعادت 89](#_Toc361318229)

[جمله هاى برگزيده (81) 89](#_Toc361318230)

[دوستى چيست ؟ 95](#_Toc361318231)

[علمايى كه در سن نوجوانى به اجتهاد رسيده اند 96](#_Toc361318232)

[خوشبختى از ديدگاه معصومين (عليهم السلام) 96](#_Toc361318233)

[حاجت نزد خدا 97](#_Toc361318234)

[مرد حريص 97](#_Toc361318235)

[نمونه هايى از شوخيهاى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم 97](#_Toc361318236)

[حمد و استغفار 98](#_Toc361318237)

[افتادگى 99](#_Toc361318238)

[ارزش انسان 99](#_Toc361318239)

[عيب جويى 100](#_Toc361318240)

[ارتباط با خدا 100](#_Toc361318241)

[مناعت طبع 100](#_Toc361318242)

[هديه به غيبت كننده 101](#_Toc361318243)

[بالا نشينى 101](#_Toc361318244)

[سوال هايى از على (عليه السلام) 101](#_Toc361318245)

[دوست باوفا 102](#_Toc361318246)

[نسيه 102](#_Toc361318247)

[اهميت نماز 103](#_Toc361318248)

[در خزانه انوشيروان 103](#_Toc361318249)

[علت خنده 104](#_Toc361318250)

[حال دنيا 104](#_Toc361318251)

[رمز پيروزى و موفقيت جوانان 104](#_Toc361318252)

[نشانه ها 105](#_Toc361318253)

[نشانه عقل 105](#_Toc361318254)

[نشانه عاقل 105](#_Toc361318255)

[نشانه هاى مؤ منان 105](#_Toc361318256)

[نشانه هاى پارسايان 106](#_Toc361318257)

[نشانه هاى اهل ايمان 106](#_Toc361318258)

[نشانه هاى معاد 106](#_Toc361318259)

[نشانه قبولى نماز 107](#_Toc361318260)

[نشانه ايمان 108](#_Toc361318261)

[نشانه هاى ستمكار 108](#_Toc361318262)

[نشانه هاى انسان مخلص 108](#_Toc361318263)

[نشانه عالم 108](#_Toc361318264)

[نشانه هاى خودباختگى 109](#_Toc361318265)

[نشانه دوستى خداوند 109](#_Toc361318266)

[نشانه هاى دينداران 109](#_Toc361318267)

[نشانه غيرت 109](#_Toc361318268)

[نشانه هاى مؤ من 110](#_Toc361318269)

[نشانه هاى منافق 110](#_Toc361318270)

[نشانه تيره روزى 110](#_Toc361318271)

[نشانه هاى شيعه 110](#_Toc361318272)

[نشانه هاى تائب 111](#_Toc361318273)

[نشانه هاى شاكر 111](#_Toc361318274)

[نشانه هاى اسرافكار 111](#_Toc361318275)

[نشانه هاى رياكار 112](#_Toc361318276)

[نشانه هاى دوست واقعى 112](#_Toc361318277)

[نشانه هاى غافل 112](#_Toc361318278)

[خواندنيها 112](#_Toc361318279)

[ماشه سيگار 112](#_Toc361318280)

[نامه بى نقطه 113](#_Toc361318281)

[استعداد 113](#_Toc361318282)

[فقير و غنى 114](#_Toc361318283)

[فرق ها 114](#_Toc361318284)

[مناطق و محل اسكان انبياء 116](#_Toc361318285)

[حضرت يوسف (عليه السلام) 117](#_Toc361318286)

[تكيه كلام 117](#_Toc361318287)

[شمارش معكوس 118](#_Toc361318288)

[جلسه غيبت 120](#_Toc361318289)

[گفته ها 120](#_Toc361318290)

[پيرى چيست ؟ 120](#_Toc361318291)

[مهمترين خواسته ها 120](#_Toc361318292)

[ملاقات هارون با جوان ديوانه نما 121](#_Toc361318293)

[عمر واقعى 122](#_Toc361318294)

[سرانجام ها 122](#_Toc361318295)

[جمله هاى حكيمانه 122](#_Toc361318296)

[انواع گدايى 123](#_Toc361318297)

[پند كوتاه 124](#_Toc361318298)

[سه پند 124](#_Toc361318299)

[وصيت بوذرجمهر 124](#_Toc361318300)

[راه شناخت 124](#_Toc361318301)

[وصايا 124](#_Toc361318302)

[همسايگان بى آزار 125](#_Toc361318303)

[بزرگترين 125](#_Toc361318304)

[آه از زبان مردم 126](#_Toc361318305)

[هنر آدميت 126](#_Toc361318306)

[زشتى ها 126](#_Toc361318307)

[ايراد از كيست ؟ 126](#_Toc361318308)

[آيه منتخب بخيل 127](#_Toc361318309)

[گفتار حكما كنار جنازه اسكندر 127](#_Toc361318310)

[علم خداوند 129](#_Toc361318311)

[آخرين سخن پيامبر 130](#_Toc361318312)

[ضرب المثل ها 130](#_Toc361318313)

[ضرب المثل هاى ورزشى 132](#_Toc361318314)

[نكته ها 133](#_Toc361318315)

[گذشت 134](#_Toc361318316)

[فريب دوستان 135](#_Toc361318317)

[لحظه ها 135](#_Toc361318318)

[خواب غفلت 135](#_Toc361318319)

[اندازه طعام 135](#_Toc361318320)

[ناجوانمردى 136](#_Toc361318321)

[علامتهاى پيرى 136](#_Toc361318322)

[علامتهاى پيرى 136](#_Toc361318323)

[نيمى از كتاب ها 136](#_Toc361318324)

[اولين هاى نماز 137](#_Toc361318325)

[اجل 138](#_Toc361318326)

[جواب منطقى 138](#_Toc361318327)

[منت 138](#_Toc361318328)

[خوب بد نما و بد خوش نما 139](#_Toc361318329)

[مصيبت و معصيت 139](#_Toc361318330)

[مثل عمر 139](#_Toc361318331)

[مثل عمر 140](#_Toc361318332)

[خدا را كجا ديدى 140](#_Toc361318333)

[آثار شوخى زياد 140](#_Toc361318334)

[اعتماد مكن 140](#_Toc361318335)

[مثل دوستى با مردم دانا و نادان 141](#_Toc361318336)

[ترك نماز و گرفتارى دوزخ 141](#_Toc361318337)

[ترك نماز و آلودگى 141](#_Toc361318338)

[فراگيرى احكام 142](#_Toc361318339)

[مقايسه ها 142](#_Toc361318340)

[تشابه دنيا به فوتبال 142](#_Toc361318341)

[مقايسه بين تهاجم نظامى و فرهنگى 145](#_Toc361318342)

[تشابه اعتياد به مواد مخدر با گناه 146](#_Toc361318343)

[لذت هاى مادى و معنوى 149](#_Toc361318344)

[كدام درست است 149](#_Toc361318345)

[شعرها 150](#_Toc361318346)

[جوان و هوشيارى 150](#_Toc361318347)

[درد دل 151](#_Toc361318348)

[قدر جوانى 151](#_Toc361318349)

[قدر عمر 151](#_Toc361318350)

[اهميت جوانى 152](#_Toc361318351)

[همت جوان 152](#_Toc361318352)

[جوان و كمال 152](#_Toc361318353)

[مرغ زيباى جوانى 153](#_Toc361318354)

[جوانى و عفت 153](#_Toc361318355)

[در حسرت جوانى 153](#_Toc361318356)

[جوانمردى 154](#_Toc361318357)

[كودكى - جوانى - پيرى 154](#_Toc361318358)

[نصيحت برادرانه 155](#_Toc361318359)

[هرگز نكن تعارف ! 156](#_Toc361318360)

[استفاده از فرصت ها 157](#_Toc361318361)

[در حسرت جوانى 157](#_Toc361318362)

[اسباب فتنه 157](#_Toc361318363)

[وفا و ايثار 158](#_Toc361318364)

[ابزار رشد و كمال 158](#_Toc361318365)

[آدمى چيست ؟ 158](#_Toc361318366)

[خدا كند 159](#_Toc361318367)

[فضيلت علم 159](#_Toc361318368)

[دوستى با نااهلان 159](#_Toc361318369)

[بدشانسى 160](#_Toc361318370)

[مشكل گشا است 160](#_Toc361318371)

[آداب مسلمانى 160](#_Toc361318372)

[گيرنده 161](#_Toc361318373)

[قرض 161](#_Toc361318374)

[سفارش هاى معصومين عليهم السلام 161](#_Toc361318375)

[سفارش پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم درباره جوانان 161](#_Toc361318376)

[جوان و بندگى 161](#_Toc361318377)

[رازدارى 162](#_Toc361318378)

[پيام فرشته الهى به جوانان 162](#_Toc361318379)

[سفارش اكيد نسبت به ازدواج جوانان 162](#_Toc361318380)

[بهترين جوان از ديدگاه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم 162](#_Toc361318381)

[اهميت عمر 163](#_Toc361318382)

[پرهيزكارى جوان 163](#_Toc361318383)

[نيكى به پدر و مادر 163](#_Toc361318384)

[همنشينى با گناهكاران 164](#_Toc361318385)

[جوان و ادب آموزى 164](#_Toc361318386)

[نمى توان زبان مردم را بست 164](#_Toc361318387)

[نصيحتى كوتاه 165](#_Toc361318388)

[كارگشايى 165](#_Toc361318389)

[عبرت 165](#_Toc361318390)

[كمى پيروان حق 166](#_Toc361318391)

[حالات دل 166](#_Toc361318392)

[هدف از آفرينش 166](#_Toc361318393)